



﴿هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾

(بقره / ۱۸۵)

# تفسیر حکایات

جلد یکم: در آمدی بر تفسیر و تأویل

چیستی، چگونگی و چرایی تفسیر و تأویل  
قرآن کریم و پیش فرض های آن به شیوهی  
اختصاصی انس با هر آیهی شریفه

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

## تفسیر هدی / جلد یکم (درآمدی بر تفسیر و تأویل)

(مد ظله العالی)

### ◆ حضرت آیت الله محمدرضا نكونام

سرشناسه: نكونام، محمدرضا، ۱۳۲۷-  
عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدی (جلد یکم) / محمدرضا نكونام.  
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، چاپ اول: ۱۳۹۲.  
مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ج.  
شابک دوره: ۲ - ۰۷ - ۹۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
شابک ج ۱: ۴ - ۵۳ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا)  
یادداشت: کتابنامه.  
مندرجات: ج ۱. درآمدی بر تفسیر و تأویل: چیستی و چرایی...  
مندرجات: ج ۲. چهره‌ی عشق: تفسیر بسمله...  
مندرجات: ج ۳. چهره‌ی حق تعالی: ...  
مندرجات: ج ۴. چهره‌ی بندگان: اصناف چهارگانه...  
موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴  
موضوع: قرآن - بررسی و شناخت  
رده‌بندی کنگره: ۷ ۱۳۹۱۹۸ ت ۷۸ BP  
رده‌بندی دیویی: ۱۷۹/۲۹۷  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۸۰۱۵۴

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر  
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۲  
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۷۰۰۰۰ ریال  
تهران - اسلام شهر - نسیم شهر - وجیه آباد  
دوازدهمتری جواهرزاده - پلاک ۳۶  
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵  
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸  
www.nekoonam.com  
www.nekounam.ir  
ISBN : 978 - 600 - 6435 - 53 - 4  
شابک دوره: 2 - 07 - 7347 - 600 - 978



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

## فهرست مطالب

### پیش‌گفتار

۹	..... کتاب وحی
۱۱	..... باطن قرآن کریم
۲۰	..... چهره‌ی حق تعالی
۲۰	..... کتاب زنده و حکیم
۲۱	..... کتاب فرازمانی
۲۲	..... کتاب ورود به تکوین
۲۴	..... شناسنامه‌ی پدیده‌ها
۲۵	..... کتاب علم
۲۶	..... شناخت قرآن کریم به قرآن کریم
۲۸	..... تکنیک فهم قرآن کریم
۲۹	..... زیان وحی
۳۰	..... پراکندگی ظاهری آیات
۳۲	..... پاکی و صفا؛ ورودگاه فهم قرآن کریم
۳۸	..... روش تفسیری «تفسیر هدی»

## فصل یکم: تفسیر قرآن کریم

معناشناسی تفسیر.....	۴۳
نقد نظرگاه المیزان.....	۵۸
فهم عمومی قرآن کریم و گفته‌خوان خاص.....	۶۳
مباهله برای حقانیت قرآن کریم.....	۷۲
سند مستقیم کتاب خدا.....	۷۳
قرائت قرآن کریم.....	۸۳
نحوه‌ی قرائت قرآن کریم.....	۹۴
اذن دخول قرآن کریم.....	۹۶
موسیقی قرآن کریم.....	۱۰۲
لزوم صفای باطن و استاد کارآزموده در دانش تفسیر.....	۱۱۸
امدادهای غیبی و عنای خدائوند.....	۱۳۲
جلوه‌گری آیات الهی.....	۱۳۴
نبود خط قرمز در فهم حقایق قرآن کریم.....	۱۳۸
عقل‌ورزی بر آیات قرآن کریم.....	۱۴۷
برخی از اصول مهم تفسیری.....	۱۸۰
۱) وضع واژه برای یک معنا.....	۱۸۱
۲) استعمال واژه در معنای حقیقی.....	۱۸۹
۳) اهتمام به دانش اشتقاق.....	۱۸۹
۴) وجوه مختلف معنایی.....	۱۹۰
۵) دقت بر مرکز ثقل آیه.....	۱۹۵
۶) نبود محال در قرآن کریم.....	۱۹۶
۷) دقت به شمارگان وازگان.....	۱۹۷



- ۱۹۹ ..... تأمل در چیدمان آیات ..... (۸)
- ۲۰۱ ..... ترجمه ناپذیری قرآن کریم ..... (۹)
- ۲۰۳ ..... کثرت جعل در روایات قرآنی ..... (۱۰)

### فصل دوم: تأویل قرآن کریم

- ۲۱۹ ..... ظهور و بطون قرآن کریم ..... (۲۱۹)
- ۲۲۰ ..... چیستی تأویل ..... (۲۲۰)
- ۲۲۲ ..... واژه‌شناسی تأویل در قرآن کریم ..... (۲۲۲)
- ۲۲۸ ..... چیستی باطن قرآن کریم ..... (۲۲۸)
- ۲۳۱ ..... انحراف در معنای تأویل ..... (۲۳۱)
- ۲۳۳ ..... نقد معناشناسی تأویل در المیزان ..... (۲۳۳)
- ۲۳۹ ..... مراتب تأویل ..... (۲۳۹)
- ۲۴۳ ..... رفع موانع یافت تأویل ..... (۲۴۳)
- ۲۴۴ ..... معناشناسی رسوخ ..... (۲۴۴)
- ۲۴۶ ..... واژه‌شناسی رسوخ ..... (۲۴۶)
- ۲۴۹ ..... عاطفه یا استینافی بودن واو در آیه‌ی تأویل ..... (۲۴۹)
- ۲۵۹ ..... سیاسی و انحرافی بودن بحث استیناف واو ..... (۲۵۹)
- ۲۶۰ ..... راسخان در دانش ..... (۲۶۰)
- ۲۶۶ ..... نقد نظرگاه تفسیر المیزان ..... (۲۶۶)
- ۲۷۲ ..... عاطفه بودن واو ..... (۲۷۲)
- ۲۷۴ ..... دیدگاه فخر رازی و نقد دلایل شش‌گانه‌ی وی ..... (۲۷۴)
- ۲۸۳ ..... معیار صدق تأویل ..... (۲۸۳)
- ۲۹۰ ..... تأویل در نگاه روایات ..... (۲۹۰)

\*\*\*







## پیش‌گفتار

تمامی ستایش ویژه‌ی خدای تمام‌کمال، پروردگار عالمیان است. خدایا، رحمت کامل خود را بر محمد و خاندانش عنایت فرما و دشمنانشان را لعن نما.

### کتاب وحی

قرآن کریم کتاب «وحی» حق تعالی است. «وحی» حقیقتی نزولی است که از حق به توسط مبادی آن، که فرشته باشد، در معانی و لفظ تعیین می‌یابد و به نبی و نهاده می‌شود بی آن که پیامبر نسبت به حقایق و الفاظ آن نقش فاعلی داشته و در آن دخیل باشد و رسول تنها زمینه‌ی قابل‌ی پذیرای وحی است. پس وحی حقیقتی حقی، نزولی و قدسی است که به توسط نبی در ناسوت تعیین می‌پذیرد.

وحی از سنخ حقایق است و جز حقیقت نیست و ساختار آن نزولی است. وحی از معنا تا لفظ، تمامی حقی و الهی است و جنبه‌ی خلقی و بشری در آن نقشی ندارد. در وحی هیچ‌گونه دخالت بشری نیست و وحی

قرآن کریم تنها توسط رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دریافت شده؛ در حالی که به فنای تام و کامل عام رسیده و این حق تعالی است که سخن خویش را به توسط مبادی وحی در قالب واژگانی که از حق تعالی است به رسول خود رسانده است. در این مقام، جنبه‌های بشری بر آن حاکم نیست و در آن نه سرچشمه‌ای خیالین راه دارد و نه زمان که چیزی را پس و پیش کند و نه موقعیت‌های محدود بشری، بلکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موقعیتی فرازمانی، وحی الهی که از سنخ معنا و حقایق است را با همان واژگان حقی و با جان خویش و نه خیال خود دریافت می‌دارد. آن‌چه دل رسول دریافت می‌دارد معانی و حقایق با الفاظ خاص است که توسط فرشته‌ی وحی به جان نبی سپرده می‌گردد و در آن تعیین می‌یابد و همین جان پاک و عصمتی و حقی است که معانی و الفاظ دریافت شده را بدون دخالت عقل، ذهن، خیال و نفس، به حفظ الهی در خود نهادینه می‌کند و نبی هیچ‌گونه دخالتی در نزول، ساختار، واژگان، معنا و حقیقت وحی ندارد و تنها نقش پذیرندگی عام، درست و بدون رد دارد.

در فهم وحی نباید به مغالطه‌ی خلط میان انسان و عنوان حقیقی پیامبر و رسول و مغالطه‌ی خلط میان تکامل ناسوت و مجرد ملکوت گرفتار آمد. چنین گمانی که تکامل تمامی پدیده‌ها یا تمامی جنبه‌های پدیده‌های ناسوتی را در بر می‌گیرد خطا و غیر علمی است؛ زیرا پیامبر عنوانی برای سمت پذیرش و ارایه‌ی وحی است که زمینه‌ی الهی دارد و در امر حقی فربه شدن راه ندارد و این امر غیر از تکامل روز به روز انسان است؛ مگر آن که کسی باشد فربه‌ی را برای حق و به تبع آن برای وحی هم قایل شود که

خامی بسیار پیش می‌آورد. حقیقت وحی از سنخ نزول است و خداوند تمامی معانی و حقایق و واژگان قرآن کریم را بر دل پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهاده و چیزی را از آن حضرت فروگذار نکرده است و کسی که انکار کند معانی وارد بر دل پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خداوند نیست و جهت بشری در آن نقش دارد در حقیقت ناآگاهی نسبت به امر وحی دارد که به انکار حقایق می‌انجامد.

هم‌چنین قرآن کریم دارای چهره‌ی تنزیلی و نزولی است و تدریج نزول در چهره‌ی تنزیل و چهره‌ی انزالی آن حقیقتی کامل و تمام است که افزونی و فربه‌ی بر نمی‌دارد و اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جهت بشری خویش که به کمال کامل رسیده است جلا یابند، قرآن کریم چون تمامی از حق است و جهتی خلقی در آن دخالتی ندارد، کمال نمی‌یابد و کامل‌تر نمی‌شود.

هم‌چنین مقام ختمی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشری عادی و خطاپذیر نیستند، بلکه بشری هستند که تمامی جهت بشری در ایشان به کمال رسیده است و افزون‌پذیری علم در مرتبه‌ی نفس انسان است و ارتباطی به وحی نازل الهی ندارد.

### باطن قرآن کریم

قرآن عظیم همان‌طور که جسد و روح دارد، دارای ظاهر و باطن نیز هست. آنچه از الفاظ و عبارات آن فهمیده می‌شود ظاهر آن است، اما آنچه از اشارات آن به دست می‌آید که هماهنگ با الفاظ است و ظاهر



مؤید آن می‌باشد، باطن قرآن نامیده می‌شود. هرچه انسان به باطن قرآن دسترسی پیدا کند او را به باطنی دیگر راهنمایی می‌کند تا آن‌جا که حضرات معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند: «ولبطنه بطن إلى سبعة أبطن»<sup>۱</sup>.

قرآن کریم هم علوم انسانی را پاسخ‌گوست و هم علوم تجربی را با خود دارد، اما کشف گزاره‌های علمی آن نیازمند تحقیقات گسترده به همراه صفای باطن و پاکی نفس است. قرآن کریم در جهت کاربردی خود می‌فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۲</sup>.

- و ما آن‌چه را برای گروندگان شروع بهبودی و رحمت است از قرآن فرو می‌فرستیم و ستمگران را جز کاستی نیفزاید.

آیا قرآن کریم برای مؤمنان شفابخش و برای ظالمان جز خسران نیست؟! یا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾<sup>۳</sup>.

- و به راستی در این قرآن از هرگونه حکایتی گوناگون آوردیم، ولی بیش‌تر مردم جز از سرکفروزی و ناسپاسی سربیچی ندارند.

این آیه می‌فرماید ما سرنوشت تمامی پدیده‌ها را برای همه‌ی مردم، نه

۱. ابن ابی‌الجمهور احسایی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. اسراء / ۸۲.

۳. اسراء / ۸۹.

فقط مؤمنان آوردیم: ﴿لِلنَّاسِ﴾ و این بدان معناست که حتی کافران می‌توانند این کتاب آسمانی را برای زندگی خود کاربردی سازند، ولی امت اسلامی قرآن کریم را مهجور گذاشته است:

﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>۱</sup>.

- پروردگارا، بزرگان من، این قرآن را با آن که در میانشان است رها کردند.

پیغمبر اکرم ﷺ از این که مسلمانان قرآن کریم را کاربردی نمی‌نمایند به درگاه خداوند شکوه می‌نمایند. قرآنی که برای همه آسان شده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾<sup>۲</sup>.

- و به قطع قرآن را برای یاد کردن آسان کرده‌ایم؛ پس آیا یاد کننده‌ای هست؟!

قرآنی که چنین وصفی دارد:

﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لَلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾<sup>۳</sup>.

- و اگر قرآنی بود که کوه‌ها بدان روان می‌شد یا زمین بدان پاره پاره می‌گردید یا مردگان بدان نهاد خود را ابراز می‌کردند. نه چنین است، بلکه همه‌ی امور برای خداست.

قرآن کریم تنها کتابی است که کلام خداست و تنها کتاب آسمانی مصون مانده از تحریف است که قانون اساسی اسلام به شمار می‌رود.

۱. فرقان / ۳۰.

۲. قمر / ۱۷.

۳. رعد / ۳۱.





قرآن کریم از نیازهای آدمی و بشر بحث می‌کند و نیاز جامعه و انسان را در جهت استکمال فرد و مردم بررسی و برآورده می‌سازد و نیاز انسان حاضر و آینده‌ی او را روشن می‌سازد. این امتیاز و ویژگی منحصر به شخص قرآن کریم است که در میان کتاب‌های آسمانی و ادیان دیگر به چشم می‌خورد؛ با این خصوصیت که رسول آن خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و کتاب آن ختم تاریخ اندیشه و تکامل بشر می‌باشد.

تمایز میان قرآن کریم و دیگر کتاب‌های آسمانی در جهت تحریف، تفاوتی روبنایی است، به طوری که اگر بر فرض محال، اصل آن کتاب‌های آسمانی دوباره از جانب انبیا بی‌واسطه به دست ما برسد، دیگر ایراد تحریف بر تورات و انجیل باقی نمی‌ماند، ولی مقطعی بودن آن کتاب‌ها و استمرار حیات قرآن کریم تفاوتی است زیربنایی؛ به طوری که اگر کتاب‌های آسمانی غیر از قرآن کریم، دوباره نازل شود، در جامعه‌ی امروز کفایت نمی‌کند؛ زیرا عمر و مدت آن‌ها به پایان رسیده، در حالی که قرآن کریم کتاب مستمر است و تاریخ بشر را می‌سازد.

این امر، خود علت دیگری برای تحریف کتاب‌های آسمانی است؛ زیرا متولیان آن کتاب‌ها، بعد از پیامبران الهی، بر حسب نیازهای جامعه و یا به عمد، بر آن‌ها چیزهایی افزودند یا از آن حذف کردند. خاتمیت و پایانی بودن ارسال وحی آسمانی از جانب خدا ویژگی قرآن کریم است؛ به طوری که هم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، آخرین رسول و هم قرآن کریم، آخرین کتاب می‌باشد، با این اعتقاد که قرآن کریم در تمامی جهات، حکمی مسلم و اساسی ثابت خواهد بود.

با توجه به آنچه گفتیم و در عنوان «کتابی فرازمان» نیز خواهیم آورد دو

تفاوت عمده میان قرآن کریم و دیگر کتاب‌های آسمانی؛ مثل: تورات، انجیل و زبور وجود دارد؛ یکی آن که دیگر کتاب‌های آسمانی دستخوش تحریف واقع شده و جاعلان سودجو، الفاظ و عبارات آن را بر اساس میل و منافع شخصی خود تغییر داده‌اند؛ اما قرآن عظیم به خاطر اهتمام و حفاظت همه جانبه‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام از تحریف لفظی و انحطاط محفوظ و مصون مانده؛ به گونه‌ای که نه تنها یک کلمه بلکه یک حرف حتی یک نقطه از آن کم یا زیاد و بالا و پایین نشده است و قرآنی که در اختیار مسلمین و در دسترس همه‌ی انسان‌ها قرار دارد، به طور کامل همان قرآنی است که بر وجود نازنین حضرت خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نازل شده و محفوظ مانده است؛ چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- چنین است که ما قرآن را فرو فرستادیم و چنین است که ما خود

آن را نگاه داریم.

و دو دیگر آن که تمامی کتاب‌های آسمانی غیر از قرآن کریم، فصلی و مقطعی نازل شده است و منحصر و محدود و مختص به زمان و امت معینی می‌باشد؛ اما قرآن کریم، محدود و مختص به شرایط زمان، مکان و مخاطبان معینی نیست، بلکه برای همه‌ی عصرها، مقتضی با همه‌ی شرایط، برای همه‌ی انسان‌ها حتی تمامی موجودات زمینی و آسمانی به صورت اکمل و جاوید و ابدی نازل شده است؛ چنان که می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ

كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. حجر / ۹.

۲. یوسف / ۱۱۱.

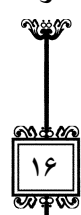
- (قرآن کریم) پدیده‌ای نیست که بتوان آن را به اندازه (ی بشری) بریده بریده ساخت، ولی تصدیق‌گر چیزی است که نزدش است و هر چیزی را به تفصیل و سعه بیان داشته و برای گروندگان، رهنمود و رحمت است.

روایات، دعاها، مناجات و زیارت‌نامه‌هایی که از حضرات معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده و به عنوان گران‌بهارترین میراث ماندگار بهره‌ی شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام گردیده، قرین قرآن کریم است، اما متأسفانه بسیاری، از این دریای بیکران حقایق و گنج بی‌پایان خداوندی محروم هستند و معارف و علوم فراوانی را از دست داده‌اند که بحمدالله شیعه از این چشمه فیاض الهی سیراب است. از قرآن کریم و مآثورات که بگذریم، هر کتاب دیگری که به دست بشر نوشته شده و موجود است و به عنوان کتاب برتر از آن نام برده می‌شود؛ مانند: کتاب‌های ارسطو، افلاطون، ابن سینا، حافظ، سعدی و دیگر دانشمندان برجسته‌ی بشریت در شرق و غرب عالم، هیچ یک از عیب و نقص دور نیست و باید در هر زمانی هر محقق و دانشمندی پیش از مطالعه و ارایه آن، نخست مدّت زیادی از عمر خویش را صرف تصحیح و نقد داده‌های آن کند؛ چرا که نویسندگان و مؤلفان این کتاب‌ها؛ هرچند نابغه و خارق عادت باشند، معصوم نبوده‌اند و ادراکات و دریافته‌های عقلی و ذهنی آن‌ها محدود و بشری می‌باشد نه حقانی و نامحدود و تنها قرآن کریم کلام خالق متعال و مخاطب آن معصوم، بلکه خاتم پیامبران الهی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. حضرات معصومین علیهم‌السلام یکی پس از دیگری در تفسیر، تأویل و بیان آن همّت



تفسیر

جلد یکم : درآمدی بر تفسیر و تأویل



۱۶





گماشته و پاسخ‌گوی پرسش‌های آن بوده‌اند، بنابراین، آیه به آیه و واژه به واژه آن کامل است. قرآن کریم آخرین کتاب نوشته شده توسط حق تعالی است که هم با دیگر کتاب‌های آسمانی و هم با کتاب‌های نوشته شده به دست بشر متفاوت است و نمی‌توان، تورات، زبور، انجیل یا دیوان حافظ، مثنوی، اسفار و فصوص الحکم را در کنار آن آورد. قرآن کریم با کتاب‌های سنگین و پیچیده‌ی حوزوی یا دانشگاهی به کلی متفاوت است و به طور اساسی چنین تألیفاتی قابل قیاس با کلام حق تعالی نیست. قرآن کریم کتاب به معنای تألیف بشری نیست تا در عرض دیگر کتاب‌ها قرار گیرد و عیار آن سنجیده شود، بلکه ماجرا بسی فراتر از کاغذ و کتاب و نوشته و داستان است و ورای چنین اندیشه و گمانی است. مگر نه این‌که قرآن کریم پیام وحی، کلام حق و جلوه‌ی اسما و صفات نامتناهی پروردگار است.

قرآن کریم پاک‌نویس تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین است و خداوند آن همه کتاب به عنوان مشق نوشت و سپس یک پاک‌نویس درست کرد و همه‌ی آن‌ها را در سرنوشت تحریف قرار داد تا به هیچ وجه سالم آن‌ها در دست کسی نباشند؛ گو این‌که به خدا برمی‌خورد که کسی آن‌ها را بخواند؛ زیرا وقتی چنین کتاب مدرنی دارد، دیگر حاضر نیست کسی از آن‌ها استفاده کند.

متأسفانه در آیات الهی آن‌طور که باید کار نشده و گرنه از این آیات حقایق، ربوبیات و مسایلی استخراج می‌شود که انسان به حیرت می‌افتد. ان‌شاء الله در آینده که علم فراست، تعبیر، قیافه‌شناسی، کف‌شناسی و

غیر آن‌ها رواج خواهد یافت، مشاهده خواهد شد که قرآن کریم در این زمینه‌ها چه معرکه‌هایی دارد که از دید بشر امروز پنهان مانده و مورد غفلت واقع شده است.

مشکل مهم این است که دین‌مداران، قرآن کریم را به یک دست گرفته‌اند و تنها آن را برای ثواب قرائت می‌کنند و می‌پندارند قرآن کریم همین است و بس و حال آن‌که قرآن کریم نقشه‌های مهندسی و کدهای پنهان و آشکاری، هم در زمینه‌ی دانش‌ها و علوم، و هم در امور معنوی و ربوبی دارد که باید در پی فهم آن برآمد. به طور مثال، اگر کسی نقشه‌ی گنجی را ببیند که چیزی در آن نوشته شده است هرچه نگاه به خطوط و کلمات آن می‌کند چیزی از آن در نمی‌یابد، ولی کسی که نسخه‌خوان است تا به آن نگاه می‌کند تمام کوچه پس کوچه‌ها و بن‌بست‌های نسخه را می‌شناسد.

نمی‌توان گفت قرآن کریم تنها کتاب وعده و وعید و هدایت است. این سخن مانند این است که در مثال بالا با دیدن نقشه‌ی گنج گفته شود این تنها چند خط کج و نامفهوم است. بلی، برای افراد نادان همین‌طور است، اما برای گنج‌شناس و نسخه‌خوان هر یک از این خطوط معنای خاص خود را دارد؛ پس: «علیکم بالقرآن»<sup>۱</sup>. البته نباید گزاره‌های قرآن کریم را محدود به چند کتاب تفسیری تکراری دید که در آن‌ها نیز چندان چیزی نیست که چنگی به دل زند، بلکه باید به متن قدسی قرآن کریم تمسک جست. در تمسک و پناه بردن به قرآن کریم باید به مطلبی بسیار مهم توجه داشت و

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

آن این که تمسک باید به متن قرآن کریم یا دست‌کم به راسخان در دانش باشد؛ نه به هر نوشته و کتاب یا تفسیری که از قرآن کریم می‌گوید. متأسفانه در آیات الهی چنان که شایسته است، تحقیق نشده است، وگرنه می‌شود از آن حقایق، ربویات و مسائل فراوان و متنوع دیگری را استخراج کرد که گاه انسان را به دهشت می‌اندازد. برای نمونه، علم فراست، تعبیر، قیافه‌شناسی، کف‌شناسی، تقال و مانند آن از امور غیبی نیست، بلکه علمی است که اگر در آینده دنیا را فرا گیرد، روشن می‌شود که قرآن کریم آن‌ها را پیش‌تر بیان کرده است. هم‌چنین تمام آیات الهی، کد، آدرس و دستورالعمل و نسخه برای انجام کاری است. نقشه‌های مهندسی و کدهای پنهان و آشکاری در قرآن کریم وجود دارد که باید در پی فهم آن برآمد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾<sup>۱</sup>

-و به قطع قرآن را برای یاد کردن آسان کرده‌ایم.

با این وجود، قرآن کریم نطق و ظاهر و دلالت دارد، ولی در آینده، مردمی خواهند آمد که با عقل خود از قرآن کریم، علوم بسیاری را به دست خواهند آورد و ما را در این زمینه بدوی می‌دانند. قرآن کریم ظاهر و باطنی دارد و خداوند متعال هر چیزی را با نزول قرآن کریم برای بشر فرستاده است؛ پس «علیکم بالقرآن»، ولی متن خالص قرآن کریم را باید خواند و کتاب‌های تفسیری در این زمینه راجل و پیاده است.

حقیقت تمامی علوم در قرآن کریم وجود دارد و برای یافت حقایق یاد شده و استفاده از این کتاب آسمانی باید به قرآن کریم نزدیک شد و با آن



انس داشت و رفاقت نمود. ظرایف بسیاری در قرآن کریم وجود دارد که آگاهی بر آن بدون مهندسی علمی دست‌نایافتنی است و تا تحقیقات عمیق علمی بر آن انجام نشود، بشر به علمی که سبب سعادت وی شود نخواهد رسید.

### چهره‌ی حق تعالی

قرآن کریم چکیده و نازل شده‌ی حق تعالی و چهره‌ی اوست. البته نازل شده‌ی حق تعالی با حضرت حق تفاوت بسیار دارد، ولی باز حق است و حق است و شناسنامه‌ی حق است. در ژنتیک، می‌شود انسان را با باز نمودن ژن آن موشکافی و شناسایی نمود و چکیده‌ی آدمی به شمار می‌رود و به عکس، می‌توان از انسان به آن چکیده و ژن رسید. قرآن کریم نیز چکیده‌ی حق است. اگر دست در دست قرآن کریم نهیم و با آن بالا رویم، به حق تعالی می‌رسیم و چنانچه از حق پایین آییم و حق تعالی را چکیده سازیم، قرآن کریم از آن به دست می‌آید. چنانچه کسی قرآن کریم و حق تعالی را مورد شناسایی قرار دهد، می‌بیند که قرآن کریم تنزل یافته از حق تعالی است و تمامی آیات آن همانند حق تعالی حی، زنده و حکیم است و تمامی اوصاف الهی را دارد که حقایق آن به صورت فعلی در پهنه‌ی پدیدارها نمود دارد.

### کتاب زنده و حکیم

قرآن کریم کتاب خداوند تبارک و تعالی است. قرآن کریم کتابی آسمانی است و تنها کتاب خداست که به وحی حق تعالی نقش یافته و به دست ما رسیده است.

قرآن کریم کتابی است زنده، حکیم و خردمند: ﴿وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۱</sup> که بر هر چیزی آگاه و شناساست و نوشته‌های آن صرف علامت و نشانه نیست که حکایتی از معانی داشته باشد، بلکه افزون بر این، در ورای نوشته‌هایی که دیده می‌شود، حقیقتی خارجی برای آن است که وجود عینی دارد.

### کتاب فرازمانی

قرآن کریم تنها کتاب ممتاز است که برای مردمان آخرزمانی آمده و منحصر به دوره‌ای کوتاه نیست و دولت آن تا قیامت کشیده می‌شود و به اصطلاح «فرازمانی» است، به عکس دیگر کتاب‌ها، حتی کتاب‌های آسمانی پیشین که با گذشت زمان، کهنه می‌شود و فصلی و دوره‌ای است و در دوره‌های نوظهور دیگر کارآمد نیست.

قرآن کریم کتاب پایانی است و می‌تواند کتاب تمامی زمان‌ها باشد و در عین حال، تمامی نیاز انسان را برآورده سازد، با آن که انسان مراحل اولیه‌ی رشد خود را طی می‌کند و پایانی بودن قرآن با ابتدایی بودن انسان منافات دارد، ولی حرکت طبیعی و فلسفی و عینی می‌تواند در سه جهت طولی، عرضی و عمقی باشد. تمامی اشیا و موجودات، در این سه جهت، رو به رشد هستند و حرکت خود را ادامه می‌دهند، ولی همه‌ی پدیده‌های مادی از جهت طولی حرکتی محدود دارند و می‌توانند از جهت عرض و عمق به رشد خود ادامه دهند؛ برای نمونه، یک انسان، درخت یا حیوان، که حرکت طولی آن محدود است، بعد از زمان معمولی، دیگر رشد طولی

ندارد و تمام رشد آن در جهت عرض و عمق است. موجودی که حرکت طولی خود را طی کرده باشد، تکامل طولی یافته و دیگر نیازی به چنین تکاملی ندارد و از آن پس باید در جهت عرض و عمق حرکت تکوینی خود را دنبال کند.

با حفظ این بیان است که پاسخ اشکال یاد شده را می‌توان چنین داد: اسلام دین خاتم و قرآن کریم کتاب پایانی است؛ چون بشر تکامل طولی خود را پیدا کرده و مانند دوره‌ی دیگر کتاب‌های آسمانی محتاج رشد طولی نیست؛ زیرا در این جهت ناقص نیست؛ هرچند تکامل عرضی و عمقی آن باقی است.

البته، حرکت عرضی - عمقی یادشده در نفس قرآن کریم نیست، بلکه انسان باید این عمق را در خود دنبال کند؛ پس قرآن در هر سه جهت، متکامل است؛ اما انسان چون در ابتدای رشد است، می‌تواند در هر سه جهت تکامل داشته باشد.

قرآن کریم نیاز تاریخ بشر را بر می‌آورد و انسان هرچه رشد یابد باید در عرض و عمق معانی و مبانی قرآن سیر نماید؛ پس باید گفت: قرآن کریم حرکت تاریخ است، ولی تاریخ تمام حرکت خود را به فعلیت نرسانده و قرآن کریم تمامی حرکت خود را به شکل قوه و استعداد در انسان موجود دارد و انسان هر قدر متعالی شود، باید نیاز خود را باز از قرآن کریم به دست آورد.

### کتاب ورود به تکوین

قرآن کریم راه ورود به تکوین است و دانش آن را در خود دارد، اما باید

این سفارش قرآن کریم را پیش چشم داشت که: ﴿خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾<sup>۱</sup> و با ساده‌انگاری و سهل‌انگاری با این تنها کتاب خدا مواجه نشد. این آیه به معنای امر به محکم گرفتن کاغذی که با مرکب بر آن نوشته شده است نمی‌باشد، بلکه رهنمون می‌دهد که معنای آیات الهی را محکم بگیرید؛ معنایی که دور از دسترس نیست، بلکه حقایقی است که باید آن را در همین دنیا به دست آورد. حقایقی که در کتاب بیان شده است را باید محکم فرا گرفت؛ حقایقی که دارای مابازا و مصداق خارجی است و باید تمامی موضوعات موجود در هستی را اخذ کرد تا بتوان قرآن کریم را استوار و پایدار گرفت. برای فهم قرآن کریم باید بستری مهیا شود که محکم گرفتن این تنها کتاب خدا همگانی شود.

اگر انسان تمام حقایق عالم را با استحکام اخذ کند، «کتاب» را که جمع شده‌ی آن است گرفته است. فرشته، جن و موجودات زمینی جزو همین حقایق هستند؛ بنابراین اگر انسان ملایکه را با استحکام دنبال کند، صاحب ﴿خُذِ الْكِتَابَ﴾ در یک رتبه شده است و اگر از همه‌ی جهات، تمامی حقایق را در تمامی عوالم محکم بگیرد، همه‌ی حقیقت قرآن کریم را گرفته که حقیقت قرآن کریم تنزل یافته‌ی حق مطلق است. چنانچه انسان حق نازل شده را که قرآن کریم است به محکمی نگیرد و حقیقت قرآن کریم را که تمام عوالم هستی است دنبال نکند، نمی‌تواند حقیقت عظیم حق تعالی را درک کند. خداوند در قرآن کریم برای بندگان خود تجلی و ظهور نموده؛ چنانکه در روایت است:



«لقد تجلی الله لخلقه في كلامه ولكن لا يبصرون»<sup>۱</sup>.

- همانا خداوند در کتاب خود برای آفریده‌هایش عریان و نمایان

گردیده است، ولی آنان به چشم علم نمی‌بینند.

باید قرآن کریم را محکم گرفت و آیه‌ی شریفه‌ی: «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»<sup>۲</sup>

به این مهم رهنمون می‌دهد و بر محکم گرفتن حقایق نهفته در این آخرین کتاب خدا سفارش می‌نماید. حقایقی که نباید آن را سهل و ساده گرفت و از آن بی‌اعتنا و ساده‌انگارانه رد شد. و رای این حقایق نازل شده حق تعالی است. اگر کسی بتواند این حقایق را بشکافد، می‌تواند به حق نیز برسد. البته عده‌ای از یک عالم به آن حقیقت متعالی می‌رسند و برخی از همه‌ی عوالم به حق راه می‌یابند.

اگر قرآن کریم می‌فرماید: «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»؛ قرآن کریم را محکم بگیرید، به این معناست که همه‌ی این حقایق را اعم از دنیا و ناسوت و غیر آن، با قوت و توان بگیرید که باطن عالم خداست؛ همان‌طور که باطن قرآن کریم خداست و قرآن کریم نازل شده‌ی حق است. بر اساس این آیه، رسیدن به قله‌ی کمال هر چیزی سخت است و امری آسان در عالم نیست. همین‌گونه است فهم قرآن کریم که چکیده‌ی تمامی عوالم هستی است و چهره‌ی خداوند به شمار می‌رود.

### شناسنامه‌ی پدیده‌ها

قرآن کریم شناسنامه‌ی تمامی پدیده‌های هستی است و تمامی

۱. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۶.

۲. مریم / ۱۲.



حوادث و رخدادهای هر کسی و هر چیزی را می‌توان از آیات آن به دست آورد:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup>

- و هیچ تر و خشکی نیست مگر این‌که در ثبت‌کننده‌ای روشناست.

این‌گونه است که قرآن کریم کتاب ثبت تمامی کردار هر کسی است و می‌توان آن را آینه‌ی وجود خویش قرار داد:

﴿أَقْرَأْ كِتَابَكَ، كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾<sup>۲</sup>

- تثبیت‌شده‌ات را به تدریج بخوان و فهم کن! کافی است که امروز

خود مفتش و بررس خود باشی.

بر این پایه، بهترین کتابی که نسبت به سه اصل «خدا»، «انسان» و «جهان» سخنان بسیار و بیانی کامل و جامع دارد، قرآن مجید است.

### کتاب علم

قرآن کریم بزرگ‌ترین و شگرف‌ترین کتاب علمی است که هیچ نظیر و همتایی نمی‌توان برای آن سراغ داشت و در حجمی کم، همه‌ی مطالب را در خود جای داده است. تمامی امور عالم در قرآن کریم وجود دارد و می‌شود هرچه را که در عالم است از طریق قرآن کریم جست‌وجو کرد. قرآن کریم فشرده شده‌ی تمامی علوم است و هر دانشی در آن است. قرآن کریم سند و قباله‌ی هستی و عالم است که تمامی هستی را از شش طرف سند زده است و در نیستی نیز چیزی نیست تا سندی داشته باشد. از

۱. انعام / ۵۹.

۲. اسراء / ۱۴.



عظمت قرآن کریم است که اسرار بسیار در آن یافت می‌شود، به عظمت اسرار هستی. قرآن کریم مانند نقشه‌ی گنجی است که رمز آن آسان گشوده نمی‌شود. گنج‌نامه‌ای به خطی مخصوص که خواندن آن کار هر کس نیست و تسلط ویژه‌ی خود را می‌طلبد.

زبان قرآن کریم این گونه است که می‌تواند از هر چیزی بگوید. این خاصیت زبانی وحی آسمانی است که «حمالة الوجوه» است و گفتن از هر دانش را بر می‌تابد. خداوند در این کتاب به گونه‌ای با بشر سخن گفته است تا برای او از هر دانشی گفته باشد و یک واژه تمامی واژگان را در خود داشته باشد. اگر کسی در هر دانشی که تخصص دارد به کتابی غیر از قرآن کریم در حد مصدر و مرجع توجه داشته باشد و به سخنی اعتماد کند، غافل است.

اهل بیت علیهم‌السلام قرآن کریم را سند حجیت احادیث و پشتوانه‌ی اعتبار آن دانسته و فرموده‌اند روایتی را که با قرآن کریم تطبیق نداشته و هماهنگ نیست به دور افکنید یا به دیوار بزنید که این تعبیر، تندترین تعبیر درباره‌ی سخنی است که احتمال قداست از آن می‌رود، بر این پایه، در مراجعه به روایات، این قرآن کریم است که معیار حجیت آن می‌باشد.

قرآن کریم مانند لایاتوار و آزمایش‌گاه است که صحت و درستی هر چیزی حتی احکام فقهی را باید با تأیید آن خواست. قرآن کریم باید برای مسلمانان «امام مبین» و جلودار باشد.

### شناخت قرآن کریم به قرآن کریم

همان‌گونه که برای شناخت هر چیزی باید به قرآن کریم مراجعه

داشت، برای شناخت حقیقت قرآن کریم و به دست آوردن تکنیک فهم آن نیز باید به قرآن کریم مراجعه داشت و این تنها کتاب درست و حیانی شناسه‌ی خود نیز می‌باشد و در معرفی خود و روش برگزیده‌ی تفسیری و تأویلی خویش از چیزی فروگذار نکرده است.

قرآن کریم را باید از قرآن کریم شناخت و بس و روایات نیز بیان قرآن کریم است و سندی مستقل و جدای از آن به شمار نمی‌رود، بلکه سند احادیث نیز قرآن است و بر روایات پیشی دارد. از همین روست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را در حدیث ثقلین مقدم می‌دارند:

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَتِي»<sup>۱</sup>.

هر کتاب شاخصی که اعصار متمادی جلوه‌گری داشته و پیشتاز و منحصر بوده، خالی از نقص، کاستی و خطا نبوده و این تنها قرآن کریم است که از هر نقص و خطایی مصون است و کتابی است که مدل و هم‌تا ندارد و برای شناخت آن نیز باید به خود آن که منبعی مطمئن است مراجعه داشت.

باید توجه داشت نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه و دیگر آموزه‌های مکتب اهل بیت عليهم السلام هیچ یک نمی‌تواند در برابر قرآن کریم و رقیب آن باشد، بلکه این کتاب‌ها تفصیلی از برخی آیات به هم پیچیده است و شرح و تبیین بعضی از آیات الهی قرآن کریم دانسته می‌شود؛ نه افزوده‌ای بر آن، سنت و روایات اهل بیت عليهم السلام تنزیل قرآن کریم و نازل‌هی آن است و هیچ‌گاه در مقابل آن قرار نمی‌گیرد و کسی نمی‌تواند چیزی از سنت بیاورد که در قرآن کریم نباشد.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۴.

## تکنیک فهم قرآن کریم

هویت و حقیقت زبان قرآن کریم به خودی خود آشکار است و خود با گفته‌خوان زبان می‌گشاید، ولی راه آگاهی بر زبان قرآن کریم روش مدرسی معمول و مطالعه‌ی این کتاب و آن کتاب نیست که چنین اموری بازی‌های مدرسی است و چندان مشکل‌گشای فرد در نیل به معرفت نیست، بلکه برای دستیابی به معرفت و شناخت از قرآن کریم و آشنایی با زبان آن باید تکنیک فهم این زبان را داشت. ما روش مورد تأیید قرآن کریم برای تفسیر متن قدسی خود را روش «انس با آیات قرآن کریم» می‌دانیم. ابتدا باید با هر یک از آیات قرآن کریم انس گرفت و در پرتو قرائت و تحقیق و در کمال عشق، صداقت و صفا به آن نزدیک شد، بلکه می‌شود حتی با نگاه به کتاب قرآن بسته نیز با آن انس گرفت؛ چرا که قرآن وحی، زنده، تازه و رونده است. حتی انسان بی‌سواد نیز می‌تواند با بوییدن قرآن کریم با آن ارتباط برقرار کند. شایسته است هر کسی قرآن کریم را به همراه داشته باشد و آن را مطالعه و قرائت نماید و سعی نماید با آن انس داشته باشد و حتی شب‌ها آن را بر بالین خود بگذارد. گاه می‌شود مؤمنی قرآن کریم را در خواب می‌بیند که آیات خود را برای او تلاوت می‌کند.

باید از سر عشق و مهر به استقبال قرآن کریم رفت و با آن دوست شد و انس گرفت تا بتوان میهمان حقایق آن شد. باید قرآن کریم را قرائت کرد و بارها قرائت کرد و از رهگذر قرائت قرآن کریم، با تنها کتاب آسمانی انس گرفت. قرائت کردن به معنای بیان کردن چیزی است که به فهم آمده و



دانسته شده است؛ نه داشتن لقلقه‌ی زبان. تأکید ما بر واژه‌ی «فهم»، نوعی عطف تفسیری و توضیحی است. قرائتی که با فهم همراه است باب ورود به قرآن کریم و انس به این کتاب الهی است و هرچه می‌شود باید قرآن را این‌گونه خواند و آن را فهم کرد. قرب به قرآن کریم هم سبب می‌شود علوم آن کشف شود و هم پرده از امور معنوی آن بر می‌دارد.

## زبان وحی

زبان قرآن کریم که حقیقت وحی را بیان می‌دارد زبان آشکار و مبینی است که زبان حق است و بشری، تمثیلی و نمادین نیست تا نیازمند تعبیر باشد. قرآن کریم همان‌گونه که خود می‌فرماید عربی مبین است و به سبب روشنی و گویایی که دارد نه نیازمند تفسیر این و آن است و نه تعبیر. حقیقت آیات الهی حتی نیاز به حدیث و روایت نیز ندارد. قرآن کریم کتابی صامت، گنگ و مهمل نیست، بلکه زبان خداست و زبانی است که اعجاز دارد و روشن بودن آن نیز وجهی از اعجاز آن است. کلام خداوند نه مهمل است نه مجمل، نه مه‌آلود. البته این درست است که اگر کسی در ادراک ضعیف باشد و به صورت کامل بر زبان آن احاطه نداشته باشد، برای فراگیری بخش‌هایی از زبان قرآن کریم که آن را به کوشش عقل محدود و کوتاه خود در نمی‌یابد به معلم که همان مقام عصمت است نیازمند می‌شود، ولی چنین آموزشی در ناحیه‌ی آموزش زبان است و کاستی آن به ناآگاهی و محدود بودن فرد باز می‌گردد و نه به ابهام و اجمال زبان و خود آن زبان برای صاحبان زبان عصمتی گویاست. قرآن کریم کتابی است که خود مبین و آشکار است و می‌شود تمام آیات آن را با پیش



فرض‌های علمی لازم دریافت و تفسیر نیز تنها در آشنایی با زبان قرآن کریم نقش دارد و مؤثر است و پیش‌فرض‌های آشنایی با زبان را از خود این زبان به روش انس با آن می‌توان استخراج کرد.

قرآن کریم کتابی الهی است که زبان آن هیچ تشابهی ندارد و تمامی آیات آن محکم است و اگر از آیات متشابه سخن گفته می‌شود برای کسی است که زبان نمی‌داند؛ همان‌گونه که تمامی آیات آن برای مقام عصمت که زبان می‌داند محکم و مبین است. همان‌گونه که گفته شد نیاز به دانش تفسیر و تأویل از آن روست که زبان ظاهری و باطنی قرآن کریم را آموزش می‌دهد و فهم قرآن کریم را آسان می‌سازد.

قرآن کریم زبان وحی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم محتوا و معنا و هم واژگان قرآن کریم را با محتوای فرازمانی خود از حق تعالی گرفته و جنبه‌ی حقی، الهی و قدسی در مرتبه‌ی وحی هیچ‌گونه خلطی با زمینه‌ی خلقی انسانی ندارد تا زبان آن بشری دانسته شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخاطب قرآن کریم است؛ زیرا وحی وجه ربوبی و حقانی دارد، نه وجه بشری. نزول وحی امری الهی است و زبان وحی نیز حقی است و مقام ختمی صلی الله علیه و آله تنها پذیرای آن بوده است.

### پراکندگی ظاهری آیات

قرآن کریم شناسه‌ی هستی است و گوناگونی آن موقعیت منظم پدیده‌های متفاوت را بیان می‌دارد. قرآن کریم شگرف‌ترین کتاب وحی است که همه‌ی معارف و حقایق تمامی عوالم ظهوری را از شروع خلقت تا قیامت در خود جای داده است. اگر قرآن کریم را با موجودی زمین و

آسمان و هر آنچه هست تطبیق کنند، نه آیه‌ای بدون مقابل وجود خارجی می‌ماند و نه شی‌ای خارجی است که آیه‌ای برای آن نازل نشده باشد و به بیان قرآن کریم: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>. عظمت قرآن کریم در این است که شناسه‌ی تمامی پدیده‌های هستی است و بر نظم خاص آن است که آیات و واژگان خود را چینش داده است و پراکندگی و گسستگی ظاهری آن از رهگذر این حقیقت است که موزون و منظم یافت می‌شود؛ اگرچه درک چنین نظمی خود به مقام عصمت نیاز دارد که بیان‌گر کامل قرآن کریم است و با اندیشه‌های محدود و کوتاه یافت نمی‌شود؛ هر چند صاحبان علم و معرفت دور از ادراک حقایق قرآن کریم نیستند.

جهان یک وحدت طبیعی است و ویژگی حقیقی آن نظمش می‌باشد که دارای مراتب بی‌پایان است؛ به طوری که هر یک از تعینات آن، اثرات خاص خود را می‌بخشد و همه‌ی مراتب از هماهنگی تام برخوردار است و نیز هر پدیده‌ای چینش خاص خود را دارد. پس جهان مجموعه‌ای نامنظم نیست و چنین سخنی گزاره‌ای بیش نیست که جهان علم و دانش گواه آن است. گوناگونی جهان عین نظم آن است. نظم؛ آن چینش طبیعی موزونی است که حرکت و غایت در آن نقش اساسی داشته باشد و هر یک از موجودات سیر طبیعی خود را دنبال کند نه آن که تمامی موجودات کلیشه‌ای، تکراری و یکسان باشند.

بنابراین، همان‌طور که درباره‌ی قرآن کریم گفتیم: «این کتاب الهی شناسنامه‌ی هستی است» می‌توان معنای هستی و جهان را در مورد قرآن

کریم نیز آورد و گفت: قرآن وحدتی است که مراتب بی‌پایان دارد و دارای چینش طبیعی خاصی است که تفاوت و تکرار آن، خود حکایت از نظم ربوبی دارد. مطالب قرآن کریم موزون و متنوع است و در منتهای چینش منطقی و ترتیبی، چهره‌های گوناگونی دارد و هر یک از موضوعات آن با هم نقش کاملی می‌یابد.

### پاکی و صفا؛ ورودگاه فهم قرآن کریم

قرآن حکیم، افزوده بر ظاهر آن که همین الفاظ و عبارات آن است و در یکصد و چهارده سوره و در سی جزء می‌باشد و در پشت این نقاب ظاهر، چهره‌ای واقعی و باطنی حقیقی نیز دارد که اصل قرآن کریم است و این ظاهر حکایت کننده از او و علامت و راهنمایی به سوی آن است. آن حقیقت زنده و موجود بالعیان، در عالم خارج دارای مصداق عینی و تشخیص شهودی است که دارای عقل و ادراک و مشرف بر تمام هستی است، اما تنها در دسترس اولیای الهی و بندگان خالص و خاص خداوند است:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- نسایندهش جز پاکان.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ

الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۲</sup>.

۱. واقعه / ۷۹.

۲. اسراء / ۸۲.



و ما آن چه را برای گروندگان شروع بهبودی و رحمت است از قرآن

فرو می فرستیم و ستمگران را جز کاستی نمی افزاید.

قرآن کریم برای مؤمن نور، شفا، رحمت و سعادت است، اما همین کتاب نورانی برای زشت سیرتان جز خسران و زیان نمی باشد و اگر کسی به سلامت در محضر آن قرار نگیرد، ممکن است مصداق حدیث نبوی: «رَبِّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ يَلْعَنُهُ»<sup>۱</sup> شود. قرآن کریم در معرفی خود، خویش را شفا برای مؤمن به صورت قضیه ای موجه می آورد و می فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ و خسران خود برای ظالمان را به صورت حصر و سالبه می آورد و در ادامه می فرماید: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۲</sup>.

قرآن کریم با آن که بندگان را به لطف و امتنان خداوند رهنمون می سازد، تنها برای مؤمنان است که دارای اثر شفابخشی است، و برای ظالمان به صورت تبعی و ثانوی جز خسران ندارد؛ همان طور که پیامبران و کتاب های آسمانی برای کسی که پیروی و اطاعت پذیری دارد شأن هدایت گری را به صورت ذاتی و اولی دارند و برای نافرمایان، به صورت تبعی گمراه کننده می باشند، نه آن که نسبت به آنان قصد خیر نداشته باشند. برای نمونه، نبی اکرم ﷺ و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام برای جناب مقداد که شخصی ولایت پذیر بوده و نسبت به دستورات آن حضرات علیهم السلام پذیرش بیش تری نسبت به دیگران داشته است جز خیر نبوده اند. او در

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۲. اسراء / ۸۲.



ماجرای بیعت گرفتن از امیرمؤمنان علیه السلام بدون هیچ شک و تأملی در کنار حضرت علی علیه السلام می‌ایستد برخلاف کسی مانند ابولهب که همواره با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دشمنی و ناسازگاری داشته است تا جایی که به نفرین خداوند گرفتار می‌شود:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾<sup>۱</sup>.

دو دست ابولهب پیوسته کاهنده و هلاک است. او پیوسته کاهنده و هلاک است.

قرآن کریم هم شأن هدایت‌گری دارد و هم خسران و ضرر تبعی. از این رو، نباید نسبت به قرآن کریم عجله داشت یا بدون خلوص و برای ریا و خودنمایی به محضر قرآن کریم راه یافت؛ زیرا قرآن کریم همان‌گونه که برای صافی‌دلان شفا و رحمت است برای آنان که می‌خواهند با زرنگی از آن استفاده کنند و شیطنتی داشته باشند گمراه کننده است: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۲</sup>. در استخاره‌ی آیات قرآن کریم به این نکته اشاره کرده‌ایم که ریاکاران و حيله‌گران با عمل به استخاره‌ی آیات، ضرر می‌بینند و گرفتار می‌شوند. برای نمونه کسی که می‌خواهد با استخاره به قرآن کریم، خودروی تصادفی خود را به دیگری تحمیل کند، قرآن کریم گاه وی را به راهی هدایت می‌کند که شکستی برای وی پیش آید.

کم‌ترین بی‌حرمتی و شیطنتی نسبت به چیزی یا کسی در ساحت قدسی قرآن کریم، بدبختی و بیچارگی فرد را موجب می‌شود. متأسفانه گاه می‌شود که عالمی دینی ساحت قدسی قرآن کریم را بهانه‌ای برای

۱. مسد / ۱.

۲. اسراء / ۸۲.

برخورد با دیگر عالمان قرار می‌دهد و به بهانه‌ی دفاع از قرآن کریم، به شکستن ساحت قدسی و حرمت قرآن کریم و ظلم به این کتاب آسمانی روی می‌آورد که چنین فردی باید منتظر عاقبت ناخوشایندی که برای وی است باشد؛ چرا که وی به یکی از بدترین اقسام ظلم آلوده شده که همان تکذیب آیات الهی است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ  
إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ﴾!

- پس کیست ستم‌کارتر از آن کس که دروغی بر خدای بندد یا آیات او را تکذیب کند؛ چنین است که مجرمان سعادت نمی‌یابند.

بدترین ظلم این است که انسان به خداوند دروغ بزند و برای مبارزه با قرآن کریم از پیش خود مطلبی را پوشش علمی دهد و آن را جعل نماید یا آیات او را تکذیب نماید؛ در حالی که خود را مدافع و چه بسا مفسر قرآن کریم و مستحق جایزه‌ی خدمت به آن می‌داند! باید توجه داشت تکذیب با آگاهی از حقانیت همراه است و کسی که آیات الهی را تکذیب می‌کند جهل ندارد و می‌داند چه می‌گوید و آنچه را دروغ می‌خواند به‌خوبی می‌شناسد؛ برخلاف انکار که می‌تواند از سر ناآگاهی و نادانی به محتوا و معنا صورت پذیرد.

تکذیب به نوعی با تصدیق به ضد همراه است و در مقوله‌ی آگاهی قرار می‌گیرد. خداوند حال کسانی را که به تکذیب آیات الهی رو می‌آورند و دیگر این آیات بر روی آنان تأثیری جز افزایش قساوت قلب ندارد، چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.  
 - و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله ی آن آیات بالا می بردیم، اما او به زمین دنیا گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ از این رو، داستانش چون داستان سگ است که اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی باز هم زبان از کام برآورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را برای آنان حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.

قرآن کریم کتاب فرقان است: ﴿وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾<sup>۲</sup>. فرقان بودن قرآن کریم موجب می شود ظالمان به گمراهی کشیده شوند. همان طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند:

«رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنِ يَلْعَنُهُ»<sup>۳</sup>.

- چه بسا تلاوت کننده ی قرآن، در حالی که قرآن او را لعن می کند.

قرآن کریم تنها برای آنان که دل های صافی دارند سودمند و مصداق ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾<sup>۴</sup> است.

قرآن کریم چون دارای عقل و شعور است، هر کس با او تماس برقرار

۱. اعراف / ۱۷۶.

۲. بقره / ۱۸۵.

۳. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۴. بقره / ۱۸۵.

می‌کند از نیت و اراده‌ی قلبی او آگاه است و بر این اساس، هر کس با اعتقاد و اخلاص، خود را برای استفاده و هدایت در محضر قرآن کریم قرار بدهد و با یقین به این که قرآن هادی، مربی، معلم و طبیب همه‌ی دردهاست، قرآن مجید نیز راه مستقیم هدایت را به او نشان می‌دهد:

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>!

- برای صاحبان الهام و التفات، رهنمود است.

ولی اگر کسی از طریق نفاق و با شک و تردید با قرآن کریم معامله کند، قرآن نیز نتیجه‌ی عمل او را به خود باز می‌گرداند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«من جعله أمامه قاده إلى الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار»<sup>۲</sup>.

- آن که قرآن کریم را راهنمای خویش قرار دهد، قرآن کریم او را به بهشت رهنمون شود و هر کس که آن را پشت سر اندازد، قرآن کریم او را به جهنم درآورد.

عظمت و بزرگی قرآن کریم تنها با انس و قرب صادقانه به آن درک می‌شود و نباید خود را به این طرف و آن جهت سرگردان کرد، بلکه باید تا عمر و توان باقی است از قرآن کریم در تمامی زمینه‌ها بهره برد. برای ورود به ساحت قدسی قرآن کریم و آشنایی با آن باید اذن دخول آن را - که همان انس با قرآن کریم است - به دست آورد و به سلامت در پیشگاه معنوی قرآن کریم حاضر شد.

۱. بقره / ۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۸.



## روش تفسیری «تفسیر هدی»

«تفسیر هدی» بر آن است تا برای نخستین بار، شیوه‌ی تفسیری «انس با قرآن کریم» را تبیین و آیات قرآن کریم را بر اساس آن تفسیر نماید. ما این شیوه‌ی تفسیری را تنها شیوه‌ی تفسیری مورد تأیید قرآن کریم می‌دانیم و در این جلد - که حکم درآمد «تفسیر هدی» را دارد - با استناد به آیات قرآن کریم، چستی و چگونگی این روش تفسیری و تأویلی مورد تأیید قرآن کریم را تبیین می‌کنیم و برخی از مهم‌ترین اصول آن را شرح می‌دهیم.

جلد دوم تا چهارم این مجموعه تفسیر سوره‌ی حمد و از جلد پنجم تا پانزدهم، تفسیر سوره‌ی بقره و ادامه‌ی آن تفسیر دیگر سوره‌ها را ارائه می‌دهد و نویافته‌هایی از مفهوم، معنا، مصداق، نور، حکم، عظمت و آثار آیات شریفه‌ی آن را بیان می‌دارد. امید است خداوند توفیق تفسیر تمامی سوره‌های قرآن کریم را به ما عنایت فرماید که اگر چنین توفیقی نصیب شد، این تفسیر به بیش از یک‌صد و پنجاه جلد خواهد رسید.

البته اعتراف داریم این تفسیر در برابر عظمت قرآن کریم خرد و ناچیز است و برای داشتن تفسیری شایسته باید شهر قرآن کریم ساخت و محققان و دانشمندان برجسته‌ی تمامی رشته‌ها را در این شهر اسکان داد و با در اختیار گذاشتن امکانات گوناگون به آنان و آشناساختن ایشان به روش انس با قرآن کریم، راه را برای تحقیق علمی بر تمامی آیات قرآن کریم هموار نمود تا پرتوی از عظمت علمی این کتاب آسمانی بر ظلمت دیجور غیبت روشنا گیرد.



راه ورود به قرآن کریم، انس صادقانه با باطن و حقیقت این کتاب و حیانی است. ما این روش را از کودکی داشته‌ایم و نخستین کتابی را که از دوره‌ی نونهالی نگاه می‌کردیم، عشق می‌ورزیدیم و انس داشتیم قرآن کریم بود. قرآن کریم نخستین مونس ما در ناسوت بوده است. در این دنیا بیش از همه‌ی کتاب‌ها، با قرآن کریم بوده‌ایم. در تفسیر حاضر، تنها بخش اندکی از یافته‌های خود را که در این مدت داشته و شرایط برای بیان آن فراهم بوده است، آورده‌ایم. نکته‌های تازه‌ای از قرآن کریم که مرهون تلاش یا زحمت نیست، بلکه از دانش‌های اعطایی و موهبتی قرآن کریم است که به لطف حق و دولت قرآن کریم بهره‌ی ما شده است و مصلحت آن بود که در این زمان، به دنیای علمی عرضه گردد.

ستایش برای خداست







فصل یکم:

تفسیر قرآن کریم



## معناشناسی تفسیر

در شناخت معنای «تفسیر» باید به قرآن کریم مراجعه داشت؛ زیرا قرآن کریم بهترین منبع تخصصی واژه‌شناسی و شناخت معناست. قرآن کریم واژه‌ی «تفسیر» را تنها در یک مورد به کار برده است. چنین استعمالی پرده از نکته‌ای بر می‌دارد و آن این که روش خداوند در تفسیر واحد است و دارای یک سیستم و نظام می‌باشد و اصطلاح «شیوه‌های تفسیری» با فرهنگ قرآن کریم هماهنگ نیست. این آیه‌ی مبارکه در بیان «تفسیر» دارای ملکوتی بلند و همراه با اوج ظرافت و زیبایی حیرت‌زاست و معنای تفسیر را می‌توان از آن به دست آورد. این آیه را باید بارها و بارها قرائت کرد تا معنای آن در پرتو قرب معنوی و انس حقیقی مجسم شود. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

-و برای تو حکایتی مشهور نیاوردند؛ جز آن که برای تو، به حقیقت آوردیم، و نیکونهادترین توضیح راست.

در معناشناسی «فسر» گفته‌اند: «کلمة واحدة تدلّ علی بیان الشیء وایضاحه»<sup>۱</sup>: تفسیر؛ بیان کردن و توضیح دادن است. جناب راغب در المفردات خود گوید: «الفسر إظهار المعنی المعقول والتفسیر المبالغة فی الإظهار»<sup>۲</sup>. باب تفعیل لحاظ فاعلی دارد و به این معناست که باکار و عمل است که فعلی انجام می‌شود و زحمت و کوشش را لازم دارد. مجمع البحرین نیز گوید: «فسرت الشیء من باب ضرب، بیّنه وأوضحه»<sup>۳</sup>. تفسیر را باید بیان ظاهر آیه دانست و بیانی که از باطن پرده بر می‌دارد تفسیر نیست.

برای یافت معنای تفسیر باید به آیات سی تا سی و سوم سوره‌ی فرقان دقت داشت. خداوند در این آیات می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ: يَا رَبِّ، إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>۴</sup>.

- پروردگارا، بزرگان من، این قرآن را - با آن که در میانشان است - رها کردند.

این آیه از دل دردمند رسول اکرم ﷺ می‌گوید. قرآن کریم بسان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام همواره مهجور و متروک بوده و کسی به آن دل نمی‌داده است. خداوند در آیه‌ی بعد برای دلجویی از پیامبر خویش، صمیمانه با دوست خود چنین به سخن می‌نشیند و می‌فرماید:

۱. ابوالحسین احمد بن فارس زکریا، معجم مقائیس اللغة، ج ۴، ص ۵۰۴.

۲. راغب اصفهانی، مفردات غریب القرآن، ص ۳۹۴.

۳. طریحی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰۱.

۴. فرقان / ۳۰.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ، وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>!

- و این‌گونه برای هر پیامبری، تجاوزگری به حقوق دیگران - از کسانی که مقتضای حق را مخالفت می‌کردند - قرار دادیم و همین اندازه بس، که پروردگارت راهبر و یاور توست.

هر پیامبری دارای چنین سرنوشتی بوده است و چنین نیست که دشمنان تنها با تو سر عداوت داشته باشند؛ اما تو را همین بس که من هدایت‌گر و یاری‌دهنده هستم و هیچ شبهه‌ای نمی‌تواند حقانیت و حقیقت را غبارآلود نماید؛ چنان‌که آیه‌ی بعد موردی از آن را بیان می‌دارد. قرآن کریم از ابتدای نزول با شبهه‌افکنی‌های دشمنان روبه‌رو بوده است؛ از آن جمله:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً﴾<sup>۲</sup>.

بدخواهان و انکارگرایان می‌گفتند: اگر قرآن کریم معجزه است چرا یک‌مرتبه نازل نمی‌شود. خداوند با خصلت آزاد منشانه و بزرگواران‌های خود اشکال معاندان را به محکمی تقریر می‌کند. آنان می‌گفتند قرآن کریم در صورتی معجزه، وحی و آسمانی است که یک‌باره نازل شود و همانند کتاب‌های نوشته شده به دست بشر کم به هم ملحق نگردد؛ همان‌طور که صحف برای حضرت ابراهیم علیه السلام، تورات برای حضرت موسی علیه السلام و زبور برای حضرت داود علیه السلام به صورت یک‌جا از ناحیه‌ی خداوند متعال نازل شده است.

۱. فرقان / ۳۱.

۲. فرقان / ۳۲.

دقت شود ﴿نُزِّلَ﴾ از باب تفعیل است که فاعل آن کاری را به تدریج انجام می‌دهد و اعراب در بیان اشکال خود باید آن را از باب افعال استفاده می‌کردند. خداوند سخن آنان را همان‌گونه که بوده و با حفظ امانت نقل می‌کند و می‌خواهد این حقیقت را برساند که آنان به کتاب‌های پیشین و به صورت کلی به هیچ‌گونه وحی و سخن آسمانی اعتقادی نداشتند؛ زیرا می‌دانستند وحی سنخ واحدی دارد و پذیرش یک پیامبر به پذیرش پیامبران دیگر با تفاوتی که در مرتبه دارند می‌انجامد و منظور آنان این بود که چرا قرآن به گونه‌ی تدریج اتصالی و استمراری نمی‌آید و تدریج آن متفرق، پراکنده و انقطاعی است نه آن که انتظار داشته باشند قرآن کریم باید نزول دفعی و انزال داشته باشد. ادامه‌ی آیه پاسخ این شبهه است:

﴿كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَ بِهٖ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾!

-این‌گونه. تا قلبت را به شدت به وسیله‌ی آن استوار گردانیم و آن را

موزون پیوسته کرده، چینش دادیم.

خداوند می‌فرماید ما قرآن کریم را همان‌گونه که کافران می‌گویند به صورت تدریج اتصالی و یک‌باره نازل کرده‌ایم تا تدریج آن سبب شود در قلب مبارک پیامبر اکرم ﷺ نشست داشته و نهادینه شود. این وحی اتصال و استمرار دارد؛ زیرا می‌فرماید: ﴿وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾؛ ما قرآن کریم را به‌طور موزون، پیوسته و مسلسل وار نازل کردیم و وحدت آن تنزیلی است.

این پاسخ بهترین نوع جدال احسن در مناظره است؛ زیرا بدون آن که با خصم درگیر شود و وی را عصبانی کند و با او مخالفت داشته باشد،

نخست ادعای او را تقریر می‌کند و این گونه با او همراهی می‌شود و سپس با فروکاستن او از موضع خویش و واداشتن او به نرمی، به نقد ادعای وی می‌پردازد و برای قرآن کریم هم موالات را قایل می‌گردد که به هم پیوستگی آن است، نه در کنار هم آمدن، و هم ترتیب در نزول را که تقدم و تأخر آن را بیان می‌دارد. این تدریج اتصالی است که طمأنینه، با تأنی و پیوسته خواندن و پرهیز از عجله را لازم دارد و همین امر ترتیبی بودن آن را می‌رساند؛ چنانچه ﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾، موالات در نزول قرآن کریم و به هم پیوسته بودن و رها بودن آن از هر انقطاع و گسیختگی را ثابت می‌داند.

افزون بر این، باید میان فعلیت وحی و تقطیع آن که به حسب موضوعات و شأن نزول و بروز پرسش‌هاست تفاوت قایل شد. این فعلی شدن موضوع یعنی پیشامد پرسش است که وحی را در زمانی نازل می‌کند و در زمانی دیگر قطع می‌شود، وگرنه وحی الهی امری فعلی است و نزول آن بر قلب نورانی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یکباره انجام گرفته است و انقطاع وحی به سبب نبود موضوع بوده است. شاهد این امر آیه‌ی شریفه‌ی زیر است:

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾<sup>۱</sup>.

- زبان را زود به حرکت درنیاور تا شتابزدگی در آن به خرج دهی.

این انقطاع به سبب زمانمند شدن وحی در عالم ناسوت است؛ زیرا زمان امری متصرم و تدریج‌پذیر است که با آمادگی موضوع وحی در این

۱. قیامت / ۱۶.

ظرف زمانی و پیشامد پرسشی خاص، وحی برای عموم بیان می‌شود تا پاسخ آن موضوع را روشن نماید.

قرآن کریم در ادامه می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

-و برای تو حکایتی مشهور نیاوردند، جز آن که برای تو به حقیقت

آوردیم، و نیکونهادترین توضیح راست.

خداوند در این دو آیه فرم و مدل کار خود در «تفسیر» را بیان می‌دارد و آن را به نیکی و با ذکر مثالی توضیح می‌دهد و خاطر نشان می‌شود هیچ شبهه‌ای نیست که از ناحیه‌ی کافران طرح گردد و ما پاسخ حق آن را به تو ندهیم. پاسخی که بهترین تفسیر و دندان‌شکن است:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾.

براین اساس، تفسیر را باید کشف پاسخ از پرسش و از متن آیات قرآن کریم و مفسر را شناسای پرسش‌ها و یابنده‌ی پاسخ‌های آن دانست. پاسخ‌هایی که ممکن است در کنار پرسش‌ها آمده یا جدای از آن و در جایی دیگر وجود داشته باشد. برای نمونه، پاسخ ﴿كَذَلِكَ﴾ برای پرسش کافران کافی است، اما دو فراز: ﴿لَنْ نَبْتَ بِهٖ فُؤَادَكَ﴾ و ﴿وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ این واژه را که به اجمال سخن گفته است به تفصیل و گسترده‌ی معنا می‌گرایاند و آن را تفسیر می‌کند. در لغت، ترتیل را حسن تألیف و ارتباط معنا می‌کنند.

وجه حسن و نیکو بودن تفسیر نیز به این است که پاسخ هر پرسش و



اشکالی داده شود و پاسخ با پرسش تطابق، هماهنگی و تناسب داشته باشد، ضمن آن که تمامی آیات الهی به مثابه‌ی حسن بودن تمامی صفات الهی تفسیر احسن دارد. هم‌چنین، تفسیر؛ بیان ظاهر آیات به صورت دائمی است و کسی که همواره بیانی نو ندارد و تبیین وی دائمی نیست نمی‌تواند مفسر باشد.



مثال دومی که قرآن کریم برای بیان معنای تفسیر قرار می‌دهد، چنین است:

﴿الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا  
وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

- کسانی که به رو در افتاده به سوی جهنم جمع و رانده می‌شوند، آنان بدترین جای و گم‌ترین سبک را دارند!

همان‌گونه که دیده شد، این مثال بعد از آموزش معنای تفسیر آمده است. هر دو مثال یاد شده که یکی پیش از بیان معنای تفسیر و دیگری بعد از تعلیم آن آمده است به صورت جدی از نحوه‌ی تفسیر می‌گوید و صرف تمرینی نیست که خالی از حقیقت و به صورت تمام ذهنی باشد. این آیه‌ی شریفه پاسخ یکی از سخنان کفار است؛ سخنی که در این جا نیامده است. آنان مؤمنان را بدترین افراد در پست‌ترین مکان‌ها می‌دانستند و خداوند به آنان چنین پاسخ می‌دهد و خودشان را از همه بدتر معرفی می‌کند که بدترین مکان را دارند و گمراه‌ترین می‌باشند. تفسیر

این آیه به یافت اشکالی که در آن مطرح است می‌باشد. پس تفسیر به‌طور کلی بیان آیات و به دست آوردن پاسخ پرسش‌هایی است که در آن وجود دارد.

در سوره‌ی فرقان چند نمونه‌ی دیگر از این آیات وجود دارد که به برخی اشاره می‌نماییم:

الف: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴾<sup>۱</sup>.

- و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: این نیست جز دروغی که آن را بر یافته و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و به قطع، ظلم و بهتانی به پیش آوردند.

این آیه پرسشی را بدون پاسخ آورده است و برای آموزه‌های پیامبر اکرم ﷺ و وحی، اساسی بشری می‌داند بدون آن که به نقد آن بپردازد.

ب: ﴿ وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَا كُلُّ الطَّعَامِ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴾<sup>۲</sup>.

- و گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! چرا فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟!

آیه‌ی شریفه‌ی یاد شده به نبوت پیامبر اکرم ﷺ اشکالی را مطرح می‌کند و پاسخی برای آن نمی‌آورد.

پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که در آیات الهی وجود دارد بسیار فراوان است

۱. فرقان / ۴.

۲. فرقان / ۷.

و هیچ پرسشی نیست که روزی به ذهن بشر برسد و پاسخ آن در قرآن کریم نباشد، ولی کشف آن نیاز به توجه و قدرت علمی و ادبی و نیز صفای باطن دارد تا با تجزیه و ترکیب به دست آید. کشفی که ظاهر آیه را به دست می‌آورد و مفسر درصدد تبیین ظاهر آیات الهی است. بر این اساس، تفسیر قرآن وصف به حال موصوف است؛ یعنی تفسیر آیه بیان ظاهر آیه است.

با مطالعه و دقت بر آیات سه‌گانه‌ی یاد شده روش تفسیری مورد تأیید قرآن کریم به دست می‌آید. همان‌گونه که می‌دانیم امروزه روش‌های تفسیری بسیاری وجود دارد که مفسران را به خود مشغول داشته است. تاکنون تلاش‌های بسیاری از ناحیه‌ی عالمان و اندیشمندان اسلامی برای فهم معانی قرآن کریم صورت گرفته و در این زمینه تحقیقات فردی و گروهی بسیاری شکل یافته است و همه بر آن بوده‌اند تا تفسیری روشن و آشکار از قرآن کریم ارائه نمایند.

عده‌ای قرآن کریم را آیه به آیه و به ترتیب تفسیر کرده‌اند، و برخی تفاسیر روایی از آن ارائه داده‌اند و بعضی نیز روش فلسفی خود را داخل تفسیر کرده‌اند و گروهی تفسیر کلامی قرآن کریم را پی‌گیر بوده‌اند؛ اما همه‌ی این روش‌ها به‌گونه‌ای اشتباه و به نوعی صحیح است. آنان از آن جهت که بر خود آیه و ظاهر آن دقت نکرده و مطالب را از خود آیه نمی‌خواهند و در جست‌وجوی معنای آیه از جای دیگرند اشتباه می‌کنند، و از این جهت که جای دیگر را خود آیات یا روایات یا طبیعت قرار داده‌اند، کار درستی انجام داده‌اند. اما این‌که اشتباهی فلسفی، کلامی



یا طبیعی را حمل به قرآن کریم می‌کنند، باز اشتباهی نابخشودنی مرتکب شده‌اند.

از برجسته‌ترین آثار موجود در زمینه‌ی تفسیر قرآن کریم، تفسیر گران قدر «المیزان» است که از میان روش‌های تفسیری، روش تفسیر «قرآن به قرآن» را برگزیده است که بعد از این، از روش یاد شده خواهیم گفت. آنچه لازم است مورد دقت و بررسی قرار گیرد این است که از میان روش‌های تفسیری موجود که بسیار متنوع نیز هست، کدام روش یا روش‌ها مورد تأیید قرآن کریم است و این کتاب آسمانی چه روشی را برای کشف معانی خود توصیه می‌نماید. در استنباط و برداشت هر حکمی و در تعقل و خردورزی بر هر مسأله‌ای، نخستین چیزی که باید مورد توجه واقع شود دریافت مذاق قرآن کریم در مورد مسأله‌ی مورد نظر است. باید دید خداوند متعال در رابطه با این مسأله و موضوع چگونه برخوردی دارد و این موضوع از نظر حق در چه رتبه‌ای است و چه ویژگی‌هایی دارد. از این رو نخستین گام در ورود به تفسیر این است که قرآن کریم چه معنانشناسی از تفسیر ارایه می‌دهد و برای آن چه اصول و قواعدی را پیش‌بینی نموده است.

بر اساس همین آیات، پاسخ مناسب و درخور این پرسش، از متن قرآن کریم به دست می‌آید و روش تفسیری مورد تأیید قرآن کریم از دیدگاه قرآن کریم کشف می‌شود که شواهد آن در پی می‌آید.

آیات شریفه‌ی تفسیر روش تفسیر «آیه به خود آیه» را تمرین داده است. در این روش تفسیری، مفسر سعی می‌نماید با آیه ارتباط عاطفی و انس داشته باشد و با قرب به آیه و دقت فراوان در آن، مطالب فراوانی را از

آن به دست آورد که عقل هر عاقل و دل هر عارفی را مجذوب خود می‌کند.

بلندای این تفسیر را می‌توان چنین ترسیم نمود که انسان این توانایی را دارد که در تفسیر و برداشت از قرآن کریم به مقامی رسد تا بتواند قرآن کریم را به زبان حق تفسیر نماید و شخص، خود را در جایگاه خدا قرار دهد و قرآن کریم را بخواند و آن را به زبان خداوند توضیح دهد و تفسیر کند. تفسیر قرآن کریم به روایت و نیز تفسیر قرآن کریم به قرآن کریم از روش‌های متداول تفسیری است، اما می‌شود روش تفسیری نوینی ارائه داد و آن تفسیر قرآن کریم از منظر حق تعالی و به زبان او در پرتو انس با آیات قرآن کریم و قرب به مقام ولایت است.

قرآن کریم کتاب وحی است و چینش واژگان و آیات آن دارای مهندسی شگرفی می‌باشد. به راستی هیچ کس نمی‌تواند مانند قرآن کریم سخن بگوید و در هر علم و فنی که وارد شوید می‌توانید از این کتاب رهنمون بگیرید: از استخاره و تعبیر گرفته تا مسایل هنری و زیباشناسی یا فقه، حقوق، فلسفه، حکمت، جامعه‌شناسی و سیاست. این کتاب برای هر دانشی گزاره‌های کلیدی و اصلی را دارد. حتی نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه چنین نیست و این تلون و تحول را تنها در قرآن کریم سراغ داریم. اگر کسی به جز قرآن کریم به کتاب دیگری در حدّ مصدر هر سخن و گزاره‌ی علمی اعتماد کند، غافل است. چیزی جز قرآن کریم نمی‌تواند در هر موردی مرجع باشد. بر این اساس است که روایات می‌فرماید: احادیث را به قرآن کریم ارجاع دهید و اگر دیدید حدیثی مخالف آن است، آن را وا



نهدید<sup>۱</sup>؛ یعنی قرآن کریم آزمایشگاه است و می‌تواند عیار همه چیز را به دست دهد.

روش تفسیری نوین «تفسیر آیه به خود آیه» یا به تعبیر دیگر «به زبان حق» یا «روش تفسیری انس با آیات قرآن کریم» مستلزم دقت در خود آیه است. آموزش این کار نیازمند استادی ماهر است که قدرت آن را داشته باشد بتواند با آیه‌ی شریفه در کمال صفا و سادگی انس گیرد و مطالب را از خود آیه استنباط نماید و نیز شاگرد را به دریای صفا و لطف اتصال دهد و با غسل در آن آب حیات‌بخش، نفس وی را شست و شو داده و سبک سازد و سپس شیوه‌های انس‌گیری و رفاقت با هر آیه و باب ورود به آن را به وی تعلیم دهد.

در تفسیر باید بر واژه واژه‌ی هر آیه ایستار داشت و آن را همان‌جا معنا نمود بدون آن که نیاز باشد از آیه و فرازی دیگر مدد گرفت و به تطبیق و انطباق پناه آورد و این همان روش راسخان در علم است که این توانایی را دارند هم ظاهر را دریابند و هم از ظاهر هر واژه به بطن قرآن کریم راه یابند. البته راسخان در دانش، افزون بر تفسیر، مهم‌تر از آن، «تأویل» را نیز می‌دانند:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾<sup>۱</sup>.

- با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

تفسیر همانند تأویل نیاز به رسوخ دارد هرچند تفسیر امری متمایز از

۱. عن الصادق عليه السلام : ما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه. وسائل الشيعه، ج

۱۸، ص ۸۶

۱. آل عمران / ۷.

تأویل است. کسی می‌تواند مفسری توانا باشد که از راسخان گردد و آنان هستند که انس، قرب، اهلیت و شایستگی با قرآن کریم بودن را دارند. ما در تفسیر خود به شیوه‌ی راسخان سخن می‌گوییم و به روش آنان در محضر قرآن کریم قرار می‌گیریم. راهی که صفا، صمیمیت، دوستی، عشق و ارادت به قرآن کریم سرمایه و انرژی حرکت‌زای آن است. شیوه‌ی تفسیری ما در تبیین و تفسیر آیات قرآن کریم چنین است و هر آیه را با خود آن آیه و از رهگذر انس با آن و رسوخ در آیه‌ی شریفه معنا می‌نماید و چنین نیست که آیه‌ای را با آیه‌ی دیگر یا فرازی را با فرازی دیگر معنا نماید. روشی که در آن می‌شود معنا و حقیقت آیه را از زبان حق تبارک و تعالی یا فرشتگان الهی و یا به زبان خود قرآن کریم گوش فرا داد. امری که بدون طهارت روح، تهذیب نفس و صفا و قداست باطن ممکن نمی‌شود و به قرائت پیوسته و بسیار و ناز کشیدن‌ها و عاشقانه نگریستن‌ها و محبانه استشمام کردن‌ها و دوستانه آن را به قلب گذاردن و مونسانه فشردن نیاز دارد و حتی برای یک لحظه نباید از آن دور شد؛ هرچند به همراه داشتن و در جیب بغل گذاشتن آن باشد که یک لحظه دوری سبب غفلت می‌شود. چنین انسی است که رضایت قرآن کریم را در پی دارد و رسوخ می‌آورد. برای انس با قرآن کریم باید به گونه‌ای این کتاب الهی را از خود راضی و خشنود ساخت. کسی که با قرآن کریم انس می‌گیرد برای فهم آن نیازی به کتاب‌های تفسیری و علوم قرآنی ندارد و این کتاب خود گویا و مبین می‌باشد و به گوشت و پوست و به چشم و خواب مونس خویش می‌آید تا جایی که می‌توان آن را از زبان مبارک حق تعالی شنید. این شیوه‌ی



تفسیری نیازمند تدبر و تحقیق نیست و تنها توجه به معنا و محکی آیات را لازم دارد چنان‌که تنها چند آیه به تدبر سفارش دارد؛ مانند:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۱</sup>،

- آیا در معانی قرآن دوراندیشی ندارند؟

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾<sup>۲</sup>

- آیا در معانی قرآن دوراندیشی ندارند یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو

الْأَلْبَابِ﴾<sup>۳</sup>.

- کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند و صاحبان خرد ناب و بی‌پیرایه پند گیرند.

مشتقات گوناگون ماده‌ی «قرء» نزدیک به یک‌صد مورد وارد شده است؛ چرا که تدبر امری همگانی نیست و از کم‌تر کسی بر می‌آید، ولی قرائت و فهم آن که سبب انس می‌گردد از هر صاحب دل صافی بر می‌آید؛ هر چند قرائت از مبادی و مقدمات تدبر است.

هر کس بخواهد با شخصیت یا مقامی ارتباط برقرار کند باید از راه مخصوص و متعارف آن وارد شود؛ ولی اگر بنا باشد کسی با شخص یا مقامی رفیق شود و رابطه‌ی وی دوستانه و صمیمانه باشد، تنها یک راه دارد که عبارت است از برقرار کردن رفاقت و ایجاد صفا و صداقت تا

۱. نساء / ۸۲.

۲. محمد / ۲۴.

۳. ص / ۲۹.



حدی که محرم راز و اسرار یکدیگر شوند. گاه ممکن است مقام بلندپایه‌ی سیاسی یا علمی با شخصی معمولی رفیق می‌شود و با هم سر و سری پیدا می‌کنند، حال آیا این قانون شامل ارتباط با قرآن کریم نیز می‌شود یا نه؟



قرآن کریم که سخن دل خدا، گنجینه‌ی اسرار الهی، پرده‌دار حریم قدس و ناموس محبوب ذات ربوبی حق و سند عالم هستی است، اگر کسی بخواهد با آن که زنده و صاحب عقل عینی است ارتباط برقرار کند و آن را تفسیر کند، آیا به رابطه‌ای صمیمی و رفاقت با صفا و صداقت لازم ندارد؟ در حالی که تا فردی انس و الفت و قرب به قرآن کریم پیدا نکند، چیزی از اسرار و حقایق قرآن کریم در اختیار او قرار نمی‌گیرد. پس قدم اول در تفسیر، ایجاد انس و رفاقت با قرآن مجید است که در این جهت هیچ تفاوتی میان عالم و عادی نیست:

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

زان که آن جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

بر بساط نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست

یا سخن دانسته‌گو ای مرد عاقل یا خموش

مطالعه و تحقیق بر قرآن کریم از مبادی لازم و مناسب برای ارتباط و

انس و قرب با قرآن کریم است؛ اما تنها با مطالعه و تحقیق نمی‌توان

قرآن‌شناس شد، بلکه برای معرفت به قرآن کریم باید فراتر از مطالعه و



تحقیق، کارهای دیگری انجام داد تا انس و الفت با قرآن کریم ایجاد شود و روح انسان، هم‌سنخ و مقرب با قرآن مجید شود و بتواند معارف بلند و حقایق باطنی و معنای حقیقی قرآن را دریافت نماید.

### نقد نظرگاه المیزان

در میان تفاسیری که بر قرآن کریم نگاشته شده برجسته‌ترین و ممتازترین آن «تفسیر المیزان» مرحوم علامه طباطبایی است. شیوه‌ی تفسیری این کتاب «تطبیق آیه به آیه» است که آن را با الهام از روایت نهج‌البلاغه آورده است که می‌فرماید: «ویشهد بعضه علی بعض»<sup>۱</sup>؛ بعضی از آیات قرآن کریم نسبت به بعضی دیگر زبان می‌گشاید و معنای آن را شهادت می‌دهد. کار مرحوم علامه با همه‌ی شگرفی و عظمتی که دارد، تنها بخشی از معارف و معانی قرآن کریم را مورد استفاده قرار می‌دهد، ولی راه نفوذ و رسوخ به باطن آن را نمی‌گشاید و از تطبیق معنا بر مصداق فراتر نمی‌رود و از حقایق، اسرار و رموز و رازهای باطنی آن پرده نمی‌گشاید. اسراری که نباید آن را تأویل پنداشت، بلکه در حوزه‌ی تفسیر معناست. بهترین عنوان برای تلاش این مفسرگرانقدر همان: «ینطق بعضه ببعض ویشهد بعضه علی بعض»<sup>۲</sup> است. اگر بر معنا و روش تفسیر قرآن به قرآن دقت شود به دست می‌آید این شیوه‌ی تفسیری نوعی تطبیق و هم‌زبان نمودن آیات است که حتی بدون انس با قرآن کریم نیز به دست

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷، خطبه‌ی ۱۳۳.

۲. همان.

می‌آید؛ اما تفسیر راسخان بدون آن که با تأویل آمیختگی داشته باشد نیازمند انس با قرآن کریم است. کسی به چنین شیوه‌ی تفسیری نایل می‌آید که عشق به قرآن کریم را مزه کرده و چشیده و به بارگاه قرب آن راه یافته باشد. چنین مفسری باید روحی مصفا و همگون با قرآن کریم در خود تعبیه نماید و تنها در پی مطالعه، قرائت و تحقیق قرآن کریم نباشد و این امور را از مبادی اولی آن بشمارد، نه تمام کار خود؛ چرا که می‌شود قرائت و تحقیق قرآن کریم انس با آن نباشد و دوستی، صفا و صداقت نیاورد. انس با قرآن کریم امری متمایز از داشتن تحقیق علمی بر آن است. چه بسا کسی ژرف‌ترین تحقیق علمی را در لابراتور و در پیچ و خم سواد خویش بر قرآن کریم داشته باشد، ولی مورد لعن این کتاب آسمانی باشد: «رَبُّ تَالِّ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنِ يَلْعَنُهُ»<sup>۱</sup>. چه بسیار کسانی که قرآن می‌خوانند و آیات آن را تجزیه و ترکیب یا تفسیر می‌کنند و قرآن کریم از آنان بیزار است و از همنشینی با آنان نفرت دارد و می‌خواهد هر چه زودتر از دست آنان رهایی یابد.

کسی به تفسیر قرآن کریم آگاه می‌شود که راه انس با این تنها کتاب وحی را به دست آورد و آن را دنبال کند. وی در پرتو انس با کتاب الهی است که می‌فهمد «وَبِحَرِّ لَآ يَدْرِكُ قَعْرَهُ»<sup>۲</sup>. قرآن کریم اقیانوسی است با ژرفایی بی‌پایان. تفسیر باید این معنا و حقیقت را به شراشر وجود مفسر تزریق نماید.

۱. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۲. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷۷.



علامه طباطبایی رحمته اللہ علیہ در کتاب المیزان نظرگاہی متفاوت در تفسیر آیات  
سه گانه ی سورہ ی فرقان دارد. آیاتی کہ روش تفسیری قرآن کریم را آموزش  
می دهد. وی می گوید:

«وهذا النوع من الاحتجاج والبيان لا يستوفي حقه إلا  
بالتنزيل التدريجي على حسب ما كان يبدو من شبههم ويرد  
على النبي صلى الله عليه وآله من مسائلهم تدريجاً، ويورد على المؤمنين أو  
على قومهم من تسويلاتهم شيئاً بعد شيء وحيناً بعد حين.  
وإلى هذا يشير قوله تعالى: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ  
وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾. والمثل الوصف - أي لا يأتونك بوصف فيك  
أو في غيرك حادوا به عن الحق أو أساؤا تفسيره إلا جئناك بما  
هو الحق فيه أو ما هو أحسن الوجوه في تفسيره فإن ما أتوا به  
إمّا باطل محض فالحق يدفعه أو حق محرّف عن موضعه  
فالتفسير الأحسن يردّه إلى مستواه ويقومه.

فتبين بما تقدّم أنّ قوله: ﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ - إلى قوله -  
﴿وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ جواب عن قولهم: ﴿لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ  
جُمْلَةً وَاحِدَةً﴾ بوجهين:

أحدهما: بيان السبب الراجع إلى النبي صلى الله عليه وآله وهو تثبيت فؤاده  
بالتنزيل التدريجي.

وثانيهما: بيان السبب الراجع إلى الناس وهو بيان الحق فيما  
يوردون على النبي صلى الله عليه وآله من المثل والوصف الباطل، والتفسير  
بأحسن الوجوه فيما يوردون عليه من الحق المغيّر عن وجهه  
المحرّف عن موضعه.

ويلحق بهذا الجواب قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ  
وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُورَتْ مَكَانًا وَأَصْلُ سَبِيلًا﴾ فهو  
كالمتَّمِّم للجواب على ما سيجيء بيانه»<sup>١</sup>.

ایشان مجموع هر سه آیه را درصدد بیان یک مطلب می‌داند و دو آیه‌ی  
اخیر را یک جواب برای اشکال مشرکان می‌آورد؛ در حالی که پاسخ  
اشکال یاد شده تنها دو فراز: ﴿لُنَّبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ و ﴿وَرَتَّلْنَا تَرْتِيلًا﴾ بود که  
البته آن نیز تفصیلی از پاسخ اجمالی ﴿كَذَلِكَ﴾ به شمار می‌رفت و پاسخ  
اصلی و نهایی همان ﴿كَذَلِكَ﴾ است. هم‌چنین وی آیه‌ی آخر را متممی  
برای این پاسخ می‌شمرد و می‌گوید: «فهو كالمتَّمِّم للجواب».

وی در عبارت: «تَبَيَّنَ أَيْضًا أَنَّ الْآيَاتِ الثَّلَاثِ مَسْوُوقَةٌ جَمِيعًا لِمَعْرُضٍ وَاحِدٍ  
وهو الجواب عما أوردوه من القدح في القرآن هذا» تصریح می‌کند مجموع  
هر سه آیه پاسخ اشکالی است که در پیش گذشت اما همان‌گونه که  
گذشت این سه آیه چستی تفسیر و نحوه‌ی آن را آموزش می‌دهد و دو  
مصدق برای آن می‌آورد و پاسخ اشکال نیز در عبارت ﴿كَذَلِكَ﴾ آمده  
است و دو فراز ﴿لُنَّبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ و ﴿وَرَتَّلْنَا تَرْتِيلًا﴾ آن را تفصیل می‌دهد  
بدون آن که نیازی به متمم داشته باشد، بلکه آیه‌ی سوم به اشکال یاد شده  
ارتباطی ندارد تا بتوان آن را متمم دانست و پاسخ پرسش و اشکالی  
مستقل است.

باید اذعان نمود مهم‌ترین تفسیر شیعی که تاکنون نگاشته شده است

١. تفسیر المیزان، ج ١٥، ص ٢١٢.

تفسیر المیزان می‌باشد که آبرویی برای عالمان شیعی است. خداوند مرحوم علامه را که چنین عزتی برای حوزه‌های علمی رقم زد غریق رحمت بی‌پایان خود نماید. با این وصف، «المیزان» با آن که به‌راستی «المیزان» است و قدرت نقد دیگر تفاسیر و سنجش آن را دارد ابتدای راه تفسیر دانسته می‌شود و با آن که تفسیری جامع، روشن و گویاست چنین نیست که نقدی به آن وارد نباشد یا تفسیر را به پایان رسانده باشد. لزوم پاسداشت قداست و حرمت عالمان دینی که هر یک پرچمی پراهنزاز بر تارک ساحت دین به شمار می‌آیند امری است و نداشتن عصمت علمی و لزوم بحث و نقد علمی آنان امری دیگر. هیچ تفسیری به سبب انتسابی که به قرآن کریم دارد مصون از خطا نمی‌گردد و تفسیر آن از پنجره‌ی نگاه مفسر و برداشت‌هایی که وی با عقل خود دارد نگاشته می‌شود. نگاهی که ممکن است دچار خطا شود. شیعه همواره نظام اجتهاد و استنباط در متون دینی را پاس می‌دارد و دانش تفسیر نیز از این امر استثنایزیر نیست. علامه در ادامه، نظریات دیگر مفسران را نیز می‌آورد که البته دیدگاه آنان نیز خالی از اشکال نیست. وی می‌نویسد: «والمفسرون فرّقوا بین مضامین الآيات الثلاث»<sup>۱</sup>؛ مفسران موضوع هر سه آیه را متفاوت و فراز: ﴿لُنَّبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ را پاسخ اشکال مشرکان می‌دانند و فراز: ﴿وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾ را بی‌ارتباط با آن می‌آورند اما آیه‌ی ﴿وَلَا يَا تُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جُنَّاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ را بیان فراز ﴿لُنَّبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ قرار می‌دهند و آیه‌ی

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۱۲.

﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ به صورت کلی از دو آیه‌ی پیشین بیگانه است.

برخلاف نظرگاه این مفسران، فراز ﴿وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ پاسخ اشکال است؛ زیرا فراز: ﴿لُنُنَّبِتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ نمی‌تواند پاسخ را کامل سازد و تنها نزول تدریجی آن را ثابت می‌کند و از اثبات اتصال و پیوستگی نزول وحی عاجز است. هم‌چنین این فراز، نیاز به بیان ندارد و آیه‌ی ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ﴾ آیه‌ای مستقل است و به تثبیت و نهادینه نمودن قلب ارتباطی ندارد و نمی‌توان نقشی ایضاحی برای آن در نظر گرفت. هم‌چنین آیه‌ی بعد نیز مصداق و مثالی برای چگونگی تفسیر است و از دو آیه‌ی پیشین بیگانه و اجنبی نمی‌باشد.

### فهم عمومی قرآن کریم و گفته‌خوان خاص

قرآن کریم عظمت فراوانی دارد و بزرگی آن سبب شده است برخی که از دوستداران قرآن کریم می‌باشند از نزدیک شدن به آن پرهیز نمایند و آن را دست‌خوش حوادث ناگواری قرار دهند و استفاده‌ی همگانی و عمومی از قرآن کریم را انکار نمایند و آن را تنها برای مخاطبان و گفته‌خوانان خاص قابل بهره‌وری بشمرند که از آنان به «من خوطب به» تعبیر می‌آورند. این تعبیر در روایات وجود دارد؛ برای نمونه به نقل از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»<sup>۱</sup>. این روایت با همه‌ی درستی، دچار سوءبرداشت شده و باعث شده است قرآن کریم کتاب

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

قرائت برای ثواب دانسته شود، نه برای فهم. حاکمیت این فکر بر مراکز علمی در مدتی دراز، سبب رکود علوم قرآنی و دانش تفسیر در آن شده است، مردم نیز بر عقیده‌ی متولیان و حاکمان دینی خود می‌باشند. روایت یاد شده برای فهم قرآن کریم مراتب قایل است؛ همان‌طور که دارای ظاهر و باطن است و مراتب عالی و به‌ویژه دانش تأویل آن ویژه‌ی گفته‌خوان خاص و من خوطب به است، چنین هم نیست که فردی عادی بتواند تمامی معارف قرآن را فهم نماید، ولی چنین هم نیست که وی به اندازه‌ی توان ادراکی و اندیشاری خود از فهم آن عاجز باشد. برای نمونه، ﴿وَلَيْالٍ عَشْرِ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾<sup>۱</sup> از شب‌های ده‌گانه می‌گوید، اما این شب‌ها دهه‌ی اول ذی الحجه است یا نه، برای اعراب قابل فهم نیست و نیاز به تفسیر دارد. تفسیری که راه تحقیق آن باز است و همین آیه برای همه قابل استفاده است.

حقایق نهفته در این دو آیه را گفته‌خوان معصوم در می‌یابد. به واقع، اگر قرآن کریم که این همه تنزل یافته و کوچک شده تا به صورت مکتوب در آمده است برای همه قابل فهم نباشد، نیازی به چنین تنزلی نداشت. قرآن کریم قابل فهم است که مبارز می‌طلبد و تحدی می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ  
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۲</sup>

و اگر در آن چه بر بنده‌ی خود رفته رفته فرو فرستاده‌ایم تردید

۱. فجر / ۲ - ۲.

۲. بقره / ۲۳.



اضطراب آور دارید، سوره‌ای از جنس آن بیاورید و گواهان خود غیر خدا را بخوانید؛ چنان چه راست گفتارید.

چنین تحدی و مبارزطلبی در صورتی درست است که قرآن کریم دارای معانی قابل فهم باشد. هم‌چنین قرآن کریم معجزه و سند نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و چنین کتابی در صورتی معجزه و تکلیف‌آور و الزام‌ساز است که به فهم آید. با این همه، چنین نیست که تمامی معارف قرآن کریم سهل الوصول باشد و آسان به دست آید، بلکه دانش‌ها و معارفی در آن نهفته است که ویژه‌ی من خوطب به و حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام است که صاحبان قرآن کریم و مربیان آن هستند.

وجود چنین عنوانی در روایات، سبب نمی‌شود قرآن کریم برای غیر معصوم مجمل دانسته شود، بلکه عمق بی‌پایان و بزرگی آن را خاطر نشان می‌شود. اگر قرآن کریم قابل فهم نبود، امر به تدبر در آن نمی‌شد و نمی‌فرمود:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ  
اِخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾!

- آیا در معانی قرآن دوراندیشی ندارند؟! اگر از جانب غیر خدا بود، به قطع در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

تدبر در قرآن کریم بدون فهم آن ممکن نیست؛ چرا که تدبر امری فراتر و برتر از فهم است. هم‌چنین قرآن کریم کتاب برهان است. برهانی که باید با حفظ قواعد منطقی ارایه شود و برای اندیشمندان است که آن را درک می‌نمایند:



﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ كُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾<sup>۱</sup>.

-ای مردم در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان سخنی روشن و بدون ابهام آمده است و ما به سوی شما به یک مرتبه نوری روشنا فرو فرستاده‌ایم.

«برهان» محکم‌ترین و عالی‌ترین نقطه‌ی منطقی و برترین عنوان آن است. قرآن کریم کتاب شفاست که هر جهل و نادانی را درمان می‌نماید و بیماری تاریکی اندیشه بدون فهم آن درمان نمی‌شود:

﴿وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- و درمانی برای آن‌چه در سینه‌هاست و رهنمود و رحمتی برای گروندگان آمده است.

قرآن کریم کتاب موعظه است و موعظه تا فهمیده نشود به دل نمی‌نشیند و مؤثر نمی‌افتد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾<sup>۳</sup>.

-ای مردم، به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است.

فهمیدن و داشتن عقل از شرایط اولی تکلیف و هدایت است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾<sup>۴</sup>.

- به قطع، این قرآن به امری که پایدارتر است راه می‌نماید.

۱. نساء / ۱۷۴.

۲. یونس / ۵۷.

۳. همان.

۴. اسراء / ۹.

قرآن کریم مردمی‌ترین کتابی است که برای تمامی مردم آمده است:

﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ﴾<sup>۱</sup>.

نمی‌توان این کتاب را به گروهی ویژه اختصاص داد. بلاغ و رسیدن تا همراه با فهم نباشد حاصل نمی‌گردد. قرآن کریم به آسان بودن خود برای آن که به فهم عمومی درآید تصریح می‌کند:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾<sup>۲</sup>.

-و به قطع قرآن را برای یادکردن آسان کرده‌ایم؛ پس آیا ذکرپردازی هست؟!-

قرآن کریم کتاب تبیان است: ﴿تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup>. تبیان برتر از بیان است و وصول در آن شرط است؛ به این معنا که قرآن کریم پیام خود را به مخاطب می‌رساند و آن را به فهم او در می‌آورد؛ اگرچه وی از آن خوشایندی نداشته باشد. قرآن کریم برای ذهن‌های ضعیف دارای تشابهات است و نیز ناسخ و منسوخ و باب گسترده‌ی باطن و تأویل را دارد. این حقیقت بسیار عظیم، کتاب روشن، مبین و روشنگر است؛ هرچند انسان عادی نمی‌تواند قرآن ناطق باشد و برای دستیابی به معارف سنگین آن نیازمند زانو زدن در محضر قدسی معلمی الهی و ربانی است که با قرآن کریم پیوند و انس دیرینه دارد. در روایات، هر جا سخن از «من خوطب به» است اشاره به حقایق پنهانی قرآن کریم و به باطن آن در برابر

۱. ابراهیم / ۵۲.

۲. قمر / ۱۷.

۳. نحل / ۸۹.

مخالفتان و بدخواهان دارد، نه به ظواهر آن. برای نمونه، امام صادق علیه السلام در برابر ابوحنیفه که در این توهم بود که تمامی قرآن کریم را می‌داند این عنوان را می‌فرماید. در این روایت آمده است:

عن شعيب بن أنس، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لأبي حنيفة:  
«أنت فقيه أهل العراق؟»

قال: نعم.

قال عليه السلام: فيم تفتيهم؟

قال: بكتاب الله وسنة نبيه.

قال عليه السلام: يا أبا حنيفة، تعرف كتاب الله حق معرفته، وتعرف  
الناسخ والمنسوخ؟

قال: نعم.

قال عليه السلام: يا أبا حنيفة، لقد ادّعت علماً - ويليكَ - ما جعل الله  
ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم، ويليكَ ولا هو إلا  
عند الخاص من ذرية نبينا صلى الله عليه وآله وما ورتك الله تعالى من كتابه  
حرفاً!.

- امام صادق علیه السلام از ابوحنیفه پرسید: آیا تو فقیه و مرجع علمی  
عراقیان هستی؟

ابوحنیفه عرض داشت: آری!

- آنان را با چه مستندی فتوا می‌دهی؟

- بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر او.

- ابوحنیفه! آیا کتاب خدا را آن گونه که شایسته‌ی شناخت آن است

می‌شناسی و ناسخ را از منسوخ تشخیص می‌دهی؟

- آری!

- ابوحنیفه! همانا علمی را ادعا کرده‌ای! وای بر تو، خداوند آن را

نگذارده مگر در نزد اهل قرآن کریم که آن را بر ایشان نازل کرده

است! وای بر تو! این علم نیست مگر در نزد خاصان از فرزندان

پیامبر ما و خداوند از کتاب خود حرفی را برای تو به ارث

ننهاده است.

در روایت دیگری خطاب به قتاده که ادعای علم، اجتهاد و تفسیر در

دهمین دهه‌ی اسلام را داشت آمده است:

عن زید الشَّحَّام، قال: «دخل قتادة علي أبي جعفر عليه السلام فقال

له: يا قتادة، أنت فقيه أهل البصرة؟

فقال: هكذا يزعمون.

فقال عليه السلام: بلغني أنك تفسر القرآن.

قال: نعم.

إلى أن قال: ويحك يا قتادة، إن كنت قد فسرت القرآن من

تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرت من

الرجال فقد هلكت وأهلك. يا قتادة - ويحك - إنما يعرف

القرآن من خوطب به»<sup>۱</sup>.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۶.



- قتاده بر امام باقر علیه السلام وارد شد و امام از او پرسید: قتاده، آیا تو فقیه

بصریان هستی؟!

گفت: آنان چنین می‌پندارند!

امام فرمود: می‌گویند تو قرآن تفسیر می‌کنی؟

- بله!

تا آن که امام فرمود: وای بر تو، قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر می‌کنی هم خود هلاک شده‌ای و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای! و چنان چه قرآن را از پیش مردمان تفسیر می‌کنی، باز هم خود هلاک شده‌ای و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای! قتاده! وای بر تو، فقط کسی که قرآن به او خطاب شده، آن را می‌شناسد.

این دو روایت در برابر دشمنانی بدخواه مانند ابوحنیفه و ابوقتاده آمده است. آن‌ها در این توهم بودند که تمامی معارف قرآن کریم را می‌دانند و امام باقر و امام صادق علیهما السلام به آنان هشدار می‌دهند؛ چون از وارثان علم قرآن نیستند، حتی حرفی از آن به ایشان نرسیده است؛ چرا که علم از طریق اهل بیت علیهم السلام است که به دیگران ارث می‌رسد و ابوحنیفه و قتاده راهی برای ارث‌بری و پیوند با این خاندان ندارند و در این طبقه نیستند تا ارثی ببرند. آن‌ها این دو امام بزرگوار علیهما السلام را به دلیل ادعای نابه‌جای خود عصبانی کرده‌اند که چنین نهیبی از آن حضرات می‌شنوند. آنان یا باید معارف قرآنی و حقایقی که ادعای آن را دارند از اهل بیت علیهم السلام شنیده باشند یا در غیر این صورت، جز تفسیر به رأی چیزی نمی‌گویند. چیزهایی که آن را به عنوان حقایق قرآن کریم به دیگران می‌گویند و هم خود را به هلاکت می‌اندازند و هم سبب هلاکت و گمراهی دیگران

می‌شوند. این روایت در مقام مواجهه با کسانی آمده است که ادعای فهم تمامی حقایق قرآن کریم را داشته‌اند و فهم حقایق را که ژرفای قرآن کریم است ویژه‌ی «من خوطب به» می‌داند، نه فهم ظواهر قرآن کریم را. قرآن کریم عمیق، ژرف، شگرف و عظیم است، ولی بزرگی آن سبب نمی‌شود نتوان از آن استفاده کرد. در بهره‌بردن از آن باید کمال احتیاط را داشت و قرآن کریم را همانند کتاب‌های نوشته شده به دست بزرگان بشری ندانست که این کتاب هر چند با حزم و احتیاط فهمیده شود باز هم معارفی برتر از آن دارد. این که معصوم می‌تواند تمام زوایای قرآن کریم را بفهمد به این معنا نیست که برخی ابعاد و وجوه آن برای دیگران قابل فهم نیست؛ هم‌چنان‌که نباید مانند برخی اهل سنت گفت قرآن کریم کتابی عربی است و عربی آن نیز مبین است؛ پس همه چیز آن به فهم بشر عادی در می‌آید. آنان با این ادعا در پی توجیه دوری خود از امام معصوم هستند. در مقابل، شیعیانی نیز که راه افراط را پیمودند و فهم قرآن کریم را برای بشر عادی تعطیل نمودند و آن را به صورت مطلق ویژه‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام دانستند نیز در اشتباه می‌باشند؛ چرا که این بلندا و نقطه‌ی اوج حقایق و بواطن قرآن کریم است که ویژه‌ی آنان است. چیرگی این تفکر سبب شد تقاسیری که در شیعه بر قرآن کریم نوشته شده بسیار اندک باشد و بیش‌تر تقاسیر مهم آنان روایی است؛ آن هم نقل روایات بدون هیچ‌گونه تحلیل و تبیینی. آنان قرآن کریم را برای عصر ظهور می‌دانستند و فهم آن را در عصر غیبت تعطیل می‌نمودند و سلب این توفیق را از عوارض این عصر و پی‌آمد کردار ناشایست بشر می‌دانستند.



## مباهله برای حقانیت قرآن کریم

حقانیت قرآن کریم چنان روشن است که می توان برای آن طرح مباهله داشت؛ چنان که می فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ  
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ  
فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- پس هر که در این باره پس از تمام دانشی که تو را آمده با تو  
دلیل آوری و بحث کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و  
زنانتان و خویشتنمان و خویشتنتان را فرا خوانیم، سپس بدون  
حفظات نفسی تضرع کنیم و لعنت و طرد خدا را بر دروغگویان  
بدون حقیقت قرار دهیم.

پیشنهاد «مباهله» که در برابر جهد و انکار معاندان و انکارگرایانی است  
که با علم و آگاهی به حقانیت کسی یا چیزی، با وی مقابله می کنند،  
پیشنهادی است که در هر دوره ای برای اهل حق و کسی که به حقانیت  
خود یقین دارد و توانسته است با قرآن کریم انس بگیرد و با آن دوستی  
نماید قابل اجراست و مورد و موضوع این آیه، مخصص آن نیست؛ از این  
رو عالمان دینی که به حقانیت و مشروعیت خود باور دارند و می دانند  
ظلمی به قرآن کریم روا نداشته و حدود دوستی و انس با قرآن کریم را  
رعایت نموده اند، می توانند در برابر معاندان خود از این شیوهی مقابله  
بهره ببرند.

هر کس در مقام عناد با حق قرار گیرد به اعتبار فراز: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ



مِنَ الْعِلْمِ﴾، زندیق و کافر است؛ زیرا از مباهله، قصدی جز عناد و جدال ندارد. مباهله، مقابله‌ی بعد از علم است که عناد و الحاد را در پی دارد و شخص به این اعتبار، نجس می‌گردد. نجاستی که از سر تعصب، عصبیت، عناد و الحاد دامنگیر فرد می‌شود و جعل لعنت خداوند بر چنین فردی نیز مؤید آن است؛ چرا که جعل لعنت، فعلی و محقق شدن آن را می‌رساند: ﴿فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.

این آیه نیز با واژه‌ی: ﴿فَقُلْ﴾ آمده است که نوعی تحریک و برانگیختن برای طرح و عنوان مطالبی است که همراه با سختی و پیچیدگی است و گویی امر می‌شود به گفتن و واژه نداشتن. تمامی آیاتی که این واژه در آن کاربرد دارد چنین است.

### سند مستقیم کتاب خدا

در این جا می‌خواهیم از راه میانه‌ای بگوییم که انسان را در جهت سند قرآن کریم به اطمینان می‌رساند و آدمی را توجیه می‌نماید که چرا ما قرآن کریم را کتاب خدا می‌دانیم و چگونه می‌توان فهمید آیات این کتاب آسمانی از ناحیه‌ی خداوند است؟ برای اثبات سند قرآن کریم و حجیت آن لازم نیست از آیات تحدی گفته شود. آیاتی که تمامی بندگان را در هر زمانی به تحدی و مبارزه فرخوانده تا همانند قرآن کریم بیاورند؛ زیرا در نقد آن می‌توان گفت این سخن پایه‌ی ثابت و درستی ندارد؛ چون اگر عبارت «الفیل، ما الفیل، له خرطوم طویل» با آیه‌ی: ﴿الْقَارِعَةُ، مَا الْقَارِعَةُ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾<sup>۱</sup> مقایسه شود؛ چگونه می‌توان تشخیص داد

۱. قارعه / ۱ - ۳.

«القارعه» از طرف حق و «الفیل» یاد شده از سوی انسان ساخته شده است؟ شاید الفیل از طرف خداوند و القارعه از ناحیه‌ی انسان باشد؟ راه میانه‌ای که می‌توان معیار تشخیص سند آیه و نزول آن از ناحیه‌ی خداوند باشد «دل» آدمی است. دل مرتبه‌ای است که بعد از نفس و عقل در آدمی زایش می‌یابد و به وی محبت و عشق را عطا می‌کند. باید گفت «دل» انسان‌ها و دل هر چیزی سند قرآن کریم است و وقتی آیه‌های قرآن کریم درست و صحیح ترسیم گردد، خود شخص می‌فهمد که این حرف، خدایی است و سخن بشر نیست؛ اگرچه او کافر باشد و خداوند را نپذیرفته باشد؛ چون کافران و منافقان نیز با آن که خدا را قبول ندارند؛ ولی می‌دانند بشری مثل آنان، می‌تواند به اندازه‌ی خود آنان علم و آگاهی داشته باشد و بیش‌تر از آنان آگاه نیست. به‌طور مثال، اگر کسی سخنان ریز پشت پرده‌ی منافقان را که در قرآن کریم آمده است، با دقت برای آن‌ها بخواند، دل خود منافقان تصدیق می‌کند که این سخن بشری مثل ما نیست. هم‌چنین اگر آیه‌هایی که در مورد حضرت مریم است برای مسیحیان تلاوت شود و درست توضیح داده شود، مسیحیان عاقل و غیر متعصب تصدیق می‌کنند و می‌گویند قرآن کریم حضرت مسیح و آنچه را که در دل ماست بیان کرده است، ولی گاهی گوینده نمی‌تواند سخن خود را درست به الفاظ بکشد یا شنونده نمی‌تواند معانی صحیحی از آن الفاظ برداشت کند و گاهی هر دو یا یکی از آن‌ها متعصب است که باعث رکود علم و فهم حقایق می‌شود.

اگر محقق آیه‌های مربوط به تولید مثل انسان و مراحل رشد او را

به طور صحیح و به روش علمی جدید به الفاظ انگلیسی برگرداند، آن وقت است که پزشکان آن را به عنوان کتاب قرن، بلکه کتاب ماندگار پزشکی معرفی می‌کنند و بهترین بهره‌برداری علمی را از آن خواهند برد و عقل پزشکی آن‌ها، قرآن کریم را تصدیق خواهد نمود و سندی بالاتر و بهتر از این نیز نداریم که عقل، قلب، اعضا، جوارح و اشیا، چیزی را تصدیق کند.

وقتی عالمی به زنبور عسل بنگرد و آیه‌های مربوط به آن را بررسی نماید و آن را به درستی ترسیم کند، کتاب او بهترین کتابی می‌شود که حق مطلب را در مورد زنبورها گفته است، ولی گاهی در برداشت‌ها اشتباه می‌کند و از طرفی نیز ضعف نویسنده گاه باعث تفسیر نادرست از آیه‌های قرآن کریم می‌شود که در هر دو صورت، مطلب ارایه شده از ارزش علمی برخوردار نمی‌باشد؛ از این رو کسی که آیه‌های زنبور عسل را بررسی می‌کند، اگر نیش زنبور را ندیده، و فقط عسل خورده باشد نمی‌تواند سند قرآن کریم را که نیش و نوش زنبور است به دست آورد؛ از این رو در سند و اعجاز قرآن کریم فقط به ادبیات آن بسنده می‌کند.

قرآن کریم لابراتواری است برای به دست آوردن سرگذشت هر چیزی که با آن می‌توان موقعیت هر گوشه‌ای از عالم هستی را سنجید. اما مثال‌های آن را باید از واژه‌هایی که دارد استخراج کرد. این کار بسیار دشوار است و نیازمند تسلط بر صرف و نحو ویژه‌ی قرآن کریم است که با صرف و نحو رایج تفاوت‌هایی در اصول و قواعد دارد. تعبیر: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا﴾ در آیه‌ی شریفه‌ی:



﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾<sup>۱</sup>.

- و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه حکایت مشهوری آوردیم، ولی انسان در بیش تر هر چیزی سر محکم پایگی خصمانه بر باطل دارد.

به این معناست که همه چیز در این کتاب آسمانی پیچیده شده و در آن وجود دارد. متعدی آوردن فعل: ﴿صَرَّفْنَا﴾ تأکیدی است بر مطلب مورد نظر. باید توجه داشت دلالت این آیه بر جامعیت قرآن کریم و این که تمامی علوم را در خود دارد از دیگر آیاتی که در این زمینه وجود دارد؛ مانند تعبیر: ﴿كِتَابٌ مُبِينٌ﴾<sup>۲</sup> بیش تر است.

قرآن کریم در ارایه‌ی تمامی دانش‌ها کتابی کامل و قابل استفاده است و در وجه فاعلی آن مشکلی وجود ندارد، ولی افراد به دلیل کفران نعمت، شرک و مشکلاتی که در قابلیت خود دارند، از این کتاب آسمانی دور می‌شوند.

قرآن کریم در زمان غیبت، تنها معصومی است که قابل استفاده و استناد است و حجت میان خلق و خداوند می‌باشد. حجتی که باید با انس و قرب به وی، راه‌های غیب و امور معنوی را از او خواست نه با نیرنگ‌هایی که در برخی مراکز به اصطلاح تحقیقی است. قرآن کریم با چنین تحقیقات گسترده و میدانی است که کاربردی می‌گردد و عظمت

۱. کهف / ۵۴.

۲. مائده / ۱۵.

علمی خود را آفتابی می‌نماید؛ به گونه‌ای که دنیای کفر نیز علمی بودن آن را اذعان می‌نماید و به آن گردن می‌نهد. قرآن کریم برای حل تمامی مشکلات بشر اعم از معنوی، اقتصادی، دنیوی و اخروی راه حل و برنامه دارد و تمامی نیازهای علمی بشر در هر رشته‌ای را پاسخ می‌گوید، بلکه علمی در قرآن کریم است که بشر امروز از آن چیزی نمی‌داند.



تحقیق بر قرآن کریم در صورتی منتج می‌گردد که با شیوهی «انس با آیات قرآن کریم» که طریق خاص ولایی است پیوند داشته باشد و محقق صفات معنوی و قرب ربوبی و ورود حضوری به حقایق الهی را پی‌جو باشد. تحصیل این روش، مبادی معنوی فراوانی را می‌طلبد و این جلد از تفسیر هدی عهده‌دار آن است تا زوایای مختلف این روش را توضیح دهد؛ هرچند چیستی انس و دوستی با قرآن کریم و عشق به این کتاب آسمانی را در جلد دوم و در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ خواهیم آورد که آیه‌ی دوستی و عشق است.



روش انس با قرآن کریم که طریق ورود به ساحت قدسی این کتاب الهی است، ویژه‌ی راه‌یافتگان ولایی است و تنها در خور اولیای الهی است. آنان با انس به قرآن کریم و حضور در محضرش که جز با صفای باطن و طول مدت به دست نمی‌آید، از مواهب این کتاب آسمانی بهره می‌برند. البته این دست الهی است که فرد را در راه‌یابی معنوی به قرآن مجید دستگیری می‌کند و بدون همراهی عنایات حق ممکن نمی‌شود و این عنایت حق و قرب به قرآن کریم است که حقایق باطنی قرآن را برای فرد می‌گشاید.

روش «انس با قرآن کریم» با آن که راهی است باز برای همگان، و خط قرمزی در آن نیست، ولی چنین هم نیست که عموم افراد جامعه از آن بهره برند، بلکه خواص از عالمان و دانشمندان دینی نیز در این راه نیستند. این روش تنها رابطه‌ای معنوی میان قرآن کریم و اولیای الهی و راه‌یافتگان حقیقی است. قرب به حضرات آیات الهی و ورود عینی به حضور حقایق قرآنی و انس با باطن نزولات ربانی و راه‌یابی به غیب هویت ربوبی در خور صافیان صفا و راه‌یافتگان وفا می‌باشد و حال و هوای خود را لازم دارد. این روش تنها با تحصیل مبادی علمی محقق نمی‌شود و حضور علم اصطلاحی به تنهایی برای آن کارآمد نیست، بلکه افزون بر آن، این عنایت الهی و قرب ربوبی و حضور دایم و انس کامل با آموزه‌های وحی است که می‌تواند راه‌گشای آن باشد.

آن کس که به این روش رسیده است آن را می‌فهمد و آن که در راه است چه می‌فهمد که حقایق این وادی چیست؛ زیرا کسی که در این راه نیست، در بی‌راهه است و هرچه از این راه گفته شود، برای او حرف است و بس و هرچه آورده شود نقل است و بس و حقیقت که دست فهم او از آن کوتاه است برتر از تمامی آن است.

آنان که به دیده‌ی انس به قرآن کریم می‌نگرند و رفیق این حقیقت عینی می‌شوند و قرآن کریم آنان را می‌پذیرد، حقایق را چنان می‌یابند که در خور پندار و دانش نیست و حیات آنان از وحی و وحیانی است و آنان ظهورات فعلی آیات الهی را می‌یابند که همیشه و به‌طور همیشگی بر عالم ساری و جاری است و کسی که خود را در افق جریان آن قرار می‌دهد، رسیده و وصول یافته است و دیگران هیچ.

آنان که با انس در محضر قرآن کریم قرار می‌گیرند و دست در چشمه‌ی عینی وحی قرار می‌دهند، هستی و عالم و آدم را به‌گونه‌ای می‌بینند و تمامی ظهورات و نزولات هستی را در کتاب وحی به‌طور مجسم و عینی مشاهده می‌کنند و آمده‌ی نزولات و آینده‌ی ظهورات را هم‌چون موجود می‌بینند و زمان و چهره در حریم دیدشان به‌طور ثابت و عینی ظهور می‌نماید و حقایق هستی را از قرآن کریم بدون توهم و گمان می‌یابند.

اینان هستند که آیات الهی را در فعلیت و حرکت می‌بینند و چهره‌های متفاوت آن را با دیدی ثابت مشاهده می‌کنند و مطالع و باطن‌های بس فراوان قرآن کریم را از افقی دور و نزدیک به‌خوبی مشاهده می‌نمایند. قرآن کریم با ایشان هم‌سخن می‌شود و ایشان با قرآن کریم سخن می‌گویند و قرآن در خواب و بیداری با آنان انس می‌گیرد و آن‌ها انس همیشگی با قرآن کریم پیدا می‌کنند.

قرآن کریم برای این دسته از مؤمنان راه‌یافته زبان می‌گشاید و خود را تفسیر می‌کند و هر لحظه ظهوری و نزولی دارد و در هر زمان، معنای خاصی را از خود ظاهر می‌سازد و چهره‌ای را نمایان می‌نماید.

نزولات وحی و ظهورات ربوبی این‌گونه بر آن‌ها ظاهر می‌گردد؛ چنان که گویی وحی به‌طور مستمر و دائم برای آنان هم‌چون نبی ظاهر می‌گردد. آنچه در این زمینه از این مقام آمد، جمله‌ای نارسا از مفهومی بس بلند است که برای درک آن باید وصول عینی به ساحت قدسی قرآن کریم داشت.

کسی با قرآن کریم انس می‌گیرد و به زیارت آن راه می‌یابد که بتواند به

آن عشق داشته باشد و آن را صمیمانه ببوسد و از سر عشق استشمام کند و بر قلب خویش گذارد. قرآن کریم همواره بر چنین مونس‌ی تأثیر دارد و کارآمد است؛ بدون آن که فرد توجهی داشته باشد. وی از قرآن کریم شفا می‌گیرد؛ همان‌طور که آیه‌ی شریفه‌ی زیر آن را برای تمامی مؤمنان شفا می‌داند:

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۱</sup>.

- و ما آن‌چه را برای گروندگان شروع بهبودی و رحمت است از قرآن فرو می‌فرستیم و ستمگران را جز کاستی نیفزاید.

قرآن کریم رفیق و آشنای خود را می‌شناسد و چنان‌چه آن را همراه داشته باشد، به وی التفات دارد و بر مغز، اعصاب، نفس، قلب و روح آدمی مؤثر است؛ همان‌طور که کودک در حالی که خواب است به سبب لطافتی که در روح خود دارد از پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد. بر این اساس، نفس قرائت قرآن کریم انس می‌آورد؛ هر چند قاری به معنای آن توجه نداشته باشد؛ چون نداشتن فهم از ناحیه‌ی قاری است، ولی قرآن کریم تأثیر خود را بر چنین شخصی دارد؛ همان‌طور که روشنایی برای نابینا مؤثر است و انعکاس روانی دارد و از آن لذت می‌برد و اعصاب و روان وی با اجسام نوری انس می‌گیرد. نابینا وقتی به تاریکی می‌رود، تفاوت آن با روشنایی را احساس می‌کند. با این وجود، «قرائت» معنای خاص خود را دارد و فهم و درک معنا از مؤلفه‌های آن است. قرائت سبب انس می‌شود و در پی آن، وقوف می‌آورد.



برای انس با قرآن کریم باید طهارت روح و توجه نفس و قرب قلبی و متانت و نجابت و دقت عقلی داشت و خود را هیچ گاه از قرآن کریم دور نداشت. باید عشق به قرآن کریم را تجربه نمود. آن را استشمام کرد و بر قلب خود گذاشت و در کنار خود نگاه داشت و با آن خوابید و با آن بیدار شد و حتی لحظه‌ای از آن جدا نگردید تا کمال هم‌نشین در وی اثر کند. چنین کسی دیگر بشر عادی و معمولی نیست و از گل به گل تحویل می‌رود و دیگر خاک و گل نیست، بلکه از جنسی دیگر و گل است. انس سبب می‌شود همنشینی‌ها شیرین شود و مونس، قرآن کریم را بر قلب خود بگذارد و فشار دهد و فشار دهد و باز هم فشار دهد تا آن که قرآن کریم به قلب رسوخ نماید. او صورت و دست خود را به قرآن کریم نوازش‌وار می‌مالد و متبرک می‌نماید. قرآن کریم را به سینه می‌چسباند و به آن بارها و بارها پیوسته نگاه می‌کند. به آن احترام، کرنش و محبت می‌کند و از آن اطاعت و پیروی دارد و می‌خواهد با آن رفیق و آشنا شود. بهتر است پیش از قرائت قرآن کریم، آن را بو کرد و لمس نمود و بدان قرب پیدا کرد. بهتر است با قرآن همانند موجود زنده‌ای که آدمی با او معانقه، معاشقه و معارفه دارد رفتار شود. وقتی کسی قرآن کریم را می‌خواند، قرآن کریم نیز وجود او را می‌خواند. هم‌چنین به قرآن کریم و حتی جلد و اطراف سفید کاغذ آن حرمت گذاشت و چیزی را کنار آن قرار نداد؛ هر چند مهر و تربت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) باشد.

حرمت نهادن به قرآن کریم و داشتن رفتار عاشقانه با آن، نقطه‌ی شروع ورود به تفسیر قرآن کریم و سپس تأویل آن است و رسوخ به آن را در پی دارد. رسوخ تنها ویژه‌ی فهم تأویل قرآن نیست و تفسیر نیز چنین ویژگی را

می‌طلبد. هر تفسیری که از این حقیقت خالی باشد وصول به حقایق قرآن کریم ندارد و سرگرمی به فوت و فن‌های عالمانه است. مفسر تنها با نور انس با قرآن کریم است که از راسخان در دانش می‌گردد و تمامی راسخان در دانش رفیقان و حاملان قرآن کریم هستند. کسی به صرف قرائت یا حفظ قرآن کریم حامل آن نمی‌شود و تنها کسانی که توان انس و رفاقت با قرآن کریم را دارند حامل آن در دنیا و آخرت می‌شوند. قرآن کریم هم‌چون دیگر کتاب‌ها نیست که بتوان بدون وضو و نیز بدون طهارت نفس به حضور آن راه یافت:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- جز پاکان نتوانند قرآن کریم را لمس نمایند (و آن را دریابند).

کتاب‌هایی که به قلم دانشمندان تألیف گردیده، به دلیل این که مؤلفان آن معصوم نیستند، از اشتباه و خطا دور نیست و هر یک در نوع خود دارای نواقصی است و به همین خاطر، اگر مورد بررسی قرار گیرد، کاستی‌های آن مشخص می‌گردد و نقد آن در مسیر رشد علم است، اما در رابطه با قرآن کریم، از طرفی این خداوند حکیم و قادر متعال است که آن را نازل نموده و از سوی دیگر، فردی معصوم که ختم پیامبران الهی است تحویل گیرنده و امانت‌دار آن است و وارثان اصلی و حافظان واقعی آن چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند و میراث‌دار و وارث همه‌ی انبیا؛ حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حجت حسی خداوند و ذخیره‌ی الهی است. بنابراین، قرآن شریف از دستبرد بشر محفوظ است و از اولین نقطه‌ی شروع و تماس تا رسیدن به قعر و عمق بی‌پایان آن دارای

آداب مخصوص و حریم مشخصی است و چنین نیست که هر کس از هر جایی و هر طور که بخواهد، از آن استفاده کند، حتی گذاشتن دست بدون طهارت بر خط آن حرام است و قرائت بدون فهم و بدون ادراک معانی بی‌نصیب از معرفت خواهد بود؛ اگرچه استحقاق ثواب و عنایت قرآن کریم را دارد.



قرائت بدون تدبّر از انس و قرب تهی است. ممنوعیت درک محضرش، نبودن رابطه‌ی صفا و صمیمیت را می‌رساند و در محضر حضرتش قرار نگرفتن، بی‌خبری از تأویل و رسوخ آن را در پی دارد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

کسی که با قرآن کریم انس دارد به نور قرآن نزدیک می‌شود، وگرنه با علم تحصیلی و اکتسابی اگر قرآن مجید را نیز به چهارده روایت بخواند، فایده‌ای ندارد و برای درمان دردهای روحی و آلام فکری کارگشا نیست و بهره‌ای از قرآن کریم، آن‌طور که باید، نمی‌برد.

### قرائت قرآن کریم

گفتیم قرآن کریم دارای وجودی خارجی است و آیات الهی آن از حقایق ربوبی خبر می‌دهد. قرآن کریم خود را برای کسی می‌گشاید و تفسیر می‌کند که بتواند با آن دوست و رفیق شود. این خاصیت کتاب‌های علمی است که برای ورود به آن کافی است مطالعه، تحقیق و فکر داشت،

۱. پیشین.

اما قرآن کریم خود را برای انیس خویش می‌گشاید. انیسی که صفای نفس و صافی روح دارد. حقیقت قرآن کریم که آیتی الهی و پدیده‌ای خارجی است، از عالم عقول است و قرآن کریم حکیم است و محکم و ورودگاه انس با قرآن کریم، قرائت آن است. از مهم‌ترین گزاره‌هایی که در تفسیر قرآن کریم به عنوان یک اصل منظور می‌گردد این است: «برای تفسیر قرآن کریم باید قرائت به همراه فهم و درک معنای آیه داشت و سعی نمود یک آیه را بارها و بارها خواند و فهم نمود.»

این اصل وقتی اهمیت خود را نشان می‌دهد که توجه شود واژه‌ی «قرآن» در ماده‌ی خود از خانواده‌ی «قرائت» و مصدر جعلی است مثل غفران و واژه‌ای مهموز است که از «قرء» مشتق می‌شود. البته برخی آن را معتل و مشتق از «قری» یا «قرَو» دانسته‌اند. ماده‌ی «قری» به معنای جمع کردن و گرد آوردن است. قریه به مجموع افراد یا ساختمان‌هایی گفته می‌شود که گرد هم آمده است. «قرَو» به معنای فعل و قصد عمل و اقدام بر آن است. «قرء» خواندن تدریجی را گویند و «قرآن» نه از «قری» به معنای جمع کردن است، نه از «قرَو» به معنای فعل، بلکه از «قرء» به معنای خواندن تدریجی و از سر فهم است. قرائت در زبان عربی با فهم همراه است و صرف خواندن نیست.

این سه واژه به سبب آن که حروف مشترکی دارد دارای قرب معنایی است. اشتقاق و اشتراک قرائت با نام «قرآن» را می‌توان شاهی بر این دانست که قرائت این کتاب آسمانی برای نیل به انس با آن امری مورد اهتمام و لازم است؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾<sup>۱</sup>.

- هر چه از قرآن به آسانی دست می‌دهد به تدریج بخوانید و فهم کنید.

امر به این که هر آن چه در توان دارید قرآن بخوانید و بر فراوانی آن تأکید دارد بدون حکمت نیست و آن این که انس با قرآن کریم از بستر قرائت آن می‌گذرد. امری که غیر از داشتن تحقیق درسی و بحث و سخن گفتن از آن است. هم‌چنین قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و چون قرآن به تدریج خوانده شود، بشنوید و سکوت کنید؛ امید است شما مورد مرحمت قرار گیرید.

«استمعوا» شنیدن آزاد و طلب شنیدن همراه با زحمت است؛ یعنی می‌گوید: زحمت بکشید که بشنوید و اراده‌ی آن را داشته باشید، و «استراق» شنیدن به صورت مخفی و دزدانه را گویند.

«قُرِئَ» فعل مجهول است و فاعل آن مشخص نیست؛ یعنی هر کس قرآن خواند، باید به آن گوش فرا داد. نخستین گام برای ایجاد دوستی و انس با قرآن کریم قرائت و نیز استماع آن است.

هم‌چنین قرآن کریم می‌فرماید:

﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ، كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾<sup>۳</sup>.

۱. مزمل / ۲۰.

۲. اعراف / ۲۰۴.

۳. اسراء / ۱۴.



- تثبیت شده‌ات را به تدریج بخوان و فهم کن! کافی است که امروز

خود مفتش و بررس خود باشی.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید کتاب خود را - قرآن کریم - بخوان.

این نخستین اصل در تفسیر قرآن کریم است که باید قرآن خواند تا وقت پر ارزش دنیا از دست نرفته است.

مفسران به صورت عمومی، موضوع آیه‌ی شریفه را هنگامه‌ی قیامت می‌دانند و واعظان آن را برای یادآوری مرگ و خاطر نشانی روز محاسبه‌ی عمل می‌خوانند. در حالی که آدمی اگر بتواند در این دنیا محاسبه داشته باشد و چگونگی کردار خود را همین امروز بخواند برای وی ارزش دارد، نه روزی که هنگام جزاست و کار از کار گذشته است. آیه‌ی شریفه تذکاری برای امروز ماست و ﴿الْيَوْمَ﴾ آن همین امروز را می‌گوید.

درست است که می‌شود مراد از ﴿كِتَابِكَ﴾ صحیفه‌ی کردار باشد، ولی می‌توان آن را قرآن کریم دانست؛ چرا که قرآن کریم سرگذشت هر انسانی را در خود دارد و کارنمای عمل هر پدیده‌ای در آن است و شناسنامه‌ی هستی است. در واقع، آیه‌ی شریفه می‌فرماید همین امروز، در همین دنیا و ناسوت است که باید تمامی آیات الهی را قرائت نمود؛ به این معنا که آن را به فعلیت و کنش رساند؛ وگرنه در روز قیامت، ما را توان کنشی نیست تا فعلیت و انجام کاری از ما انتظار رود و خردمندانه نیست که در قیامت گفته شود دنیای خود را دریابید؛ دنیایی که گذشته و تکرارناپذیر است.

آیه‌ی شریفه از قرآن کریم می‌گوید و اهمیت آن را یادآور می‌شود و هشدار می‌دهد تا در دنیا هستید با قرآن کریم آن‌گونه که شایسته‌ی این کتاب الهی است مواجه شوید و از آن کام بگیرید.

کسی می‌تواند به قرآن کریم علم پیدا کند که بتواند با آن انس گیرد و تکدی‌گری از این کتاب و از آن نوشته چیزی جز جمع معلومات و فشار آوردن به حافظه نیست و چنین کسی نه قریبی می‌یابد، نه اهل قرآن می‌شود، ولی مسیر انس با قرآن کریم از قرائت آن می‌گذرد، اما قرائتی که دارای ادراک و تدریج باشد.



خداوند متعال خود قرآن را می‌خواند، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾<sup>۱</sup>.

- در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر ماست. پس چون آن را

برخواندیم، خواندن آن را دنبال کن.

این آیه امر به پیروی از قرائت قرآن کریم دارد و قرآن کریم استماع، توجه و دریافت معنای آن را به هنگام قرائت خداوند خواهان می‌شود. این آیه می‌فرماید خداوند متعال قرآن می‌خواند و با خواندن اوست که فرشتگان نیز قرائت را می‌آموزند، اما قرائت خداوند با قرائت فرشتگان تفاوت دارد. خداوند قرآن را به تنهایی قرائت نمی‌کند و فرشتگان نیز با او هم‌آوا می‌شوند؛ از این رو ضمیر را متکلم مع الغیر می‌آورد: ﴿قَرَأْنَاهُ﴾.

این آیه افزون بر معنای یاد شده، توصیه به پیروی در قرائت دارد که هم زبان باید آن را به تدریج ارایه دهد و هم گوش نیز آن را به تدریج بگیرد و هر دو مثل دو غذای متفاوت برای انسان لازم و ضروری است؛ از این روست که قرآن کریم به ترتیل سفارش دارد و می‌فرماید:

﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾<sup>۱</sup>!

- و قرآن را شمرده شمرده بخوان.

کسی که می خواهد با قرآن کریم انس بگیرد هم باید چشم خود را از آن بهره مند سازد و هم زبان را به آن گویا نماید و گوش نیز طنین دلنشین و نوای آهنگین آن را دریابد و هم ذهن با آن خو بگیرد و هرچه بیش تر، با تمامی حواس، احساس، ذهن، هوش، روان و روح خود به این حقیقت نزدیک شد و از آن پیروی عملی داشت.

یکی از لوازم قرائت قرآن کریم ابلاغ آن است و ابلاغ به معنای مطابقی قرائت نیست و می شود قرائتی داشت که بلوغی در آن نباشد.

قرائت قرآن کریم نزدیک ترین روش در بهره بردن از دهش های عنایی این کتاب آسمانی و استفاده ی همگان از آن است که اگرچه کم ترین استفاده از این کتاب خداست، می تواند بیش ترین کمیت و شماره ی فردی را داشته باشد و با مقدماتی اندک برای همگان از مؤمنان و مردم و حتی افراد غیر مسلمان قابل استفاده باشد و به راحتی بهره گیری از آن میسر گردد. این روش عمومی و تعلیمی باید توسط راه یافتگان حقیقی قرآن کریم صورت پذیرد و با تحصیل مبادی لازم و روش مناسب، همگان در محضر قرآن کریم قرار گیرند. این روش تربیتی و عمومی اگرچه می تواند آسان باشد، باید با کمال دقت صورت پذیرد تا از تمامی انحرافات و تفسیرهای به رأی و تأویل گرایی های نادرست به دور باشد تا افکار عمومی در گرداب جهالت قرار نگیرند و امت سرگردان نشوند.



تأسف‌بارترین حرمان معنوی برای امت اسلامی دوری از فهم قرآنی و حرمان از تخلُّق به اخلاق آیات الهی است. مسلمانان کم‌ترین استفاده از قرآن کریم را دارند و بسیاری از مسلمانان فارسی و یا غیر عرب زبان حتی از قرائت و خواندن آن محروم می‌باشند. مؤمنان که راه سلامت و حقیقت دیانت مقدس اسلام را دارا هستند و باید قرب معنوی قرآن را توسط ولایت و عصمت یافته باشند، گاه بیگانه با قرآن کریم و شناخت آیات الهی و حتی محروم از قرائت و خواندن آن هستند. شایسته است عالمان اسلامی در تمامی بلاد دینی در جهت رفع این کاستی همت گمارند و رفع این نقص و ننگ را از دامان امت مسلمان بزدایند.

قرآن کریم تنها کتاب کامل آسمانی است که از گزند حوادث مصون و محفوظ مانده، با این وجود، در میان مردم مسلمان غریب است و باید در جهت احیای عینی این کتاب مقدس در میان مسلمین کوشش فراوان به عمل آورد تا غبار انزوا از چهره‌ی مبارک آن برطرف گردد و حقایق معنوی آن زنده شود. چه خوب است همان‌گونه که بر اثر تکرار و اهمیت دادن، شعارهای انقلابی ورد زبان ما شده و حتی در بچه‌ها تأثیر مطلوب گذاشته و این شعارها در کوچه و بازار مانند سخنان عادی تکرار می‌شود، قرآن کریم نیز جزو برنامه‌های اصلی و ضروری همگان قرار داده شود و با جهادی فرهنگی، سعی شود عموم مؤمنان با آن آشنا شوند. اگر ابتدا قرآن کریم را بخوانیم، به‌طور مسلم با آن انس می‌گیریم و با آن دوست خواهیم شد و سپس به‌تدریج نسبت به ادراک و عمل به حقایق ربوبی آن مانوس می‌گردیم.

آشنایی و انس و تحقیق در معارف قرآن کریم تنها این نیست که ببینیم برای نمونه، قرآن کریم چند مورد «الله» دارد و یا تعداد «الذین» های آن به چند می رسد و... چنین کارهایی میان ما و قرآن کریم رابطه‌ی دوستی به وجود نمی آورد، بلکه باید مسأله‌ی انس و رابطه‌ی با قرآن کریم را دقیق و پایه‌ای بررسی کرد تا نتیجه‌ای مطلوب داشته باشد.

هم‌چنین راه ارتباط با قرآن کریم این نیست که شأن نزول آیات بررسی شود. علم به شأن نزول آیات اگرچه خوب است - البته اگر ممکن باشد - برای ما چندان اهمیتی ندارد؛ زیرا منقولات در این زمینه به‌طور کلی مشکل دارد. گذشته از آن که قرآن کریم قانون کلی است و مورد، منحصص آن نمی‌باشد و اعتماد صرف بر منقولات شأن نزول در فهم آیات چندان درست و کارگشا نمی‌باشد. همین‌طور کارهای فراوان دیگری که نسبت به قرآن کریم انجام می‌شود، گذشته از آن که چندان اساسی نیست، سبب انس با حقایق آن نمی‌شود. نقل وقایع تاریخی نیز این‌گونه است. قرآن کریم را نباید کتاب داستان و تاریخ دانست و ذکر برخی وقایع تاریخی تنها به‌خاطر تصحیح تحریفاتی است که در آن اتفاق افتاده و به تحریف در یک باور یا سنت انجامیده و یا منشأ شکل‌گیری یک فرهنگ اشتباه شده است. قرآن کریم در چنین قضایایی نیز لُب و واقعیت آن را بیان می‌دارد تا در این جهت قابل استفاده باشد و به هیچ وجه به ذکر امور جزئی آن که به تعبیر عالمان منطق، نه کاسب است، نه مکتسب، نمی‌پردازد. برای نمونه، آیه‌ی زیر در مورد معراج رسول خدا ﷺ است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ  
الْبَصِيرُ ﴿١﴾

- منزه است آن که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی  
مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از  
نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بر همه چیز  
بیناست.

در این آیه تنها چیزی که ذکر شده سیر شبانه‌ی حضرت رسول  
اکرم ﷺ از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی است، اما از عروج و بر شدن  
ایشان به آسمان‌ها چیزی نگفته است؛ از این رو هر سخنی درباره‌ی  
معراج، به غیر از آنچه گفته شد، نیاز به سندی محکم و غیر قابل خدشه  
دارد و ادعای بی‌سند حرفی است از روی احساسات، و به عقل و منطق و  
نیز به شرع، ارتباطی ندارد.

قرآن کریم در قضیه‌ی ذوالقرنین می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾<sup>٢</sup>

- و از تو درباره‌ی ذوالقرنین می‌پرسند، بگو: به زودی چیزی از او  
برای شما یاد خواهیم کرد.

باید در مورد قرآن پرسش‌های دقیقی داشت تا روشن شود قرآن کریم  
کتاب دقت است، و راه‌گشای مباحث ربوبی می‌باشد؛ به طور مثال خوب  
است سؤال شود: چرا قرآن عنوان نزول یافته است؟ مگر نازل، معنای

١. اسراء / ١.

٢. كهف / ٨٣.

پایین آمدن ندارد؛ آیا قرآن پایین آمده است؛ در حالی که این سخن از احترام قرآن می‌کاهد. چرا خداوند نفرموده: «خلقنا»، بلکه فرموده است: «أنزلنا»؟ پس لبّ پرسش این است که نزول به چه معنایی است؟ یا باید پرسید: چرا مطالب قرآن پرکنده است و این پرکنندگی چه موقعیتی را برای قرآن کریم فراهم می‌سازد؟ چنین پرسش‌هایی اساسی است، ولی این پرسش که در «إنا أنزلناه»، ضمیر «ه» چه مرجعی دارد و چرا به قرآن باز می‌گردد، پرسشی بس جزئی است.

این پرسش حکیمانه است که صفت رحمان، بخشندگی عمومی و رحیم بخشندگی خاص است، پس «رحمان» وسعت بیش‌تری دارد و گسترده‌تر از «رحیم» است؛ بنابراین، طبق قاعده‌ی ترتیب باید نخست رحیم و سپس رحمان بیاید و بگوییم: «بسم الله الرحيم الرحمن»؛ نه «بسم الله الرحمن الرحيم»، ولی چنین مسایلی راه‌گشای کلی نیست.

با کمی دقت در می‌یابیم که مسایل قرآنی به صورت دقیق بررسی نمی‌شود و هنوز خود را وادار به فکر کردن نکرده‌ایم. باید خود را به فکر کردن عادت داد و برای آشنایی و قرب به قرآن کریم توجه فراوانی داشت. این که به‌طور دائم جلسه‌ای تشکیل شود و کسی برخی معارف را بگوید و دیگران بشنوند و آن را مشاقی کنند، انسان را رشد نمی‌دهد. چنین نیست که آدمی از این که زیاد بشنود، چیزی بیابد. مطالب باید در عمق قلب جای گیرد تا فایده بخشد. باید سعی شود کم شنید، ولی محکم شنید و مباحث تازه، زنده و اساسی را از قرآن کریم استمداد نمود. مسأله‌ی مهم، محکم شنیدن و محکم گفتن و محکم باور کردن است.

خوش‌باوری و زودپذیری صفت خوبی نیست. باید محکم شنید و محکم و با اطمینان فکر کرد و سخن گفت و دلایل منطقی و عقلی محکمی همراه داشت و از «اگر»، «شاید» و دیگر واژه‌های احتمال و شک دوری گزید و گفتار گوینده برای خودش هم یقینی باشد. مؤمن آگاه کسی است که محکم فکر کند و محکم بگوید و محکم بشنود. کلام محکم باید ما را به «فکر» بیندازد و شک ایجاد کند و زمینه‌ی انس و تحقیق را فراهم سازد.

مردم به‌طور کلی در ارتباط با شنیدنی‌های خود سه دسته هستند: بعضی می‌شنوند، برای این که از مسایل باخبر شوند و از شنیده‌ی خود دغدغه‌ی خاطری پیدا نمی‌کنند. گروهی هم خوش‌باور و زودپذیرند و ذهن تحقیق و تردید ندارند، بلکه ذهنی ساده‌انگار دارند. دسته‌ی سوم، فرد یا جامعه‌ای است که محکم می‌شنود و محکم فکر می‌کند و اندیشه‌ی محکم ارایه می‌دهد و از ساده‌انگاری و بی‌تفاوتی به‌دور است. جامعه‌ی ما به مسلمان محکم نیاز دارد و ما محکم نمی‌شویم، مگر این که محکم بشنویم و در تمامی کارها از استحکام برخوردار شویم.

بنابراین، صرف این که فردی سخنی بگوید و کسی بشنود و آن را در دفتری یادداشت کند، ولی در طی این مراحل، فکر و اندیشه‌ای در این رابطه نداشته باشد و شکی برای وی ایجاد نشود، فایده‌ای ندارد. پس باید محکم شنید، محکم دید، مسایل را ریشه‌ای نگریست، دقیق بود و از هرگونه خیال‌پردازی پرهیز داشت!

در مورد قرآن کریم نیز باید از برخورد سطحی با آن پرهیز نمود؛ چرا که تا ارتباط مستقیم و رابطه‌ی دوستی با قرآن ایجاد نشود، بهره‌ی اساسی به دست نمی‌آید و نتیجه‌ی چندانی حاصل نمی‌گردد. باید سؤالات پایه‌ای



در مورد قرآن مجید مطرح کرد و از آن استفاده‌ی جدی داشت و زمینه‌های راه‌گشایی برای ورود به قرآن کریم را فراهم ساخت. خداوند بارها قرائت قرآن کریم را برای مردمان یادآور می‌شود و برای نمونه می‌فرماید:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

- و قرآنی با عظمت را بخش‌بخش بر تو نازل کردیم تا آن را به آرامی به مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم.

این آیه تصریح به قرائت دارد، اما برای مردم. قرائت همراه با تدریج است و امری دفعی نیست و قید ﴿عَلَى مُكْثٍ﴾ آن را تأکید می‌کند.

### نحوه‌ی قرائت قرآن کریم

در ادامه‌ی سخن، مناسب است از نحوه‌ی قرائت قرآن کریم نیز بگوییم. در روایتی از رسول خدا ﷺ درباره‌ی نحوه و چگونگی قرائت قرآن کریم وارد شده است:

«اقرأوا القرآن بألحان العرب وأصواتها، وإيّاكم ولحون أهل الفسق وأهل الكبائر، فإنه سيجيء من بعدي أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء والنوح والرهبانية، لا يجوز تراقبهم، قلوبهم مقلوبة، وقلوب من يعجبه شأنهم»<sup>۲</sup>.

- قرآن را به آهنگ و صوت عربی (روشن و واضح) بخوانید، و پروا داشته باشید از آن‌که قرآن کریم را به لحن اهل فسق و گناه (واراذل)

۱. اسراء / ۱۰۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

قرائت کنید؛ چراکه بعد از من مردمانی می آیند که قرآن را با غنایی  
ترجیعی و با نوحه‌گری و رهبانیت می خوانند، بزرگداشت آنان جایز  
نیست، دل‌های آنان و نیز دل‌های کسانی که مقام آنان را بزرگ  
می‌دارند برعکس است و حقی در آن نمی‌نشیند.



نباید قرائت قرآن کریم بر اساس دستگاه‌هایی باشد که در خواندن  
ترانه‌های شاد یا غمگین و مویه‌گر استفاده می‌شود. این روایت در مقام  
بیان اسلوب قرائت در قرآن کریم است و روش قرائت آن را می‌آموزد. بر  
اساس این روایت، چهار نوع قرائت در قرآن کریم می‌تواند راه یابد که تنها  
یکی از آن‌ها مورد پذیرش است و آن این‌که قرآن کریم را باید به الحان  
عرب خواند، نه به صورت ترجیع (عجمی و فارسی)، نوحه‌گری و یا  
رهبانیت و هم‌چون نصارا که صدایی وزوزگونه دارند. قرآن کریم را باید به  
عربی خواند و در قرائت آن هم‌چون فارس‌ها چه‌چه‌ه نزد و نیز در خواندن  
آن نوحه‌گری و شلوغ ننمود و فریاد بر نیآورد و نیز هم‌چون نصارا  
من‌من‌وار، آن را قرائت نکرد. از این‌که روایت نوع صحیح خواندن قرآن  
کریم را منحصر به الحان عرب دانسته و آن را جامع افراد و مانع اغیار  
می‌سازد می‌توان چنین برداشت نمود که باید قرآن کریم را با متانت، ملیح  
و ظریف خواند. از این رو برای قرائت قرآن کریم نباید از هر دستگاه  
موسیقی استفاده کرد و دستگاه‌های قرآنی با دستگاه‌های موسیقی فارسی  
بسیار تفاوت دارد. با این وصف، نمی‌توان قرآن کریم را در دستگاه زابل،  
بیات ترک یا چارگاه خواند و اگر کسی قرآن کریم را در چنین دستگاه‌هایی  
بخواند، حرمت کتاب الهی را پاس نداشته است و حدیث مورد بحث، او



را شامل می‌شود. می‌توان قرآن کریم را در دستگاه ماهور، سه‌گانه، حجاز و افشاری خواند، البته آن هم بالحن عربی، نه فارسی؛ چرا که برخی دستگاه‌ها میان فارسی و عربی مشترک است و به هنگام قرائت قرآن کریم با دستگاه‌های مشترک، باید مراقب حفظ لحن عربی آن بود.

### اذن دخول قرآن کریم

قرائت دارای انواع بسیاری است: قرائت مکتوبِ حاکمی و نوشته‌هایی که عنوان است و حقیقتی بالاتر دارد قرائتی ظاهری و قرائت خداوند، فرشتگان و دیگر پدیده‌های زمینی یا سماوی قرائتی باطنی است. از آن‌چه تاکنون در این کتاب گفته‌ایم این نتیجه را می‌توان گرفت که قرائت، خواندن تدریجی همراه با فهم و ضبط است و قرآن کریم چون می‌فرماید:

﴿فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾<sup>۱</sup>.

- هرچه از قرآن به آسانی دست می‌دهد به تدریج بخوانید و فهم کنید.

مراد از ﴿فَأَقْرءُوا﴾ خواندن همراه با فهمیدن و یافتن است. قرائت با فهم موجب انس با قرآن کریم می‌شود، از این رو، قرائت همراه با فهم را باید اذن دخول و ابتدای ورود به قرآن کریم و انس و الفت با این کتاب الهی دانست و انس بدون آن ممکن نمی‌شود. اگر کسی به قرائت قرآن کریم التزام یابد؛ هرچند تدبیر نداشته باشد، از

۱. مزمل / ۲۰.



آن جهت که قرآن کریم صاحب عقل است، اگرچه قاری طوطی وار بخواند و رد شود، باز نیز قرآن حکیم اثر مثبت خویش را می‌گذارد.

مطالعه و تحقیق و بازی با الفاظ قرآن کریم ممکن است مقدمه‌ی علم و فهم قرآن مجید و موجب ایجاد انس و الفت با قرآن حکیم شود، ولی تا وقتی که انس با قرآن کریم حاصل نشود، همه‌ی آن مدرسه، بازی و تشکیلات ظاهری است؛ زیرا قرآن کریم حقیقتی ابدی و زنده است که هر کسی اعم از خداوند متعال تا ملائکه و انبیا و اولیای الهی، به نحوی آن را قرائت کرده‌اند که این الفاظ و جلوه‌ی ظاهری آن، نوعی از قرائت آن است که رزق گرفتاران الفاظ قرار گرفته است؛ حتی جمادات، نباتات و همه‌ی مخلوقات هر کدام به نوعی قرآن عظیم را قرائت کرده‌اند و به این حقیقت در جای جای قرآن کریم اشاره شده است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۱</sup>.

هیچ چیز نیست مگر این‌که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید.

پیش از این، آیه‌ی شریفه‌ای که قرائت خداوند متعال و فرشتگان را خاطرنشان می‌شود آوردیم. این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾<sup>۲</sup>.

- ما خود قرآن را جمع نموده و آن را بر تو به تدریج برای یافتن می‌خوانیم و چون آن را بر تو چنین خواندیم، پیرو آن باش.

خداوند قرآن کریم را همراه با فرشتگان قرائت می‌کند و می‌فرماید: ای

۱. اسراء / ۴۴.

۲. قیامت / ۱۷ - ۱۸.



پیامبر ﷺ، تو با زبان، گوش، جسم، جان، روح، روان، ذهن، قلب و با تمام وجود، حقیقت قرآن را درک و دریافت کن. بر اساس این آیات شریفه، تمامی پدیده‌های هستی از خداوند متعال تا ظهورات او، همه و همه به زبانی مخصوص به خود، قرآن کریم را قرائت می‌کنند.

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، قرآن کریم مجموعه‌ای کامل و حقیقتی زنده و جاوید است که همه‌ی موجودات، از خالق تا مخلوق، هر یک آن را به زبان خود قرائت کرده‌اند که اگر انسانی بتواند به آن درجه از انس با قرآن حکیم برسد که محرم راز قرآن و هم‌نوای با قراءات مختلف آن باشد، به گنج‌هایی از معارف رسیده است و قرآن کریم خود شهادت می‌دهد به هم‌نوا شدن و متابعت کردن پیامبر اکرم ﷺ با قرائت قرآن خداوند و فرشتگان که در بردارنده‌ی قراءات همه‌ی آفریده‌هاست:

﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾.

- و چون آن را به تدریج برای یافتن بر تو خواندیم، پیرو آن باش.

نبی مکرم اسلام ﷺ به چه معارفی دسترسی داشته است؟ خدا می‌داند و آن حضرت ﷺ و محرمان درگاه ایشان؛ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ!﴾.

- به باطن بنده‌اش افکند آن چه را که وحی کرد.

آیا دیگر انسان‌ها می‌توانند به چنین مقامی برسند، چه هنگام و چگونه



و چه کسی؟ البته، قراءات هفت یا چهارده‌گانه نه تنها چهارده وجه و روایت لفظی بلکه چهارده اشتباه است؛ زیرا نسخه‌ی اصلی قرآن کریم که نازل شده تنها یک قرائت مشخص و واحد داشته است و این همه قاریان قراءات مختلف، چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.



قرآن کریم بدون حد و مرز مشخص، به قرائت خود دعوت کرده و فرموده است: تا جایی که میسر و ممکن است و در توان شماست، قرآن کریم را قرائت نمایید:

﴿فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾<sup>۱</sup>.

- هرچه از قرآن به آسانی دست می‌دهد به تدریج بخوانید و فهم کنید.

به طور عادی می‌توان در هر پانزده ساعت یک بار ختم قرآن نمود که اگر تمرین شود، در زمان کم‌تری نیز ممکن است.

البته، مقصود قرآن کریم از قرائت و تلاوت، خواندن همراه با تدبیر و دقت در معانی و فهم آن است که اگر قرآن کریم به این صورت خوانده شود هرچه بیش‌تر قرائت گردد بهتر است. بنابراین، اگر کسی در یک آیه‌ی شریفه دقت عمیق کند؛ به‌گونه‌ای که معنای آن آیه توجه قلبی او را جلب کند؛ چنانچه ده‌ها بار نیز آن را تکرار کند نه تنها خسته و ملول نمی‌شود، بلکه با هر مرتبه تکرار، معنا و حقیقت تازه‌ای برای او کشف می‌گردد و در این صورت، تکرار آن اگر با نشاط و جذبه باشد، شایسته است؛ تا حقیقت



و باطن آن آیه‌ی شریفه بر قلب و جان وی نازل شود.

از آن چه گذشت به دست آمد: هر مطالعه و تحقیقی که بازی با الفاظ قرآن به شمار رود، قرائت محسوب نمی‌شود. هر قرائتی همراه با تدبیر، دقت و غورورزی نمی‌باشد. هر تدبیری انس با قرآن به شمار نمی‌رود.

برای نشان دادن و ارایه‌ی هر واقعیتی باید یک راهنما و دلیل باشد که با علامت آن دلیل و راهنما به واقعیت و حقیقت مطلب اشاره شود؛ مثل علایم رانندگی و تابلوهای راهنما.

علامت و راهنما و دلیل، «حاکی»، و واقعیت و حقیقت مطلب، «محکی» نامیده می‌شود.

قرآن شریف نیز یک حاکی و علامت و راهنما و یک محکی و حقیقت و واقعیت دارد.

الفاظ و کلمات قرآن که با جوهر و مرکب بر صفحات کاغذ نقش بسته و در قالب عربی یا ترجمه به زبان‌های دیگر ظاهر شده است، به عنوان چهره‌ی ظاهری و جلوه‌ی قشری و وجهه‌ی تنزلی قرآن، حالت علامت، نشانه، راهنما، دلیل و حاکی را دارد، اما حقیقت باطنی و واقعیت عینی قرآن که در پشت پرده‌ی ظاهر و نقاب الفاظ مستور است و چهره‌ی محبوبش را فقط به محرمان قدس الهی و مقرئان و مأنوسان حریم حق و رازداران ناموس و اسرار ربوبی حق جلّ و علا نشان می‌دهد عبارت است از محکی و حقیقت باطن و چهره‌ی واقعی و عینی قرآن که این الفاظ و ظواهر، علامت و تابلوی نشان دهنده‌ی آن می‌باشند که هر کس به آن واقعیت رسید، حقیقت قرآن را دریافت کرده است. حقیقتی که در دو فصل آینده از چیستی و چگونگی آن خواهیم گفت.

قرآن مجید تنها کتاب الهی است که برای همه‌ی اقشار کافی است و هر

کس می‌تواند از آن بهره‌ی لازم و مطلوب را بگیرد. اگر کسی با قرآن کریم هم‌صدا شود، به‌طوری که صدای آن را مانند صدای خود و دیگر صداها بشنود، می‌تواند از این تنها کتاب آسمانی بهره‌های غیبی فراوانی داشته باشد. با حضور قرآن کریم و هم‌صدایی با آن، می‌توان به این کتاب الهی قرب پیدا نمود؛ به‌طوری که از آن امدادهای غیبی دریافت کرد. می‌توان با حضور و قرب به قرآن کریم راه‌های غیبی عوالم هستی را هموار نمود و با آن عوالم، هم‌سوئی پیدا کرد. قرآن کریم تمامی زمینه‌های غیبی را با قرب و آشنایی با معنویت به آدمی می‌آموزد. می‌توان با قرآن کریم راه‌های پنهانی و رازهای نهفته را گشود و از اسرار آفرینش پرده برداشت.

هر بریده از کژی، کاستی و ماده می‌تواند به اندازه‌ی رهایی خود از امور جرمانی و مادی از گنجینه‌های قرآن کریم بهره‌برداری نماید. علوم ناگشوده و اسرار پنهان عوالم هستی را باید با قرب به این کتاب الهی به دست آورد. راه‌یابی به عوالم ربوبی و غیبی، فرشتگان، نفوس، عوالم جن و راه‌یابی به سحر، جادو، عدد، رقم، جفر و اسطرلاب به وسیله‌ی قرآن کریم به دست می‌آید. اخبار آینده و سرنوشت افراد و پیشامدهای گوارا یا ناگوار افراد را می‌شود از راه قرآن کریم شناسایی نمود.

پیش از این گفتیم قرآن کریم با واقعیت‌های خارجی مطابق است و از آن می‌توان به همه‌ی حقایق رسید؛ چرا که اوج همه‌ی حقایق به قرآن کریم ختم می‌شود.



## موسیقی قرآن کریم

در این جا شایسته است از موسیقی قرآن کریم و نیز خواص درمانی آیات و سوره‌های آن بگوییم. قرآن کریم دارای این خاصیت و ویژگی است که می‌شود همه‌ی آن را به هر زبان و هر حقیقت غیرزبانی بیان داشت. برای نمونه، سوره‌ی حمد همانند قلب انسان، آهنگین است و همان گونه که ضربان قلب در دستگاه مخصوص آن به خطوط نمایش داده می‌شود که حکایت از آهنگین بودن آن دارد، سوره‌ی حمد دارای موسیقی خاصی است که آن را می‌توان به زبان موسیقی و با نمادهای آن نمایش داد. همین‌طور سوره‌ی حمد در آواها، از آهنگ مخصوص به خود برخوردار است که در هر آوایی به تناسب آن آواز، اوج و حسیض می‌یابد که در جای خود باید دنبال شود.

سوره‌ی حمد در موسیقی اوج و حسیضی به اندازه‌ی مرگ و زندگی دارد و در طبیعت، حیات‌بخش است و نت و آهنگی دارد که به هر شیء که برخورد کند، بر آن اثر زندگی‌بخش دارد. این سوره برای کسانی که رکود روحی و افسردگی دارند مفید است. کسی که مشکل روانی و اعصاب دارد، این سوره در حرکت روانی و به آرامش رساندن او تأثیر به‌سزایی دارد و اگر مشکل جسمی دارد، می‌تواند با این سوره آن را برطرف کند. کسی که مشکل جسمی دارد - از قلب گرفته تا تنفس و عروق و هر بیماری دیگر - اگر با ورزش می‌خواهد آن را درمان کند، نخست باید آرام آرام به ورزش پردازد و رفته رفته بر سرعت آن بیفزاید و سپس به آرامی آن



را رها کند. به عنوان مثال، نخست پیاده‌روی کند و سپس مقداری بدود و پس از آن سرعت بگیرد و بار دیگر سرعت خود را کم کند و راه برود و سپس آهسته‌تر و آهسته‌تر رود و سرانجام بایستد و به کارهای معمولی خود پردازد و همین روش را چند مرحله ادامه دهد. در مسایل روحی و روانی، بسیاری از مشکلات به خاطر ایست روانی شخص در یک سیگنال فکری دچار حیرت و سردرگمی می‌شود و عده‌ای نیز به خاطر تلاطم بیش از اندازه این چنین می‌شوند؛ به طوری که سخنان آن‌ها به هم مربوط نمی‌شود؛ چون ذهن، فکر و روانشان سرعت دارد. برای آرامش سرعت و حرکت ساکن، باید از هر جا که فرد ساکن است، او را حرکت داد. اگر به مسایلی اعتقاد پیدا کرده که نزد دیگران پوچ و بی‌ارزش است، باید در درون خود کم‌کم آن را حل کند، به همین دلیل باید به چنین کسانی آرامش روحی داد و آن‌ها را از درون اصلاح نمود. متأسفانه خواص درمانی آیات و سوره‌های قرآن کریم نیز یا مورد غفلت واقع شده است و یا کسانی در این زمینه دست به قلم برده‌اند و کتاب‌هایی را بر اساس روایات نگاشته‌اند که دارای تخصص کافی در این زمینه نبوده‌اند و این دانش را به اهمال و به نوعی باور یا خرافه تبدیل نموده‌اند.

برای استفاده از «قرآن درمانی» باید بر دانش «صوت‌شناسی»، «ریتیم‌شناسی» و «نت‌شناسی» قرآن کریم که به ماده‌ی کلمات و واژه‌ها و نوع بیان آن‌ها نظر دارد احاطه داشت. افزون بر این، دانستن آهنگ قرآن کریم ما را در انتقال معنا، بدون نیاز به دانستن زبان عربی، یاری می‌رساند.

قرآن کریم صاحب عقل است و صوت دارد. نباید از آهنگ و ریتم کلمات غافل شد و باید دانست صوت قرآن کریم خود معنا را می‌رساند و زبانی مستقل است و همان‌طور که فارسی یا انگلیسی و آلمانی یک زبان خاص است، صوت نیز زبانی گویاست که تسلط بر زبان عربی را نیاز ندارد و با شناخت نت‌ها می‌توان به معانی قرآن کریم راه پیدا نمود. البته این زبان، راحت و سهل نیست و به دست آوردن آن بسیار سخت است. اگر کسی صوت‌شناس باشد، با دیدن حرکت لب‌ها و با صرف شنیدن صوت آیات قرآن کریم و بدون دانستن معنای واژگان عربی، می‌تواند معانی آیات را توضیح دهد. اگر کسی قرآن کریم را قرائت نماید و با آن انس گیرد و بکوشد با صوت قرآن کریم مؤانست پیدا کند، کم‌کم صوت‌شناس می‌شود. صوت قرآن کریم لسان موجودات است؛ همانند منطق الطیر که زبان حیوانات است. صوت قرآن لسان مبین است؛ زیرا نیازی به دانستن معانی واژگان عربی نیست.

اگر نظام آموزشی مدارس و آموزش و پرورش ما بر اساس صوت‌شناسی تنظیم شود، جامعه بسیار رشد می‌کند. هم‌اینک صداها آموزش داده می‌شود، ولی این امر در قیاس با پیچیدگی و ظرافت صوت‌شناسی، بسیار ناقص و پایین است و گرایش به روش معنایی که هم‌اینک بر نظام آموزشی حاکم است موفقی نیست؛ زیرا نمی‌توان معنا را که مجرد دارد و نمی‌شود آن را برای کودک مجسم ساخت و در دست وی قرار داد به‌خوبی به وی آموزش داد. نظام آموزش و پرورش و تعلیم و تعلم باید به سوی آموزش از راه صوت رو آورد و معناگرایی



تجردی که چیزی را برای کودک مجسم و جزیی نمی‌سازد را محور آموزش قرار ندهد. کودکان را باید بیش‌تر با سیلاب‌ها و صداها آشنا نمود و کم‌تر از معانی گفت.

احاطه بر دانش «صوت‌شناسی» نیازمند داشتن پیش‌زمینه‌هایی از دانش ریاضی، موسیقی و شناخت‌نت‌ها و آشنایی با زبان حیوانات می‌باشد که باید از آن در مقام خود سخن گفت.

صدا و صوت، واقعیت و حقیقتی شگرف است که هنوز بشر به حقیقت آن نرسیده و نتوانسته است آن را از انبیای الهی علیهم‌السلام بیاموزد. صوت و صدایی که خوراک دل است و از این روست که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

-و چون قرآن به تدریج خوانده شود، بشنوید و سکوت کنید؛ امید است شما مورد مرحمت قرار گیرید.

آیه‌ی شریفه توصیه دارد: با قرائت قرآن کریم، بدان گوش فرا دهید و سخن مگویید. یعنی اکنون باید به روح و جان خویش خوراک مناسب آن را رسانید و این خوراک را با صدای دیگری میامیزید و هیچ مگویید. صوت و صدا کمیت موج و هوا و جنبش تألیفی بازدم در ابزار صوت است. صدا دارای نت‌های فراوانی است. این نت‌ها کنار هم می‌نشینند و مثل حروف الفبا کلماتی را تشکیل می‌دهد که ما به وسیله‌ی

آن با هم سخن می‌گوییم و منظور ما از «صوت‌شناسی» همین است. کسی که دانش «صوت‌شناسی» دارد زبان ویژه‌ی قرآن کریم را که زبانی مشترک میان تمامی انسان‌هاست در می‌یابد و به معانی آن بدون دانستن زبان عربی راه می‌یابد. این کار بسیار دشوار است و مشقت خاص خود را دارد؛ ولی شدنی و ممکن است و همت بالایی می‌تواند آن را به دست آورد و آن را نظام‌مند سازد و به دیگران نیز آموزش دهد. البته قرآن کریم این زبان را به اولیای خود اعطا می‌نماید. ما منتظریم تا در زمان نجات بخش بشریت؛ حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ناگفته‌ها بیان شود. روزی که فقیهان، فلسفیان، عارفان و هر دانشمندی و حتی بدان روزگار هرچه را که می‌دانسته‌اند بیان کرده‌اند و فکر بشری به چیزی فراتر از آن نمی‌رسد؛ ولی حضرت، معارفی را به آنان آموزش می‌دهد که هیچ‌گاه آن را نشنیده و ندیده‌اند. آن‌گاه که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف بیاورند ابتدای کار و هنگام کشف رازهای قرآن کریم است. در آن زمان است که لوح، عرش، قلم، سماوات، عوالم مینا و دیگر معارف قرآن کریم بر بندگان نمایان می‌شود و زبان قرآن کریم همانند زبان تمامی پدیده‌ها حتی گیاه و نبات و اجسام در اختیار بشر قرار می‌گیرد و علم از مفهوم‌گرایی موجود در دنیای علمی و به‌ویژه در مراکز علمی نجات می‌یابد و پوشش مصداق و معنا به خود می‌گیرد.

صوت، ویژه‌ی انسان است. صوت قرآن کریم، صوت ویژه‌ای است و زبان در آن دخالت کلی ندارد و چنین نیست که صوت و زبان موسیقایی آن نیز عربی باشد. زبان قرآن، زبان فطرت است و حتی حیوانات نیز از این

زبان بیگانه نیستند، بر این پایه، برای فهم معانی آهنگین قرآن کریم، نیاز به دانستن زبان عربی نیست و کسی که از دانش صوت و صداشناسی و نوای طبیعت آگاه باشد می‌تواند بفهمد که قرآن کریم چه می‌گوید؛ هر چند عربی را نیز نداند.



قرآن کریم از این رو به قرائت خود توصیه‌ی بسیار دارد که مسیر شناخت صوت از قرائت آن می‌گذرد و کسی که بتواند با قرائت قرآن کریم انس گیرد، رفته رفته به صوت‌شناسی رو می‌آورد و از گذرگاه شناخت صوت، به شناخت معنای قرآن کریم راه می‌یابد؛ بدون آن که نیاز به دانستن زبان عربی و ادبیات آن داشته باشد. «صوت قرآن» یکی از زبان‌های تمامی پدیده‌های هستی است که تمامی آن‌ها از این مسیر می‌توانند به معنای قرآن کریم آگاهی یابند. با شناخت ریتم و آهنگ کلمات و با نت‌شناسی صوت می‌توان به معنای اراده شده از واژگان پی برد. به‌طور مثال اگر آیه‌ای با کلمه‌ی «وإذ» شروع شده باشد، صوت همین کلمه می‌گوید قرار است از برخی مشکلات کار سخن گفته شود. «یا»ی خطاب نیز از پدیداری غفلت پرده بر می‌دارد.

به هر روی، سخن ما در این جا این است که می‌شود با قرآن کریم دوست شد و با آن انس گرفت؛ به‌گونه‌ای که حتی بر زبان آن آشنایی یافت. منظور از زبان، ادبیات عرب نیست، بلکه صوت ویژه‌ی قرآن کریم است که بدون دخالت معناشناسی واژگان و قواعد ادبیات عرب، ما را به معنا سوق می‌دهد.

با راه‌یابی به عوالم ادراکی و مفاهیم و معانی تجردی قرآن کریم،

می شود به خوبی از آن به عنوان یک «پیش تاز» استفاده نمود. البته پیش از این نیز گفتیم از قرآن کریم نمی شود بهره ی سوء گرفت و اگر کسی با نیتی ناسالم در این راه گام بردارد، هرگز موفق نمی شود؛ به طوری که با چنین نسبت و نیتی، جز زیان باری چیزی نصیب وی نمی گردد. این چنین نیست که بتوان از قرآن کریم استفاده ی نادرست معنوی نمود و اگر کسی با چنین نیت ناپاکی به قرآن کریم رو آورد، قرآن کریم او را به سزای عملش می رساند و نسبت به وی بی تفاوت نمی ماند؛ چنان که می فرماید:

﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۱</sup>.

و ستمگران را جز کاستی نمی افزاید.

قرآن کریم مانند کتاب های دیگر نیست که تنها ترکیبی از کاغذ و مرکب باشد، بلکه کتابی است و حیانی که معنای وحی را در خود دارد و از حقایق خارجی حکایت دارد. قرآن کریم موجودی است که خواننده ی خود را می شناسد و افراد غیر سالم را که اطاعت پذیری و ایمان ندارند گمراه می کند. خسارت و زیان ظالمان به دلیل حصری بودن فراز: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ حتمی است. ﴿الظَّالِمِينَ﴾ نیز تمامی مراتب و اقسام ظلم را شامل می شود.

داشتن طهارت باطنی شرط نخست ورود به قرآن کریم است؛ چنان که می فرماید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>. بر این اساس، کسانی که با عجله و بدون خلوص و صفا و با گناه یا هرگونه ظلمی به قرآن کریم نزدیک

۱. اسراء / ۸۲.

۱. واقعه / ۷۹.

می‌شوند، آسیب می‌بینند و گمراه می‌شوند، برای همین باید هنگام قرائت و استفاده از آن استعاذه داشت و به خدا پناه برد. قرآن کریم مانند نیروی الکتریسیته و جریان برق است که چرخ کارخانه‌های عظیم صنعتی را به گردش در می‌آورد ولی برخورد نامناسب با آن فاجعه‌بار می‌باشد. قرآن کریم «میزان» است و ترحم یا ارفاق و تعارف ندارد و حتی پیامبر اکرم ﷺ نیز تحت قواعد آن قرار دارد، نه خارج یا کنار آن.

باید توجه داشت مداومت بر قرائت آیه‌های عذاب و نیز برخی سوره‌ها ممکن است سبب بروز نابسامانی‌هایی در زندگی و برهم خوردن ساختار طبیعی آن شود و باید از این آیات و سوره‌ها به سرعت گذشت. از چنین آیاتی در سحر و جادو استفاده می‌شود. سحر و جادو مجوزی برای استفاده ندارد مگر در مواقعی اضطراری در برابر افراد خبیث و زندق. در برابر، آیاتی را که از خیرات و نعمت‌ها می‌گوید لازم است به کندی و با تکرار خواند. بهتر است این آیات با صفا و آمادگی و رو به قبله بودن و طهارت و حضور دل و قرب و با پناه بردن از وسوسه‌های شیطان، خوانده شود.

برای نمونه، سوره‌ی «توبه» از سوره‌های بلاخیز است. این سوره بدون بسمله است. گویا چنان است که در خانواده‌ای اختلاف، ناراحتی و دعوا رخ داده باشد و پدر که به بچه‌ها سفارش سلام کردن می‌نمود، خودش سلام نمی‌دهد و اگر بچه‌ها نیز به او سلام کنند، جواب نمی‌دهد. حال خداوند که خود می‌فرماید کارها را بدون بسم الله شروع نکنید، این سوره را بدون نام خدا و با کلمه‌ی «برائت» آغاز می‌نماید که بسیار وحشتناک



است. در این سوره باید منتظر عذاب، گرفتاری، جنگ و جهنم و مانند آن بود، در برابر این سوره، سوره‌ی «انفال» را باید نام برد که گوارا، خوب، شیرین و دارای نعمت‌های دنیوی است. آدمی گاه با آیات محشور می‌شود و گاه با سوره‌ها. چه قدر خوب است انسان سوره یا آیه‌ی خود را بشناسد و بداند که با چه سوره‌ای یا با چه آیه‌ای محشور می‌شود!

شایسته است انسان قرآن کریم را به ترتیب بخواند. به این معنا که قرائت خود را از همان ابتدای قرآن کریم آغاز نموده و آن را تا پایان ختم کند و سوره‌ای یا آیه‌ای را گزینشی نخواند تا نفس وی تعادل خود را حفظ نماید و اثر وضعی نامناسبی نبیند. برخی این روش را بر نمی‌گزینند و سوره‌ای خاص را با قصد انشا می‌خوانند، در نتیجه ممکن است پس از مدتی یکی از پدیده‌های غیبی را ببینند و بیمار شوند یا زندگی آنان آسیب ببیند؛ چرا که برخی آیات که برای طلسمات و مانند آن است ناگزیر چنین عوارضی دارد و همانند مصرف زیادی دارو، آن هم بدون نسخه‌ی پزشک است. برای مصون ماندن از این عوارض، بهترین کار این است که قرآن کریم به ترتیب خوانده شود و از سوره‌ی فاتحه آغاز و به سوره‌ی ناس ختم شود.

قرائت برخی از سوره‌های قرآن کریم، امراض روحی و بیماری‌های روانی را کاهش می‌دهد یا از بین می‌برد. البته هر آیه یا هر سوره خاصیت درمانی ویژه‌ای دارد؛ مثل آن که سوره‌ی بقره به خاطر داشتن سیلاب‌های بلند، برای کسانی که ضعف اعصاب، تنیدگی، اضطراب و نگرانی دارند و عجول هستند یا نبض آنان تند می‌زند و یا برای زنان حامله تجویز

می‌شود. برخی از روایات، این سوره را با وصف «فسطاط» یا «خیمه» یاد کرده است تا پوشش امنیتی آن را یادآور باشد. باید توجه داشت شرط بهره بردن از آثار وضعی برخی از سوره‌های قرآن کریم، داشتن ایمان نیست و مواهب وضعی آن سوره‌های خاص، حتی اگر کافری نیز از آن بهره برد، به وی می‌رسد. قرآن کریم کتابی جهانی و رهنمودهای آن جهان‌شمول است که برای تمامی بشریت در تمامی اعصار است و هر کسی هرچند به آن ایمان نداشته باشد می‌تواند از برخی آیات و سوره‌های آن بهره برد.

از آیات الهی افزون بر ذکر، در طلسم و سحر نیز می‌توان استفاده کرد. البته آیات طلسم یا سحر بر سه گونه است: برخی از آیات هم طلسم می‌کند و هم طلسم می‌شکند و با آن می‌توان هم سحر را باطل کرد و هم سحر نمود. برخی فقط طلسم می‌کند ولی طلسم را نمی‌شکند و تنها برای بستن سحر مفید است. بعضی دیگر از آیات تنها طلسم شکن است و برای فتح و گشودن سحر به کار می‌رود.

استفاده از آیاتی که دارای طلسم است ناخودآگاه سبب می‌شود برخی از زندگی‌ها به هم بریزد و رشته‌ی برخی از کارها که برای آن سرمایه‌گذاری فراوانی شده است پنبه گردد و هم‌چون رعد و برقی جهنده‌ی آتش بر هستی فردی زده شود؛ همان‌طور که خوردن قرص یا کپسولی ممکن است فردی را به غشوه یا خواب طولانی و بیهوشی اندازد.

انبیا و اولیای خدا با همین طلسمات بوده است که می‌توانستند در برابر این همه دشمن ایستادگی داشته و توطئه‌های آنان را خشتی نمایند. البته دشمنان آنان تنها انسان‌ها نبوده و در برابر عداوت برخی از اجنه نیز

به سپرهای محافظتی نیاز داشتند. برای نمونه، امام جواد علیه السلام آن خلیفه‌ی دیوانه و مست عباسی را با برخی از آیات قرآن کریم طلسم نمود که وی آن حضرت را با احترام بازگرداند و آن دیوانه‌ی مست و زندیق بی‌عقل و معاند را به یک مرتبه به هم ریخت.

تمامی آیات قرآن کریم دارای اثرهای قدرتی و کارایی‌های ویژه‌ای است و هر یک برای کاری سودمند است. برای نمونه، سوره‌ی انبیا دارای کدها و گراهای قدرتی و طلسمی مطوی فراوانی است و قدرت معجزه‌ی انبیای الهی در این سوره پنهان شده است. ما برای رفع استبعاد از این گفته، سخن مرحوم ابن سینا را می‌آوریم که می‌گوید چگونه دیوانه‌ای می‌تواند غیب ببیند و از غیب خبر دهد، ولی یک پیغمبر یا عارفی با آن صفای باطن و اقتداری که دارد نمی‌تواند؟ ما نیز برای رفع استبعاد می‌گوییم چه‌طور یک قرص یا ماده‌ای می‌تواند انسان را به ناگاه از مرگ برهاند یا او را به مرگ بکشاند؛ آن وقت آیه‌ای از قرآن کریم خاصیتی نداشته باشد؟! بله، هر آیه دارای اثری است اما راه رسیدن به آن اثر و چگونگی تحقق آن را باید یافت. همان‌طور که چند صد سال زحمت کشیده‌اند و خون دل‌ها خورده‌اند تا بتوانند فرمول ساخت قرص یا شربت‌ی را به دست آورند یا سفینه‌ای برای بر شدن به ستارگان و سیاره‌های دیگر بسازند، به همان میزان اگر بر آیات قرآن کریم تحقیق و زحمت کشیده می‌شد، امور و رموزی از آن استخراج می‌گردید که بشر امروز در برابر آن بیابانی تصور نمی‌گردید. مگر می‌شود ماده این قدر کارایی داشته ولی قرآن کریم خاصیتی نداشته باشد؟ اولیای خدا با استفاده از قرآن کریم گروه‌های ضربتی داشته‌اند که با آنان می‌توانستند در برابر سیل بدخواهان مقاومت نمایند و گرنه در دست آن گرگ‌های خبیث و خون‌خوار لقمه لقمه



می شدند؛ هر چند آنان را پاره پاره می کردند، اما با این گروه های ضربت دوباره به جای خود باز می گشتند؛ گویی آب از آب تکان نخورده است. آنان سیل مخالفان را که از اکناف عالم و اطراف آدم به هم می پیچیدند در برابر خود داشتند اما تمامی تلاش های مخالفان و بدخواهان ناکام می ماند، مگر آنان چند جان داشتند؟!



متأسفانه بشر امروز از قرآن کریم بی بهره است و امروزه حتی کم ترین استفاده ی دارویی از آیات آن نمی شود و البته کسی نیز دانش و تخصص لازم برای استفاده از آن را ندارد و کسی هم که از چنین دانش هایی آگاهی داشته باشد با هزاران توطئه به حاشیه رانده می شود. بشر امروز به پستی ها دل بسته و بلندی ها را هنوز که هنوز است نمی خواهد. او هنوز که هنوز است نمی تواند خدای موسی را به خدایی بپذیرد ولی گوساله ای می تواند خود را حتی خدانما سازد.

باید محققان در این زمینه به میدان آیند و هر آیه را در بسته ای تحقیقی به پژوهش گذارند و هر آیه را با ملاحظه ی خصوصیتی که دارد، نسبت به افراد گوناگون تجربه نمایند و خواص آن را به صورت تجربی کشف نمایند تا مسیر برای اولیای الهی هموار گردد و آنان بتوانند در آینده پرده از این اسرار مکنون و نهفته بردارند و آنگاه است که بشر علمی عصر آینده در می یابد قرآن کریم تنها کتاب آسمانی عصر است که می تواند در تمامی دانش ها راهنما باشد؛ برای همین است که می گوئیم اگر کسی از قرآن کریم اعراض کند، در روز قیامت به حمل وزر و گناه مبتلا می گردد؛ چنان که می فرماید:

﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا. خَالِدِينَ فِيهِ،

وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ، وَنَحْشُرُ  
الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا<sup>۱</sup>.

- هر کس - از پیروی آن (قرآن کریم) روی برتابد، چنین است که او  
روز قیامت سنگینی بار می‌کند. پیوسته در آن حال می‌ماند و چه بد  
نهاد باری روز قیامت است. همان روزی که در شدنا دمیده می‌شود  
و در آن روز ناحق‌گروندگان را دگرگون شونده برمی‌انگیزیم.

روی‌گردانی و اعراض از قرآن کریم می‌تواند هم در مرتبه‌ی فکر و  
اندیشه باشد و هم در مرتبه‌ی عمل.

کسی که از قرآن کریم روی بر می‌تابد، افزون بر آن که خود را از خیری  
عظیم محروم کرده است، وزر نیز دامنگیر او می‌شود؛ زیرا نکته‌ای لطیف  
در این جاست و آن این که قرآن کریم دستور عمل و شیوه‌نامه‌ی زندگی  
است که روش و منش انسانی را بیان می‌دارد و کسی که از آن دوری کند در  
حقیقت نقشه‌ی راه ندارد و چنین کسی راه به جایی نمی‌برد و در تیه و  
وادی سرگردانی به‌گراگان درنده‌ی جنگل درهم انسانی مبتلا می‌گردد و در  
حالی به‌برزخ می‌رود که هزاران راه نرفته را با خود دارد و همان حمل  
وزر است.

این آیه به‌خوبی بیان می‌دارد قرآن کریم کتابی برای ارایه‌ی روش  
زندگی است، نه برای قرائت صرف تا به ثواب آن نایل آمد. در این  
صورت، طبیعی است که اگر کسی از آن اعراض کند، باید بار آن را در

۱. طه / ۱۰۰ - ۱۰۲.

قیامت تحمل کند و راه اشتباهی که با هزار زحمت و رنج رفته است باز گردد و آن راه‌های نرفته و مسؤولیت آن راه به خطا رفته با مشکلاتی که برای وی، خانواده، آشنایان و همکاران پیش آورده است را به دوش گیرد و از این که بدون مربی حرکت کرده است عذر بخواهد و مکافات شود.



کسی که از قرآن کریم اعراض نماید بر سر سفره‌ی وزر خود می‌نشیند بدون آن بخشش خداوند بدون حکمت باشد. وزری که وی ناآگاهانه برای خود جمع کرده است. افزون بر این که با توجه به تعبیر: ﴿وَسَاءَ﴾ حمل کثافت است، نه حمل باری معمولی یا خوشایند و این باری نیست تا خداوند آن را گتره‌ای و بدون قاعده ببخشد؛ در حالی که خداوند عادل و حکیم است و با حکمت است که کار می‌کند.

منظور از «دگرگون شونده» نقصان ظهوری و پدیداری گناهکاران در روز قیامت است.

نتیجه‌ی اعراض از ذکر الهی و قرآن کریم در آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی طه چنین آمده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾.

- هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت مراحل متفاوت تنگ و سختی در زندگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا با دیگران برانگیخته و رانده می‌کنیم.

زندگی بر چنین کسی سخت و تنگ می‌شود و او چون بدون نقشه و راهنما دست به کار می‌شود، مدام از چاله‌ای بیرون می‌آید و به چاهی

مبتلا می‌گردد و محیط اطراف با وسعتی که دارد برای او تنگ و محدود خواهد شد و زندگی او همواره بدون سامان است.

گفتیم قرائت برخی از سوره‌ها و آیات سبب می‌گردد انسان توان بسیار بالایی یابد یا با جهان غیب و مغیبات در ارتباط قرار گیرد. چنین انسانی اگر در کنار سیر و سلوک و کشیدن دردهای بسیار به چنین مقامی برسد برای وی سودمند است؛ اما اگر کسی باشد که بدون طی مقدمات در این وادی وارد شده است و هنوز نرمی و لطافت لازم برای ورود به باطن عالم را پیدا ننموده باشد و با اذکاری آن را فتح نماید، تنها جان و باطن خود را به خرابی سوق داده است و گاه درون خود را آتش می‌زند و به دیگران نیز زیان وارد می‌آورد و هم‌چون سامری می‌گردد که با ذکری، خود و قوم بنی‌اسرائیل را به گمراهی کشاند. تجربه نشان داده است بسیاری از افراد که در پی عرفان و علوم غریبه راه می‌افتند و بر آن هستند تا به ذکری مسیر خود را باز یابند، به کفر، خبیثت، فسق و فجور وارد می‌شوند و طعم و مزه‌ای از ملکوت و صفا با خود ندارند؛ چرا که خواسته‌اند باطن خود را با ابزار خشن ذکری باز نمایند بدون آن که در کوره‌ی ریاضت و درد سوخته و استادی کارآموده دیده باشند. اولیای خدا چندین برابر فتحی که دارند نرم هستند؛ به قدری که دیگران گمان و اتهام عوام بودن به آنان می‌زنند و آنان را افرادی ساده لوح می‌پندارند که به راحتی فریب می‌خورند؛ چنان‌که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را «اذن» می‌گفتند:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ. قُلْ: أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ. يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ. وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و باور دارند او همراه باور است. بگو: همراه باوری خیر برای شماست. به خدا گرویده و به مؤمنان می‌گروید و برای کسانی از شما که گرویده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند برایشان عذابی پر درد و همیشگی است.



این ویژگی به سبب خاصیت پختگی، کارآزمودگی و نرم بودن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده که چیزی از مغیبات آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای دیگران معلوم نمی‌شده است.

کسانی که بدون دیدن استاد کارآزموده در پی یادگیری علوم غریبه هستند فرجامی جز افلیجی و پیادگی خود ندارند و به حجابی دچار می‌شوند که جز شقاوت از آن نمی‌زاید. کسی که این دانش‌ها را فقط بخواند تا بداند و در پی نرم شدن نباشد، شکست می‌خورد و خود و دیگران را نیز به آتش حسرتی که دامنگیرش می‌شود خواهد سوزاند. البته بیش‌ترین آسیب این افراد به همسر و فرزندان آنان می‌رسد. این امر همانند ارتباط با اجنه است که اگر کسی قدرت مهار آنان را نداشته باشد و به آنان نزدیک شود، تمامی خانواده‌ی خود را در معرض خطر جنون حاصل از آسیب اجنه قرار می‌دهد. کسی که بر این دانش‌ها آگاهی دارد چنان همانند مردم عام زندگی می‌کند که کسی بر سرّ درون او آگاهی نمی‌یابد و او را عوام می‌پندارد. در عصر ما مرحوم حضرت امام عَلَيْهِ السَّلَام که از اولیای محبوبی بودند چنین بود و مردم سیاست و قدرت رهبری سیاسی ایشان را دیدند، اما کسی حتی فقه و اعلمیت ایشان در اجتهاد را به‌خوبی

درک نکرد؛ چه رسد به عرفان و بینش توحیدی ایشان. اگر کسی سخنان مرحوم امام علیه السلام را تحلیل نماید، معلوم می‌شود ایشان نظرگاه‌هایی داشته‌اند که به اموری باریک و ظریف ختم می‌شود. ایشان می‌فرمودند من برای خدا دو رکعت نماز نخوانده‌ام و این سخن در نزد ارباب معرفت می‌رساند ایشان به اموری دیگر گره خورده‌اند، این در حالی است که برخی حتی در نماز خود ذکر استغفار را نمی‌آورند تا مردم آنان را گناهکار نپندارند. اگر کسی امام خمینی علیه السلام را در مسافرخانه یا خیابانی می‌دید، ایشان را مانند یک شخص عادی یا کم‌تر از عادی احساس می‌کرد و این نرمی باطن ایشان را می‌رساند.

به هر روی، سخن در نحوه‌ی انس گرفتن با قرآن کریم است که امری تخصصی است و نیاز به استاد دارد. داشتن استاد کارآموزده نقش محوری در انس با قرآن کریم دارد و به دلیل همین اهمیت و جایگاه است که ما آن را در ذیل تفصیل می‌دهیم.

### لزوم صفای باطن و استاد کارآموزده در دانش تفسیر

در تفسیر باید به کشف و فهم مراد گفته‌پرداز رسید. فهم مراد امری متمایز از یافت مفهوم است و این به آن معناست که صرف آگاهی بر علوم ادبی برای تفسیر کافی نیست، بلکه فهم مراد گفته‌پرداز قدسی در گرو داشتن صفای دل و پاکی نفس است. فهم مرادی که باطن است فهم لفظ و مفهوم دانسته می‌شود و تفسیر؛ ورود به نخستین باطن معنای ظاهر است که از آن به «مراد» تعبیر می‌شود. تفسیر، علمی تمام مدرسی نیست و

نیازمند پرداختن به اوصاف باطن و داشتن ملکه‌ی قدسی است. تفسیر دانشگاهی است که مفسران خود را گزینش می‌نمایند. در اجتهاد و استنباط فقهی نیز داشتن ملکه‌ی قدسی شرط لازم است و همان‌طور که فقیه بدون آن به اعوجاج، شذوذ و گمراهی دچار می‌شود مفسر نیز بدون آن به فهم و درک معنای آیات و واژگان قرآن کریم نمی‌رسد. داشتن «ملکه‌ی قدسی» یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌های روش تفسیری ماست که البته از آن در فقه نیز سخن گفته‌ایم.

قرآن کریم دارای حریم و حرمت است و کوچه‌ی معشوقه‌ای است که سر می‌شکند دیوارش. تفسیر باید بر دل بنشیند. قرآن کریم کسی را که به او رجوع دارد می‌شناسد و بر اساس باطن وی با او رفتار می‌نماید. کسی که در باطن ظالم به شمار می‌آید از مراجعه‌ی خود جز خسران و ضرر نمی‌بیند:

﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۱</sup>.

و ستمگران را جز کاستی نمی‌افزاید.

با توجه به این اصل، تفسیر واقعی قرآن کریم را تنها در میان مفسرانی که از عالمان بزرگ و معنوی شیعی بوده‌اند می‌توان دریافت. دانش تفسیر یکی از مهم‌ترین علوم نقلی در میان علوم اسلامی است که مقام و منزلتی بس والا دارد. اگرچه تعریف و تمجید از علم تفسیر، در طول تاریخ اسلام، جنبه‌ی شعاری داشته و لباس عمل نپوشیده و با آن که در این زمینه

زحمت بسیار کشیده شده، کوچک‌ترین گام اساسی برای آن برداشته نشده و هنوز با گذشت قرون بسیاری از عمر اسلام، قرآن کریم غریب و بی‌یاور، مجهول و ناآشنا با فکر آدمی است و جز برداشت‌های لفظی و فکری - که هیچ یک مورد توقع مستقیم قرآن کریم نمی‌باشد - پژوهشی ژرف در دانش تفسیر صورت نگرفته و آنچه در این زمینه گفته شده و می‌گویند، حرف‌ها و پندارهای رشته‌های تخصصی دانشمندان است که به قرآن کریم تحمیل می‌شود. شاید بشر و کارشناسان علوم اسلامی تقصیر چندانی نداشته باشند؛ چون هر علمی به استاد و مربی لایق خود نیازمند است و چون استاد قرآن کریم، حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشند - که قرآن ناطق‌اند - در میان مردم و جامعه محسوس نمی‌باشند، هر کسی از ظن خود سخن می‌گوید و پندار خود را رنگ قرآنی می‌دهد و نتیجه آن می‌شود که این تفاسیر ثمری بیش از الفاظ و عبارات برای آدمی ندارد.

البته، نباید از انصاف گذشت که در میان عالمان شیعه و پیروان مکتب تشیع، اندکی یافت می‌شوند که بر اثر تعالیم والای آن حضرات علیهم‌السلام کم و بیش بر مسیر حق و اندیشه‌ی قرآنی گام برداشته‌اند، و باید از حق نگذشت که بعضی از آنان نیز قدرت علمی و رشته‌ی فکری خود را به میزان دانش و توان خود در این مسیر به کار گرفته‌اند، پس باز روشن می‌شود که چرا جامعه‌ی انسانی و دنیای بشری نتوانسته ندای ملکوتی قرآن کریم را بعد از گذشت قرن‌ها بشنود و آن را پی‌جو باشد؛ چون آنچه سفته و گفته‌اند، جز آن بوده که خداوند متعال در ساختار وحی و لحن قرآنی برای بشر فرستاده است. روشن است آنچه آدمی می‌یابد و یا گم



کرده، طبیعت ساده و پاک فطری است که خدا در نهاد وی قرار داده و چون این نسخه و این گونه افکار دست‌خورده با طبیعت و اندیشه‌ی او سازش ندارد، پیداست که هرگز آن را دنبال نمی‌نماید؛ هم‌چنان که آن را دنبال نکرده است و کسانی که خود را راه‌یافته خوانده‌اند، جز پنداری ناقص و یافته‌ای ناقص‌تر چیزی در میان نداشته‌اند.



در اوج غربت و مهجوریت قرآن کریم، مسوئلیت افراد در برابر قرآن کریم ایجاب می‌کند به این کتاب آسمانی چنگ زنند و به آن تمسک کنند. بهتر است روایت زیر دوباره مورد دقت قرار گیرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إذا التبست الأمور عليكم كقطع الليل المظلم، فعليكم بالقرآن، من جعله أمامه قاده إلى الجنة، ومن جعله خلفه قاده إلى النار، له ظهر و بطن، فظاهره حكم و باطنه علم عميق»<sup>۱</sup>.  
- چون امور بر شما همانند شبی تیره مشتبه گردد و شمارا به اشتباه اندازد، پس به قرآن کریم پناه برید. هر کس قرآن کریم را راهنمای خویش قرار دهد، او را به سوی بهشت هدایت نماید و آن که آن را پشت سر اندازد، به جهنم درآید. برای آن آشکاری و اندرونی است. ظاهر آشکار آن قطع، و درون آن دانشی ژرف است.

دوره‌ی آخر الزمان - نزدیک ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - در روایات آمده است: نگه داشتن آتش در کف دست در آن

۱. متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، ج ۲، بیروت، مؤسسة الرسالة، ص ۲۸۹.

زمان‌ها آسان‌تر از حفظ دین و ایمان است. در آن هنگامه‌ی هول و سختی، آدمی صبح از منزل خود مؤمن خارج می‌شود و شب کافر باز می‌گردد و مردم گروه‌گروه از ایمان خارج می‌شوند. لقمه‌ی پاک و برادر واقعی و مؤمن حقیقی نایاب می‌شود. سخن واعظ بالای منبر از غسل شیرین‌تر است؛ اما در عمل، روباه‌ها در شکمش بازی می‌کنند و از این قبیل نشانه‌ها و گرفتاری‌ها که مرحوم علامه‌ی میرجهانی رحمته‌الله در کتاب «نوائب الدهور» آن را به تفصیل بازگو می‌کند. چنین زمان و دوره‌ای که مشکلات اصلی مردم و جامعه، انحرافات فکری و معضلات عقیدتی آن‌هاست، از مصادیق روشن و نمونه‌های کامل التباس امور و ابتلای فتن است. در چنین شرایط سختی، راه چاره و نجات چیست؟ حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «علیکم بالقرآن». تنها راه نجات، تمسک به قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است که عدل و وجود عینی قرآن می‌باشند، ولی چگونه باید به قرآن کریم تمسک جست؟

نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم راه نجات از فرورفتن در فتنه‌ها را تمسک به قرآن کریم دانسته و فرموده‌اند: «علیکم بالقرآن»، اما چنگ زدن به قرآن کریم چگونه است و به چه معناست؟ آیا حفظ کردن، قرائت و تلاوت قرآن مجید، مطالعه، تحقیق، تدریس، تفسیر، تجوید، صوت، چاپ و نشر قرآن کریم، تمسک به قرآن کریم محسوب می‌شود؟ اگر همه‌ی این امور یا حتی یکی از آن‌ها تمسک به قرآن کریم محسوب می‌شود، پس چرا مسلمین و جوامع اسلامی که همه‌ی این امور را با اهتمام کامل و تشکیلات همه‌جانبه، همانند مسابقات بین‌المللی با حافظان و قاریان کوچک و

بزرگ انجام می‌دهند، هم‌چنان درگیر مشکلات و ابتلاءات بسیار و روزافزونی هستند؟ در کلام نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که شک نیست، اما به یقین باید تمسک به قرآن کریم معنایی فراتر از این مسایل داشته باشد؟! حال پرسش این است که تمسک واقعی به قرآن کریم با چه چیزی محقق می‌شود؟



در پاسخ باید گفت: برای تمسک به این کتاب آسمانی و فهم آن تنها باید به کسی مراجعه داشت که آسمان و زمین و به تعبیر دیگر، همه‌ی هستی و پدیده‌های آن را دیده باشد و نیز قرآن کریم که سند هستی است را مطالعه کرده باشد تا بتواند سند را با تمام هستی تطبیق کند. کسی که بتواند آن را با همه‌ی هستی تطبیق نماید، راه‌های آن و گنج‌های نهفته‌ی درون آن را نیز می‌یابد و چنین کسی است که می‌تواند از دیگران دست‌گیری نماید و نشانی هر راه و گنج پایان آن را شرح دهد و ذهن‌ها را از شایبه خالی کند و به آن هستی برساند. پرواضح است اگر کسی خود به توهم هستی رسیده باشد، نمی‌تواند راهنمای مطمئنی باشد؛ از این‌رو شناخت راهنما و استاد قرآن کریم که حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند بسیار مهم است.

به‌طور کلی اگر بخواهیم ریشه‌ی دوری خود از قرآن کریم را بررسییم، باید بگوییم مشکلات بشر امروزی زائیده و لازمه‌ی غیبت معصوم علیه‌السلام است و تا انسان این مشکل را به نیکی در نیابد نمی‌تواند مسیر سلامت و سعادت خویش را باز یابد. محجوریت و غیبتی که منجر به سختی‌های فراوان در زندگی بشر و سلب راحتی و آرامش از او گردیده است و باید برای رهایی از مشکلات خود، چاره‌جوی رفع محجوریت از قرآن کریم

گردد تا با رفع محجوریت از این تنها کتاب علمی خدا، راه را برای ظهور امام معصوم علیه السلام هموار سازد.

مهجوریت قرآن کریم و دوری جامعه‌ی علمی ما از قرآن، برآمده از این است که ما در زمان غیبت معصوم علیه السلام زندگی می‌کنیم و حاکمیت اسلام از جایگاه اصلی خود منحرف شده است و خلفای جور و سلاطین که مهجوریت قرآن کریم را می‌خواستند، بر مسلمانان چیره شدند تا قرآن کریم مورد استفاده‌ی علمی و عملی قرار نگیرد و تنها در حد قرائت به آن اکتفا شود و این فاجعه‌ی بزرگی است که در جهان اسلام اتفاق افتاده است و مسلمانان که خود را اهل قرآن می‌دانند، اعم از مبشران و اهل تسبیب و سیاست - بعضی مغرضانه و بعضی جاهلانه - چه ظلم‌ها که به قرآن کریم نکردند و بی‌جهت نیست که قرآن کریم شکایت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را از امت اسلامی در رابطه با مهجوریت قرآن کریم و ظلم به آن بیان فرموده است:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ: يَا رَبِّ، إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>۱</sup>.

- پروردگارا، بزرگان من، این قرآن را - با آن که در میانشان است - رها کردند.

رسول خدا در پیشگاه خداوند به شکوه عرض نماید: پروردگارا، امت من این کتاب عظیم؛ قرآن کریم را ترک کرده‌اند. و در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- واز قرآن فرو فرستادیم آن چه را برای گروندگان شروع بهبودی و رحمت است.

بله، در میان گروه‌های مسلمان، شیعیان دوازده امامی، چون بیش از دویست و پنجاه سال معلّم معصوم و اهل بیت نبوّت و طهارت علیهم‌السلام و «من خوطب به» را داشته‌اند که مفسّران واقعی قرآن کریم هستند و آن حضرات علیهم‌السلام خطّ مستقیم دین و قرآن کریم را به آنان آموزش داده و با ارایی‌ی طریق؛ بلکه ایصال الی المطلوب، شیعیان را از اشتباه و خطای در تفسیر قرآن کریم و تحریف معنوی آن حفظ ساخته‌اند و از این جهت به قرآن کریم ظلم نکرده و ان شاء الله نخواهند کرد. اما دیگر گروه‌ها که دستشان از معصوم قطع شد، در رابطه با ظلم به قرآن کریم «بلغوا ما بلغوا» هستند و البته چنین است که ظلم کنندگان به قرآن کریم فقط خود را منحرف و گمراه کرده‌اند:

﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۲</sup>.

- و قرآن کریم ظالمان را جز کاستی نمی‌افزاید.

بر این پایه، هم‌اکنون که زمان غیبت است، برای تمسک درست به قرآن کریم، باید در جست‌وجوی استاد کارآزموده و عالمی ربانی بود که دارای «ملکه‌ی قدسی» به اصطلاح خاص آن باشد. عظمت قرآن کریم چنین استادی را می‌طلبد و چنین کاری از هر کس بر نمی‌آید. اگر

۱. اسراء / ۸۲.

۲. اسراء / ۸۲.

دانشمندی زمین‌شناس باشد، چون همه‌ی جهان را ندیده و فقط در زمین‌شناسی تخصص دارد، بحث‌های زمین‌شناسی را نمی‌تواند از همه‌ی آیات جدا کند و اگر هم تحقیقی نماید، چون موضوعات مختلف به وفور در قرآن کریم وجود دارد، آن شخص بردباری نمی‌کند تا آیات را یک به یک بررسی کند و بعد از جدا کردن آیات مربوط، آن را دسته‌بندی نماید و بعد از دسته‌بندی، به‌روز در آکادمی‌های جهان مطرح سازد و از دانشمندان کمک بطلبد؛ از این‌رو دنبال سند نمی‌رود و همین‌طور است حکایت دانشمندان علوم دیگر. از سوی دیگر، کارشناسان علوم قرآنی و مفسران نیز در مورد تطبیق آیات با موضوعات خارجی بحث نمی‌کنند و شاید بیش از چند موضوع را نشانند و به‌طور کلی مشکل این است که سندخوانان موضوع نمی‌دانند و موضوع‌شناسان، سند در دست ندارند. برای تقریب ذهن می‌توان به مملکتی مثال زد که واضعان قانون آن مشکل و دردی ندارند و دردمندان آن نیز قانون و راه‌کار نمی‌دانند.

برای شناخت قرآن کریم، نخست به استادی ماهر نیاز است که هم نقشه را در دست داشته باشد و هم مکان نقشه را بداند.

روش کار در قرآن کریم نیز مختلف است؛ چون افراد متفاوت اعم از کارگر، کشاورز و روستانشین گرفته تا مهندس، تکنسین، خلبان و فضانورد، همه و همه را در بر می‌گیرد و پاسخ می‌گوید و برتری خود را برای آنان ثابت می‌نماید.

قرآن کریم در جغرافی از زمین‌شناسی صحبت کرده است؛ به‌گونه‌ای که نه روستا و شهر و کوه و جنگل، بلکه قواعد کلی زمین را که زمین روی

آن محورها به جهت جغرافیایی حرکت می‌کند، تشریح می‌نماید. تطبیق این قواعد بر عهده‌ی عالمان و دانشمندان است. در جغرافیای قرآنی از کوه‌ها به عنوان استحکام زمین یاد شده است که نمی‌گذارد زمین و خاک از هم بپاشد. سرعت بادهای جوّ به هزار کیلومتر در ساعت نیز می‌رسد و کوه‌ها نمی‌گذارد این بادهای با چنین شدتی به زمین و سطح پهن آن، که دشت‌های کنار کوه باشد نزدیک شود که اگر چنین نبود، خاکی روی زمین نمی‌ماند. این مطلب را جغرافی‌دانی به ذهن می‌گنجاند که از سطح زمین خارج شده و روی تأثیر آسمان بر زمین مطالعه کرده باشد و نیز هزاران عامل دیگر که در این مختصر نمی‌گنجد را در دست داشته باشد.

قرآن کریم در هر علمی متناسب با آن علم بحث نموده است. در ستاره‌شناسی و عمر آن و حرکت سیارگان و سمت و سوی هر یک و نیز در عمر زمین و هم‌چنین از پزشکی و از بدن و آنچه برای آن نیاز است و این‌که آیا انسان با غذا زنده است یا با اراده یا با هر دو و در علم شیمی از ذات و درون اشیا سخن می‌گوید و در هر دانشی که وارد می‌شود چنان گزاره‌های دقیقی آورده است که انسان متحیر می‌ماند. قرآن کریم همه‌ی هستی را دارای درک و شعور می‌داند که خدای خویش را می‌شناسند و به تسبیح او می‌پردازند:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾<sup>۱</sup>.

- هیچ چیز نیست مگر این‌که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید.

همه چیز دارای عقل و خرد است و ما اسباب درک آن را در اختیار نداریم. از نظر انسان کنونی، اسب و سنگ نیز ریاضی می‌دانند! این حرف‌ها در خیالات ذهن بشر نمی‌گنجد. انسان‌ها نمی‌دانند و غافلند از این‌که همه‌ی اشیا تسبیح می‌کنند و همه چیز را می‌دانند و تسبیحشان را می‌فهمند و این چنین نیست که حیوانات نتوانند علوم اعتباری ما را درک کنند. علم ریاضی یا هندسه یا نوشتن و کتابت که مخلوق دست بشر است، فقط خود بشر آن را می‌فهمد و اگر همین مطالب را نسل حاضر به نسل آینده نیاموزد، همه از بین می‌رود. وقتی فرزندی، زبان باز می‌کند، مفاهیم را به ذهنش می‌گذاریم و در مدرسه نوشتن را به او یاد می‌دهیم و نیز هر روز جامعه و خانواده چیزی به ذهن فرزند می‌گذارد و او این علوم اعتباری را می‌آموزد و فقط هم خود آنان می‌فهمند که چیست؛ مثل رمزی که بی‌سیم‌چی‌ها در عملیات جنگی میان هم رد و بدل می‌کنند و تنها خود آن‌ها مفهومی را درمی‌یابند. علوم اعتباری مثل همان رمزهایی است که انسان‌ها آن را برای تبادل اطلاعات میان یک‌دیگر گذاشته‌اند و با آن با هم سخن می‌گویند و می‌نویسند و غیر از انسان، کسی آن را نمی‌فهمد. و چون به طبقه و نسل بعد می‌گویند، آنان از این الفاظ معنایی را می‌فهمند، وگرنه آن‌ها نیز از این الفاظ چیزی به ذهنشان نمی‌آید.

ما اگر زبان حیوانات را از راه علم روان‌شناسی دنبال کنیم، به «منطق الطیر» دست می‌یابیم و زبان حیوانات را متوجه می‌شویم و در آن صورت است که انسان در می‌یابد حیوانات برای انسان چه حرف‌ها که در دل نهفته ندارند. مورچه دوست دارد با انسان سخن گوید و اشتباهات او را



خاطر نشان شود. قرآن کریم تمامی این مسایل را در خود دارد، ولی تحقیقی علمی بر روی آن انجام نشده و این مرواریدها از دریای بی‌کران قرآن کریم استخراج نشده است. حتی اشیا صحبت می‌کنند، ولی کیست که این سند را دنبال کند و بباید که اشیا چگونه و در کجا سخن می‌گویند و با چه کسی هم‌کلام می‌شوند؟!



عمومیت قرآن کریم به‌گونه‌ای است که نه تنها با دانشمندان سخن می‌گوید، بلکه در سطح پایین با مردم عادی نیز همراه و هم‌کلام می‌شود و برای آنان سخنی تازه می‌آورد. قرآن کریم با کارگر و کارفرما و با فقیر و مسکین به‌گونه‌ای صحبت می‌کند که گویا در متن جامعه با آنان زندگی کرده و بر سر سفره‌ی آنان نشسته و با دردهای آنان هم‌درد بوده است؛ نه این‌که تنها حرف‌های آسمانی داشته باشد و از کارکارگران دنیا چیزی نگوید.

برای فهم قرآن کریم باید دست در دست استاد کارآموده و راه‌آشنا گذاشت که ما از او به عنوان «محبوبی» یاد می‌کنیم. استاد فرزانه‌ای که چگونگی سیر و مشاهده‌ی او را در کتاب‌های «معرفت محبوبی و سلوک محبی»، «محبوبان و محبان» و «محبوب عشق» توضیح داده‌ایم. برای درک کتاب آسمانی قرآن کریم باید از چنین استادی مدد جست و او نیز آیه‌ی مربوط به هر کسی را که رزق و غذای اوست و نیز راه انس با آن را نشان می‌دهد و بعد از آن است که هر فرد و گروهی در پی کار مخصوص خود بر می‌آید و آنان همواره تمامی روند کار خود را با آن استاد هماهنگ می‌نمایند.

جانورشناسی یا حیوان‌شناسی، آیات بسیاری دارد و تنها چنین استادی است که می‌تواند آن را استخراج نماید و آن را به کارگروه‌های ویژه‌ی آن دهد. باید میان جانوران با شعور کامل و آن‌ها که درک متوسطی دارند و جانوران دارای درک پایین تفکیک شود. هم‌چنین باید این مسأله تبیین گردد که چرا برخی حیوانات روی دو پا و بعضی روی چهار پا و عده‌ای نیز روی شکم راه می‌روند. پرنده‌شناسی خود نیازمند بابی جداست. هر پرنده در ارتفاع خاصی پرواز می‌کند که همه با علت و حکمت همراه است؛ هرچند پرنده‌شناسی محدود است و علت ارتفاع پرواز هر دسته از آن‌ها نیاز به استاد کل فی الکل دارد؛ چون او فقط آن نسخه‌خوان سندی است که در سندخوانی خود اشتباه نمی‌کند. او آن کسی است که پرنده‌گان را می‌تواند به گونه‌ای جدا کند که نه آیه‌ای در مورد پرنده‌ها باشد که در آن کتاب ذکر نشده باشد، نه پرنده‌ای باشد که آیه‌ای به آن پرنده تعلق نگرفته باشد. در این صورت می‌شود قرآن کریم را به عنوان کتابی علمی مطرح و روی آن کار کرد، ولی افسوس و هزاران افسوس که این کتاب علمی محجور و در حجاب مانده است.

رفع محجوریت از قرآن کریم با یافتن عالم ربانی است که به صورت محبوبی به داده‌های قرآن کریم راه یافته است و چنین افرادی نیز در هر قرنی یکی یافت می‌شود که بزرگی قرآن کریم را از نزدیک درک کرده و در تمامی علوم به صورت موهوبی صاحب نظر می‌باشند.

در حالی که عالمان قدیم که بسیاری از آنان محبوبی نبوده‌اند با آشنایی با استادی محبوب به علوم اولین و آخرین آشنا می‌شدند و نجوم، طب،

ریاضی، حکمت، جامعه‌شناسی، امور خانواده، قیافه‌شناسی و خلاصه همه‌ی علوم را می‌دانستند. وجود چنین عالمانی نه آن‌که تنها از لحاظ عقلی ممکن باشد بلکه امکان وقوع نیز دارد؛ اگرچه ممکن است از این‌گونه عالمان ربانی هر صد سال یکی به جهان آید و عالم ربانی و ولایی شود. ممکن است در ابتدای کار تعداد این‌گونه افراد فراوان بنماید، ولی بسیاری در میانه‌ی راه ریزش دارند و در پایان کار که فصل پس دادن معلومات است تعداد معدود و محدودی باقی می‌مانند و همان تعداد معدود نیز در هر صد سال یکی امکان بروز در جامعه را می‌یابد. جامعه باید وجود چنین افرادی را عزیز بدارد و هم مردم و هم کارشناسان و مسئولان زمینه را برای بروز و ظهور این افراد بسیار معدود فراهم آورند. مسئولان و متولیان فرهنگ دینی باید خود در جست‌وجو و یافت چنین افرادی باشند و خانه به خانه آنان را تعقیب نمایند تا فردی را بیابند که شرایط یاد شده را دارد و روش کار و تحقیق بر روی قرآن کریم را از او فرا بگیرند.

اگر چنین تحقیقات هدایت شده توسط عالمان ربانی بر روی قرآن کریم سامان یابد و انجام پذیرد، جهادی عظیم در عرصه‌ی دانش شکل می‌گیرد که می‌تواند تمامی دانشمندان دنیا را به سوی خود معطوف نماید. امروزه جهان تشنه‌ی علم است و از مجهولات فراوان خود رنج می‌برد و ما باید به دانشمندان هر علمی تفهیم نماییم که می‌شود پاسخ مجهولات خود را از قرآن کریم گرفت و قرآن کریم می‌تواند جهش بسیار بلندی در دانش آنان ایجاد نماید. متأسفانه هم‌اینک در جهان، ادعا فراوان



است و دانشمندان به تجربه یافته‌اند که نباید عمر خود را برای ادعاهای واهی تلف کنند. هم‌چنین از سوی دیگر، کسانی که توانایی استخراج علوم و رموز قرآن کریم را دارند، بدون در دست داشتن امکانات و توانی که بتوانند مدعای خود را ثابت نمایند و برتری خود را نشان دهند، چیزی نمی‌گویند؛ چون می‌دانند بدون این امکانات، کسی او را یاری نمی‌رساند. اگر دنیا بتواند چنین عالمانی را شناسایی کند و دانشمندان به عالمی رو آورند که می‌دانند این شخص توان حل مشکلات علمی آنان را دارد، در این صورت او می‌تواند جنگ‌ها را به صلح بگرایاند، اسلحه‌ها را به قلم تبدیل نماید و عده‌ای را اثبات و بسیاری را نفی کند. در آن زمان است که جهان به دانشگاهی می‌ماند که کتاب علمی آن قرآن کریم است و می‌تواند پاسخ هر انکارگرایی را به صورت منطقی و مستدل بیان کند و آنان با گرفتن پاسخ خود، به نیکی در می‌یابند که انکار آنان از سر لجاجت و عناد است؛ از این رو یا از عناد خود دست برداشته و علم را اختیار می‌کنند یا مخالفت با علم را پیشه‌ی خود می‌سازند که در این صورت، تنها به خود لطمه وارد می‌سازند.

### امدادهای غیبی و عنایی خداوند

اگر کسی آهنگ گام برداشتن در مسیر دوستی و انس با قرآن کریم داشته باشد، خداوند عنایت و امداد خود را همراه او می‌سازد و وی را به استاد کارآموده‌ی لازم رهنمون می‌شود و نیز برخی فرشتگان یادآور و هشداردهنده را محافظ وی قرار می‌دهد؛ چنان‌که در آیات زیر از این فرشتگان یاد شده است:

﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا، فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا، فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا، إِنَّ إِلَهَكُمْ

لَوَّاحِدٌ، رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾<sup>۱</sup>.

سوگند به صف بستگان که صفی باشکوه بسته‌اند. و به زجرکنندگان

که به سختی زجر می‌کنند. و به تلاوت‌کنندگان آیات الهی که به

قطع، خدای شما یگانه است. پروردگار آسمان‌ها و زمین و آن‌چه

میان آن دو است و پروردگار مشرق‌ها.

فرشتگان الهی کاربردان خداوند در تمامی عوالم، به‌ویژه در ناسوت و دنیا هستند. این آیات نقش برخی فرشتگان را تعیین می‌کند. بعضی آنان را «الصَّافَّاتِ» می‌خواند. آنان صف به صف ایستاده و مسؤول حفظ جان بندگان می‌باشند و نقش محافظ و اسکورت را دارند و به صف بودن آنان، نظمی که در کار دارند و نظم و ترتیبی که به این کار می‌دهند را نشان می‌دهد. گروهی از فرشتگان نقش گروه ضربت را دارند. این فرشتگان به نام «زاجِرَاتِ» خوانده می‌شود. اما «تالِیَاتِ» فرشتگان هشداردهنده هستند که کارها را به افراد یادآوری نموده تا از انجام کاری خاص غفلت یا فراموشی نداشته باشند. خداوند هر بنده‌ای را با فرشتگانی خاص که دارد، به سیر و می‌دارد و به آنان بر اساس عنایات خاص و یا کرداری که آدمیان دارند فرشته‌ای می‌گمارد تا به ایشان نعمت دهد یا نعمتی را بر آنان وارد سازد و کسی که بخواهد به صدق و انصاف با قرآن کریم دوستی نماید مورد عنایت و توجه این فرشتگان قرار می‌گیرد و مسیر درست

دوستی به وی نمایانده می‌شود.

هم‌چنین چنین شخصی مورد عنایت خاص قرآن کریم قرار می‌گیرد و او را در زندگی فردی و نیز اجتماعی رهنمون می‌شود. کسی که با قرآن کریم انس می‌گیرد به جایی می‌رسد که از آن در کوچک‌ترین مسایل زندگی راهنمایی می‌گیرد. چنین فردی به نیکی می‌یابد قرآن کریم او را همانند بهترین دوست و امین خود، در جزئی‌ترین امور، مشاوره‌ی خردمند و کارآگاه است.

### جلوه‌گری آیات الهی

کسی که با صفای باطن و در پرتو هدایت استاد کارآزموده‌ی خود با قرآن کریم انس می‌گیرد حقایق و معانی آیات برای او جلوه‌گری دارد و این آیات نورانی، خود را حتی در عالم خواب یا بیداری به وی می‌نماید و قرآن کریم، خود به تفسیر و معنای خویش می‌پردازد. انیس و مونس قرآن کریم ناگاه به گوش خود قرائت آیه‌ای را می‌شنود یا می‌بیند خود به قرائت آیه یا سوره‌ای مشغول است و چه بسا قرائت و صوت فرشتگان الهی را بشنود، بلکه بالاتر از آن می‌تواند قرائت هر یکی از انبیای الهی و نیز برتر از همه قرائت خداوند را بشنود. از اختلاف قرائت نباید قراءات گوناگونی که برای قرآن کریم رسیده است را به یاد آورد که سیزده قرائت از چهارده روایت آن نامعتبر و غیر قابل اعتناست و اختلاف قراءات ارزش علمی ندارد؛ چرا که قرآن کریم تنها بر یک حرف و یک قرائت نازل شده است اما آنچه ما به آن باور داریم قرائت هر پدیده‌ای از قرآن کریم است از سنگ

گرفته تا خاک، زمین، ماه، خورشید، آسمان و پدیده‌های مثالی و عقلی و نیز مجرد از فرشتگان تا خدای تعالی و نیز اولیا و انبیای بزرگوار او. چنین قرائت‌هایی بدون انس با قرآن کریم قابل دریافت و فهم نمی‌گردد.

قرآن کریم حقیقتی است که قدرت تمثیل دارد و در قیامت نیز جلوه و ظهور می‌یابد. حقیقتی که می‌تواند تجسد، تشکل و تعیین پیدا کند و می‌شود آن را لمس کرد. این گونه است که ممکن است عالمی به حقایق قرآن کریم راه نیابد، اما فردی عادی بتواند با آن انس گیرد و معانی برخی آیات را رؤیت نماید.

برای تشریح به حضور قرآن کریم و رؤیت و وصول و یافت حقیقت آن، توجه به سه امر لازم است: جهان‌بینی، جهان‌یابی و جهانی بودن. جهان‌بینی یا هستی‌بینی، رابطه‌ی فکر و اندیشه‌ی ما با جهان یا شیوه‌ی تفکر آدمی به جهان و هستی است. بین جهان و انسان، اندیشه حاکم است؛ به‌طور مثال، نگاه ما به آتش، اندیشه‌ی ما به آن است و رابطه‌ی ما با آن را بیان می‌کند.

لمس کردن آنچه در اندیشه‌ی ما می‌باشد، جهان‌یابی است؛ مثل لمس آتش که با حضور در محضر آتش، آن را می‌یابیم. پس جهان‌یابی، در محضر جهان بودن است و حضور هستی و موجودات مرتبه‌ای بس برتر از داشتنی‌هاست. جهانی بودن آن است که اندیشه‌ی آدمی حقیقت هستی گردد و انسان هستی مجسم شود و همان بشود که در اندیشه است؛ مانند آتش در ذهن به مرحله‌ای رسد که شخص آتش خارجی شود. اگر کسی خود را هستی و جهان دید و جهانی بودن را در خود مشاهده نمود و خود



را ظهور هستی دید و دید که هستی ظهور او می‌باشد، جهانی است که همراه هستی در ظهور و بروز می‌باشد و می‌توان این سه امر را بیان سیر کمالی آدمی دانست؛ همان‌طور که می‌تواند عناوین و صفات و اصطلاحاتی داشته باشد؛ چنان‌که گفته می‌شود: «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین» که بیانی دیگر نسبت به «جهان دیدن» و «جهان یافتن» و «جهان بودن» می‌باشد یا از آن به «اندیشه»، «حضور» و «وصول» تعبیر می‌شود.

همه‌ی جهان را در خود داشتن و جهان بودن مهم‌ترین مرتبه است؛ زیرا «بودن» مصدر است و معنای ثبوت می‌دهد و جهان بودن، ثابت بودن است.

عصمت به معنای جهان بودن است و معصوم در مرتبه‌ی تمام کمال چنین موقعیتی می‌باشد.

وقتی می‌گوییم: «معصوم ناظم نظم است که عین نظم است؛ نه در کنار نظم» به معنای آن است که معصوم عین حق است و این به خاطر آن است که معصوم، خود «هستی»<sup>۱</sup> است. از این رو امام علی علیه السلام می‌فرماید: «من قرآن ناطق هستم»؛ یعنی من تمام ظهور هستی‌ام. معصوم عین جهان است؛ هر کجای هستی دست گذاشته شود، به عضوی از اعضای معصوم دست نهاده شده است.

آدمی گاهی در اندیشه، زمانی در حضور و وقتی در عینیت و تحقق

۱. این مقوله مقامی است که به زبان و قلم نمی‌آید و آنچه آورده شده است نمودی ناقص از یافته‌های عینی اولیای الهی می‌باشد. باشد تا وصول عینی انس با قرآن کریم و اهل بیت عصمت علیهم السلام کام اهل دل را شیرین و چشم دوستداران حقیقت را روشن سازد.



است؛ پس همان‌طور که آقا امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی»<sup>۱</sup>؛ پیش از آن‌که مرا از دست دهید، پرسش کنید؛ یعنی هستی را از من بیابید و هستی را در من جست‌وجو نمایید.

باید برای کشف هستی به حضور قرآن کریم مشرف شویم که کشف هستی بدون قرآن کریم ممکن نیست و کشف قرآن بدون تشریح به حضور معصوم امکان ندارد و ادراک و وصول به حقایق هستی و موجودات در گرو معرفت به قرآن کریم و حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد.

علم، آگاهی و معرفت به قرآن مجید و حقایق هستی، تنها با دانستن قواعد و کلیات علوم حاصل نمی‌گردد، بلکه باید با صفای باطن و تحصیل معرفت و ایمان عینی نسبت به حقایق هستی بر آن وقوف پیدا کرد، گذشته از آن‌که انس با قرآن کریم حقیقتی برتر از این معانی می‌باشد.

انس با قرآن کریم و آیات الهی در گرو توجه کامل و صفای باطن و رؤیت مشخص آیات الهی است تا جایی که روح و روان آیات ربوبی هم‌چون دست و پای آدمی خود را به‌طور آشکار و گویا نمایان سازد و با مؤمن کامل انس گیرد و برای او خودنمایی کند. آیات الهی با آدمی چنان انس می‌گیرند که به صورت مکالمه‌ی عینی و مشاهده‌ی حضوری و معاینه‌ی ربوبی تحقق می‌یابند و چون رفیق و یار دلبندی در منظر حضور آدمی قرار می‌گیرند.

اگر انسان مؤمن به چنین موقعیتی رسد، قرآن کریم لحظه‌ای او را رها نمی‌سازد و به‌طور دایم در خواب و بیداری و در حیات دنیوی و بعد از

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۰.

ارتحال از ناسوت و برای همیشه و همیشه حقایق خود را بر مؤمن عرضه می‌نماید و او را سیراب می‌سازد تا جایی که مؤمن قرآن می‌خواند و قرآن هم خود را برای مؤمن قرائت می‌کند و زبان موجودات و تمامی هستی می‌گردد و غزل عشق سر می‌دهد.



## نبود خط قرمز در فهم حقایق قرآن کریم

قرآن کریم کتاب معرفت است و معرفت هیچ گاه خط قرمز و منطقه‌ی ممنوعه ندارد. هر کسی به میزان قرب معنوی و دانش علمی خود می‌تواند به این کتاب الهی نزدیک شود و آیه آیه بخواند و به مرتبه‌ای برتر فرا رود؛ چنان‌که در روایت است:

«أبو علي الأشعري، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «يجبىء القرآن يوم القيامة في أحسن منظور إليه صورة فيمترّ بالمسلمين فيقولون: هذا الرجل متّا فيجاوزهم إلى النبيين فيقولون: هو متّا فيجاوزهم إلى الملائكة المقرّبين، فيقولون: هو متّا حتّى ينتهي إلى ربّ العزّة عزّ وجلّ فيقول: يا ربّ، فلان بن فلان أظمّات هواجره وأسهرت ليله في دار الدنيا، وفلان بن فلان لم أظمّأ هواجره ولم أسهر ليله، فيقول تبارك وتعالى: أدخلهم الجنّة على منازلهم فيقوم فيتبعونه، فيقول للمؤمن: اقرأ وارقه. قال: فيقرء ويرقى حتّى يبلغ كلّ رجل منهم منزلة



التی هی له فینزلها»<sup>۱</sup>.

- امام باقر علیه السلام فرمود: قرآن کریم روز قیامت به بهترین صورت بیاید و بر مسلمانان گذر کند، آنان گویند: این مرد از ماست، از آنان عبور کند و حضور پیامبران آید، آنان نیز گویند: این از ماست، از آنان عبور کند و نزد فرشتگان مقرب درآید، آنان هم گویند: این از ماست، تا آن که به ساحت پروردگار عزت و شکوه رسد و عرض دارد: پروردگارا، من فلانی را در روزهای گرم دنیا تشنگی، و شب‌های آن را بیداری داده، و فلانی را نه در روزهای دنیا تشنگی دادم و نه شبش را به بیداری کشاندم، خدای تبارک و تعالی فرماید: آنان را به بهشت داخل گردان و در منازل خود جای ده. قرآن کریم برخیزد و آنان نیز در پی آن روند، و به هر مؤمنی فرماید: قرآن بخوان و بالا برو. امام علیه السلام فرمود: هر یک از آنان قرآن می‌خواند تا هر فردی در منزلی که برای او تقدیر شده است فرود آید.

همان‌طور که در باب توحید مسیر سلوک حتی تا ذات الهی باز است و خداوند برای کسی مانع ننهاده است و شخص به میزان تلاش و وسعت نظر خود قدرت رؤیت می‌یابد.

در انس گرفتن به قرآن کریم و قرب به آن باید توجه داشت قرآن کریم هیمنه دارد و موجودی دارای عقل می‌باشد. همان‌گونه که ما وقتی وارد حرم حضرت معصومه علیه السلام می‌شویم گفته می‌شود در دید آن حضرت قرار

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۱.

داریم و آن را باور می‌کنیم، وقتی در محضر قرآن کریم نیز قرار می‌گیریم، در توجه خاص کتاب خدا قرار داریم، اما کم‌تر کسی می‌تواند این مطلب را در دل و جان خود نهادینه سازد. قرآن کریم موجودی زنده است و ولایت دارد و ولایت آن بسیار سنگین می‌باشد. به قرآن کریم و به کانون ولایت آن با انس می‌شود نزدیک شد. انسان می‌تواند چنان انس با قرآن کریم داشته باشد که حتی در خواب نیز چهره‌ی قرآن کریم را ببیند و با آن هم‌سخن شود. قرآن کریم را باید روی قلب خود قرار داد و آن را بر قلب فشرد. باید آن را در جیب خود گذاشت و همواره آن را همراه خود داشت. باید آن را بویید، جلوی خود گذاشت و به آن نگاه کرد که در این صورت شاید انس با قرآن کریم حاصل شود. این کتاب بسیار حساس است؛ بنابراین انس با آن دیرتر حاصل می‌شود. اگر انس با قرآن کریم نباشد، هرچه از تفسیر گفته شود، ترجمه‌ای بیش نیست - اگر درست باشد - و حقیقت آن رخ نمی‌نماید؛ چرا که این زمین، مرده نمی‌پذیرد، بلکه «زنده» طلب می‌کند؛ همان‌گونه که قرآن کریم خود زنده است.

قرآن کریم بطن‌ها دارد و با دقت و تفکر و انس با قرآن کریم می‌توان به باطن آیات راه یافت. قرآن کریم خدای کلام است و اگر کسی بخواهد به بواطن آن راه یابد و بهترین پاسخ‌ها را برای پرسش‌های خود بیابد، باید تمام قرآن کریم را با داستان‌ها، پندها و اندرزهای آن فرا بگیرد و محافظه‌ی قرآنی کند. البته بهتر است نخست از سوره‌های کوچک شروع نمود. سوره‌های طولانی قرآن کریم در ابتدای آن و سوره‌های کوتاه در پایان آن آمده است و مانند آن است که ابتدای قرآن دریای وسیعی است

و پایان آن جزیره جزیره است. در برخی موارد باید مطالعه بر قرآن کریم را از ابتدا و در بعضی موارد و حالت‌ها از پایان آن شروع نمود. خدای تعالی نخست سوره‌های کوتاه را به مردم رساند و بعد به بحر طویل و سوره‌های بلند رسید. اگر کسی بخواهد حقیقتی را پی‌گیری کند، باید نخست از جزیره‌ها شروع کند، بعد آن را بگشاید تا وارد بحر طویل شود.

قرآن کریم جمع شده‌ی همین دنیا و عوالم دیگر است. اگر کسی بخواهد به بطن قرآن کریم وارد شود و از ادبیات و لفظ خارج گردد و درون قرآن کریم را بنگرد و حق مطلبی که قرآن کریم آن را بیان می‌دارد دریابد، باید بتواند آن را با دنیای کنونی تطبیق دهد. به‌طور نمونه، آن‌جا که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ، هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

آن کتاب دیررس، هیچ تردید تنیدگی‌زا در آن نیست. هدایت‌گر کسانی است که در پرتو الهام، صاحب عنایت و التفات ویژه هستند.

اگر کسی با ادبیات این آیه آشنا شود، چنین می‌یابد که این کلمات برای آنان که از سفره‌ی دنیا برخاسته و تقوا پیشه کرده‌اند، معنایی متفاوت به دست می‌دهد و باید ادبیات را به گونه‌ی دیگری به کار برد. او در این صورت، کتاب خدا را هدایت‌گر خود می‌بیند.

و اگر آیه‌ی شریفه‌ی زیر را مطالعه کند:

﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾<sup>۱۱</sup>.

۱. بقره / ۲.

۱۱. طه / ۱۲.

- پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی.  
 و از واژه‌ها و کلمه‌ها بیرون آید، در می‌یابد که باید کفش خود را درآورد  
 و این آیه‌ی شریفه تنها خطاب به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و مربوط به وادی  
 طوی نیست، بلکه راهی است که او نیز می‌تواند به آن وارد شود. هر کس  
 وادی مقدس را در این عالم یافت، باید کفش‌های خود را درآورد و وادی  
 همه‌جاست. خدای تعالی نیز همه جا هست؛ پس همه جا وادی  
 مقدس است.

اگر کسی به آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿وَكُلُّهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾<sup>۲</sup>.

و سگشان بر آستانه، دو دست خود را دراز کرده.

نزدیک شود و آن را از قالب واژه‌ها به عالم روح و جسم بیاورد،  
 می‌یابد که او سگ گله‌ای می‌شود که دستان خود را باز کرده و سر خود را  
 وسط دستان خود گذارده است. در این صورت، همان‌طور که به واژه‌های  
 این آیه‌ی شریفه نمی‌توان بدون وضوی ظاهری دست زد، به سگ بیرونی  
 نیز بدون وضوی ظاهر و باطن دست نمی‌زند؛ همان‌طور که اگر کسی به  
 سگ بیرونی دست مرطوب زند، آلوده و نجس می‌شود و باید دست خود  
 را آب کشد. اگر وضوی باطنی نباشد، طهارت باطنی نیست و باطن آلوده  
 نمی‌تواند وادی‌های مقدس را ببیند، وگرنه باید کفش‌های خود را درآورد  
 و قدم‌ها را آهسته به زمین گذاشت. همه جا وادی مقدس است.

از امور مستحب این است که انسان دایم با وضو باشد. علت استحباب  
 نیز ناآگاهی انسان است. اگر انسان به یقین برسد که خداوند همه جا

هست، خود طهارت ظاهر را هر چند مستحب نباشد رعایت می‌کند و آن را مانند امور واجب بر خود الزامی می‌شمرد. همان‌طور که لازم است آدمی برای بقا، هر روز غذا بخورد یا هر لحظه به تنفس نیاز دارد وگرنه نظام بدن وی به هم می‌ریزد، به همین صورت باید به این معنا رسید که اگر کسی وضو و طهارت نداشته باشد، نظام روحی و جسمی وی به هم می‌خورد. نباید مانند کودکی بود که به سبب ضعف عقل، تکلیفی برای او نیست، نه وضو تکلیف اوست و نه خواندن و احترام قرآن را نگاه داشتن. کسی که از جهت اندام بزرگ می‌شود، باید از لحاظ عقل نیز رشد کند و از کودکی بیرون آید تا ببیند که تکلیف هست و آنچه در آسمان و زمین بیرون ریخته شده از واژه‌های قرآنی است. زمانی که واژه‌های قرآن کریم مصداق داده شود، به آسمان و زمین تبدیل می‌شود و قرآن کریم نقشه‌ای است که بنای دنیا و عوالم دیگر منطبق با آن ساخته شده است و ظرف تکلیف، بعد از علم، طهارت خود را می‌طلبد.

همه چیز در قرآن کریم هست و عالم دنیا و آخرت در قالب واژه‌ها و الفاظ قرآنی است. واژه‌هایی که دارای معناست و خداوند متعال حتی تا مقام واژه‌ها و الفاظ، بلکه به پایین‌تر از آن نزول یافته است.

قرآن کریم کتاب واژه‌ها و سخنهاست. بهترین زبان، زبان عربی است و بهترین نوشته، قرآن کریم است. اگر ظرایف نزول الهی که خدای نازل شده و به این‌گونه صورت یافته است تماشا شود، مغز انسان توان کشش حساب‌های ریز آن را نخواهد داشت. برای نمونه، حروف قرآن کریم و واژه‌های آن در این‌که چند بار در این کتاب الهی آمده دارای آمار ریاضی خاصی است و هندسه‌ی خود را دارد و هر کدام از حروف نیز با شش

حرکت فتحه، کسره، ضمه و صداهاى کشیده و نیز با تنوین از لحاظ معنا و مفهوم با هم تفاوت دارد.

همه چیز در قرآن کریم یافت می‌شود، حتی قمار، کفر، دینار، درهم، موسیقی و رقص و حتی دانش‌های این امور نیز در این تنها کتاب علمى خدا وجود دارد.

ورود به قرآن کریم هم‌چون کار در آزمایش‌گاه است و به وسیله و ابزار نیاز دارد. همه‌ی واژه‌های قرآن کریم دارای گُذ و شماره است و از آن می‌توان دانش‌های بسیاری به دست آورد.

خداوند در قرآن کریم به صورت‌های مختلف سخن گفته است. قرآن کریم نازل شده از حقیقتی بس بزرگ است و آن حقیقت بزرگ در ظرف‌های کوچک و ذهن‌های انسان‌های دنیایی نمی‌گنجد، به همین خاطر، گاهی آن حقیقت به حدی کوچک شده است تا بتواند در ذهن‌ها جا بگیرد.

بیش‌تر مثال‌های قرآنی با آن‌که از حقایقى مانند دنیا، باغ، جوی آب و عسل و درخت بهره می‌گیرد و بیش‌تر توصیف بهشت و جهنم و مسایلی مانند آن است، مسایل بلند معرفتى است، ولى در بعضى امور چون نمى‌شد حقیقت را تنزل داد، با کلماتى مانند: «لو یمکن»، «کان»، «شاء»، «ان شاء» و مشابه آن سخن گفته است و این شایدها حقایقى است که اگر انسان در مورد آن فکر کند و آن را دنبال نماید به نتایجى مى‌رسد؛ چون حقایقى پشت چنین واژگانی است که برای دست‌یابی به آن باید تحقیق و مطالعه‌ی دقیق و مستمر داشت. به‌طور نمونه، در آیه‌ی شریفه‌ی:



﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۱</sup>.

- اگر در آن دو، جز خدا خدایانی وجود داشت به قطع تباه می شدند.

«لو» از امور حتمی است و در آسمان و زمین آله‌ها هست و به همین خاطر است که در آن فساد ایجاد می شود. علت بی بارانی، خشک سالی و زلزله‌ها همان فخر فروشی، استکبار و خدایگان پنداشتن خود توسط عده‌ای است. وقتی نماز و خشوع کم شود، فساد و تباهی ایجاد می گردد. متکلمان می گویند این گونه مشکلات از خدا نیست و طبیعت گرایان نیز آن را به طبیعت نسبت می دهند و هر دو هم درست می گویند. زلزله و خشک سالی از طبیعت است و طبیعت به دست انسان است. پس طبیعت به واسطه‌ی انسان رو به خرابی می نهد و تخریب و فساد آن نیز به خاطر آله شدن عده‌ای از انسان‌هاست.

غرض این که باید با قرآن کریم انس گرفت و با آن همراه شد تا به معانی آن آگاهی یافت. قرآن کریم با واژگانی با ما سخن گفته که مستعمل و متعارف است، نه مهمل، از این رو ظاهر آن، هم معنادار است و هم حجت. کلام مهمل آن است که شنونده معنایی از آن متوجه نشود. قرآن کریم قابل فهم است و مهمل نیست؛ چرا که زمانی که قرآن کریم نازل شد، حتی عرب‌های بادیه نشین و بردگان آن را می فهمیدند؛ پس قرآن کریم با کلام مستعمل و متعارف وارد بازار دنیا شده است، نه با کلام مهمل و از این جا می شود، ظاهر آن را حجت دانست.

۱. انبیاء / ۲۲.



قرآن کریم زمانی که با مردم سخن می‌گوید، سخن آن ظاهر و معلوم است و زمانی که با رمز؛ مانند حروف مقطعه صحبت می‌کند، مردم باید پی کشف رمز آن بروند. این رمزها نیز از درون قرآن کریم باز و کشف می‌شود. این امر باعث نمی‌شود ظاهر قرآن کریم و مردمی بودن و عرفی بودن آن خدشه‌دار شود. رمز، کلام مهمل نیست؛ چرا که راه کشف آن در درون همان کلام گذاشته شده است.

قرآن کریم کلام ناطق و دین‌گویاست. قرآن کریم تکلم دارد و مخاطب آن تمام مردم، حتی تمام ذرات عالم است؛ اما این که این سخن را کسی نمی‌شنود یا کسی را گوش نمی‌دهد، ضرری به تکلم و گویایی قرآن کریم، دین و کلام وارد نمی‌آورد. قرآن کریم ناطق و گویاست و به همه چیز نیز ناطق است و خط قرمزی نمی‌شناسد و ترس و پروایی در آن نیست تا بخواهد نگوید.

دین نیز همین‌طور است. دین با سخن رسا برای همه سخن گفته است و این که عده‌ای نمی‌شنوند و می‌گویند دین صامت است، این امر از سخن نگفتن دین ناشی نمی‌شود؛ چون دین سخن گفته است و آن‌ها هستند که نمی‌شنوند. دین سخن خود را در تمام گسترانیده است، ولی کسی آن را صامت می‌داند که سخن آن را نمی‌شنود. همانند دانش‌آموزانی که در گذشته تست هوش و سنجش بینایی و شنوایی نداشتند و برخی از آنان به همین سبب از درس عقب می‌ماندند؛ در حالی که آموزگار با سخن رسا و با نوشته‌ای روشن آن درس را برای همه بیان می‌کرد.

## عقل‌ورزی بر آیات قرآن کریم

در روش انس با قرآن کریم، بعد از قرائت و راهنمایی گرفتن از استاد کارآموزده، زمینه برای تفسیر تحقیقی قرآن کریم و بهره بردن از مواهب و عطایای این کتاب آسمانی در پرتو عقل‌ورزی و تلاش علمی بر آیات آن فراهم می‌شود. برای استفاده‌ی تحقیقی از علوم و راه‌یابی به معانی قرآن کریم، فرد افزون بر توان انس و صفای باطن، باید بر پیش‌فرض‌های علمی لازم آگاهی و در آن تبحر داشته باشد تا در هنگام استفاده از قرآن مجید به بی‌راهه نرود.

برای استفاده‌ی تحقیقی از قرآن کریم، نخست باید «سند» آن را به دست آورد. بعد از آن، قرائت‌های مختلف قرآن کریم و ریشه‌ی آن را یافت و بعد از اثبات چگونگی قرائت، این مطلب باید بررسی شود که کدام قرائت بهتر است و در اخذ قرائت چه راهی را باید طی نمود تا به‌طور دقیق و صحیح، ارتباط قرآن کریم با مبدء وحی و رسالت تصحیح شود و کلام نبوی در جهت سند، ارسال نداشته باشد؛ گویی محقق، خود از زبان مبارک رسول خدا ﷺ قرآن کریم را می‌شنود.

امور یاد شده تمامی در جهت مقتضی است و در جهت رفع مانع نیز باید بحث «تحریف» پی‌گیری شود و مشکلات اساسی آن برطرف گردد تا قرآن کریم در دید یک محقق به‌طور ماهوی و شکلی مصون از توهم باشد و دلایل تحریف‌ناپذیری آن اثبات گردد.

بعد از بررسی سندی باید قرائت قرآن کریم در جهت عبارت و تجوید



را پی گرفت که خود دانشی پردامنه است. اگرچه این علم در جهت استفاده از معانی قرآن کریم تأثیر چندانی ندارد و تنها برای صحت قرائت و نحوه‌ی صحیح تلفظ کاربرد دارد. به صحت نحوه‌ی قرائت و تجوید قرآن کریم، از حضرات معصومین علیهم‌السلام سفارش‌هایی رسیده است که نشان می‌دهد این موضوع اهمیت داشته است؛ هرچند در بعضی موارد، ربط معنوی می‌یابد و اهمال در آن علت دگرگونی معنا می‌گردد. البته مقدار لازم آن واجب است که گاهی عدم رعایت آن باعث فساد قرائت و بطلان نماز و تغییر معنا می‌شود و مقدار فراوان دیگر این علم جهت استحبابی و استحسانی دارد و بیش‌تر از این مقدار، جهت فنی و علمی دارد که بیش‌تر از جهت هنری باید به آن نگاه کرد و بر آن نظر داشت، تا جهات مفهومی و معنوی آن؛ چرا که بحث‌هایی در این زمینه یافت می‌شود که گذشته از آن که زاید و بی‌اساس است، انحرافی و زیان‌بار می‌باشد.

موضوع سوم، جهات ادبی قرآن کریم است که خود دارای زمینه‌های مختلف و علوم متعددی است که از حیث فهم ماده، هیأت و تراکیب آن نقش دارد و عبارت است از: «دانش صرف»، «علم نحو» و «واژه‌شناسی». قرآن کریم از حیث ماده و ریشه‌ی کلمات که نه به بسیط بودن کلمات از حیث هیأت نظر دارد که موضوع صرف است و نه کاری به تراکیب کلمات دارد آن‌گونه که در نحو است، و تنها واژه‌های قرآنی را از جهت تجزیه و شناخت ماده و ریشه و اصل کلمات با رابطه‌ی هیأت مختلف آن مورد دقت قرار می‌دهد و «علم اشتقاق» نام دارد که از مبادی بسیار ضروری و مورد اهتمام در بهره بردن از قرآن کریم است و پیش از این به دلیل اهمیتی

که این دانش در فهم معنای واژگان قرآن کریم دارد، از آن نام بردیم. این دانش در جهت ارتقای فرهنگ ادبی یک زبان نقش عمده دارد و با آن که در آموزش متأخر از صرف و نحو است، ولی در رتبه و شرافت مقدم بر آن دو می‌باشد. متأسفانه، حوزه‌ها توجه چندانی به این علم ندارند و همین امر موجب انحطاط و اهمال ادبی نسبت به معانی تطابقی کلمات گردیده است که باید در جهت رفع این کمبود، کوشش لازم به عمل آید.

بعد از آن «علم لغت» است که معانی مورد استعمال کلمات را بیان می‌کند، نه ریشه‌ی وضع آن را که در علم اشتقاق مورد بحث قرار می‌گیرد. اگرچه رابطه‌ی تنگاتنگی میان لغت‌شناسی و اشتقاق وجود دارد و در واقع علم اشتقاق بررسی علمی - اجتهادی ماده‌ی کلمات و لغت‌شناسی است و کاری به موارد استعمال و کاربرد واژگان ندارد، برخلاف علم لغت و معناشناسی که بیش‌تر موارد استعمال را مورد توجه قرار می‌دهد تا دلالت‌های مطابقی - حقیقی.

چهار دانش یاد شده (صرف، نحو، اشتقاق و لغت) که درباره‌ی ماده‌ی کلمات و صورت (تجزیه و ترکیب کلمات) است، در شناخت و فهم قرآن کریم تأثیر بسزایی دارد و طی طریق علمی بدون آن میسر نمی‌باشد؛ هر چند همین علوم را باید از قرآن کریم به دست آورد، نه آن که قرآن کریم را بر اساس ادبیات رایج معنا نمود.

افزون بر موارد یاد شده، در جهت شناخت فصاحت و بلاغت قرآن کریم، علوم متعددی مورد توجه قرار می‌گیرد که در اینجا اهم آن را به عنوان «فصاحت و بلاغت» تحت علمی کلی و مرکب بیان می‌کنیم و آن سه علم معانی، بیان و بدیع است. این علوم، قرآن کریم را از حیث لطافت

و دقت معانی و ظرافت علمی، هنری، معنوی و عرفانی آن مورد بحث قرار می‌دهد و اعجاز ربوبی و پنهانی‌های ادبی را با پنجه‌های قوی اندیشه به قدر توان ظاهر می‌سازد که البته معانی، بیان و بدیع اگرچه هر یک مستقل و جداگانه است، در عین حال، جهت واحدی را دنبال می‌کند.

تمامی این علوم و علوم پیشینی را که بیان شد، می‌توان جزو علوم ادبی قرار داد و ادبیات را به یک بیان، علم شمولی به حساب آورد؛ به طوری که از جمله‌شناسی خشک و ترکیب‌سازی لفظی به در آید که در این صورت می‌توان معانی را در لابه‌لای جملات و الفاظ با اندیشه‌های بلند معنوی نمایان دید.

بعد از دانش‌های یاد شده باید «علم ترجمه» و برگردان معانی قرآن کریم به زبان‌های دیگر، به‌ویژه فارسی را مورد اهتمام قرار داد. ترجمه و برگردان معنای قرآن کریم بسیار مشکل و قابل اهمیت خاص است که جز از اهل فضل که در علوم گذشته مهارت کامل داشته باشند و صاحب ذوق و سلیقه‌ی سرشار باشند، بر نمی‌آید؛ هرچند امروزه بازار ترجمه بسیار رایج شده است و هر کس متاعی می‌آورد.

ترجمه‌ی قرآن کریم و برگردان آن به تمامی زبان‌های زنده‌ی دنیا؛ به‌خصوص فارسی، از کارهای مهم قرآنی است؛ اگرچه باید با کمال صراحت گفت: متأسفانه، در این زمینه کار چندانی انجام نشده و در میان مسلمانان - چه شیعه و چه اهل سنت - چیزی جز کارهای جزئی صورت نگرفته و خامی کار آنان باعث زیانی سنگین در فهم قرآن کریم به زبان‌های دیگر و مانعی برای تشویق و راه‌یابی همگان به ساحت قدسی آن بوده

است و فاجعه‌ای است که نشان می‌دهد بعد از گذشت بیش از هزار و چند صد سال از عمر قرآن کریم، کار کاملی در این جهت در بساط نیست؛ هر چند در میان عالمان و اهل فضل و کمال، برخی دست به این کار زده‌اند و ترجمه‌هایی روان وجود دارد، اما قابل استفاده و فهم برای همگان نیست و جوامع اسلامی هر یک نیازمند به ترجمه‌ای همه‌جانبه و کامل است. در جهت رفع این کمبود، باید گفت: گذشته از آن که چنین ترجمه‌هایی تمام و کافی نیست، برای تحقق این هدف جز کار گروهی، آن هم از افراد بسیار بزرگ و توانا در فضل و کمال، راه دیگری وجود ندارد. باشد تا بزرگان اسلام در فکر رفع کلی این نیاز جهانی برای تمام مسلمین جهان باشند و قرآن کریم را به‌طور کامل و خوانا به تمامی زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه و برگردان کنند. به امید آن روز.

تفسیر در مرحله‌ای بعد از ترجمه قرار دارد. ترجمه از عهده‌ی هر کسی که واجد شرایط عام علمی آن باشد ساخته است، ولی تفسیر کار هر کس نیست، مگر کسی که به‌طور صحیح و کامل، استادی این امر را دارا باشد و تمامی برداشت‌ها و استفاده‌های خود را از ورای ترجمه و معانی اصطلاحی به حضرات معصومین علیهم‌السلام منسوب کند. در غیر این صورت، گذشته از آن که برداشت او اثر صحیحی ندارد و قابل ارزش علمی و شرعی نیست، گناهی است بس بزرگ که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن گناه بزرگ را در بیانی متواتر - که شاید تنها تواتر تمام در حدیث باشد - بیان فرموده‌اند



که: «من فسّر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار»<sup>۱</sup>؛ هر کس قرآن را از پیش خود معنا کند و تفسیر به رأی داشته باشد، روز قیامت نشیمنگاهش انباشته از آتش می‌گردد.

تفسیر به طور کلی به دو شیوه‌ی روایی و عقلی است. در تفسیر روایی احادیثی که از حضرات معصومان علیهم‌السلام رسیده است مورد استناد قرار می‌گیرد و با عنایت ربوبی و ارتباط معنوی با معصوم، بهره‌های کافی از قرآن کریم برده می‌شود. این شیوه‌ی تفسیری با تمام اهمیت و عظمت، وصف ظواهر آیات الهی است و در مقابل تأویل است که بیان باطن آیات قرآن مجید است. روش یاد شده راهی است درون دینی و در این صورت، قرآن کریم همان کتابی است که سنت بیان می‌کند و سنت لباس قرآن کریم قرار می‌گیرد و بهره‌گیری از قرآن کریم، در چهره‌ی عصمت، سلامت استفاده از آن را تأمین می‌کند.

روش دوم که طریق عقلی است، هر اندیشمندی برداشت خود را از آیات قرآن کریم ارائه می‌دهد که می‌شود صایب یا نادرست باشد. نادرستی در این روش گاه به جایی می‌رسد که جهت الحادی و التقاطی به خود می‌گیرد.

شیعه باید درس، بحث و تحقیق در قرآن کریم را رأس دروس خود قرار دهد. البته، این کار تنها نباید به تجزیه و ترکیب آیات و یا منبر و داستان‌سرایی به سبک فعلی باشد؛ زیرا این گونه برخورد با قرآن کریم در

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۴.



شأن این کتاب عظیم الهی نمی‌باشد، بلکه محافل علمی باید قرآن کریم را در طرح‌های تخصصی و موضوعی مورد مطالعه قرار دهند و تحقیق بر هر آیه از قرآن کریم را به دانشمند و عالمی واگذار نمایند حتی اگر متخصص آن مسلمان نباشد و آیات مربوط به هر دانشی اعم از فیزیک، شیمی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، بهداشت، نقاشی، آفرینش آدمی، موسیقی و دیگر دانش‌ها را به کارشناسان خبره‌ی آن ارجاع دهند تا آن را مورد تحقیق و بررسی قرار دهند.

کارشناسان یاد شده برای مطالعه بر هر آیه باید بتوانند با آن آیه انس بگیرند و با آن زندگی کنند و آن آیه را با تمام حواس خود حس نمایند تا باطن آن آیات نیز برای آنان کشف شود.

برای مثال، از طریق قرآن کریم می‌توان اصول و قواعد علم سیاست و نیز اخبار غیبی و اطلاعات سری و حتی مسایل مربوط به هوافضا را به دست آورد.

برای نمونه، آیه‌ی زیر یکی از اصول سیاست را بیان می‌دارد:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ، لِيُجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- به کسانی که گرویده‌اند بگو تا از کسانی که به روزهای محدود خدا امید ندارند اثربری کنند تا خدا هر بزرگی را به سبب آن چه کسب کرده‌اند به مجازات رساند.

۱. جاویه / ۱۴.

کسی که با نگاه سیاسی به مطالعه‌ی قرآن کریم بپردازد می‌تواند اصول استراتژیک دنیای سیاست را به دست آورد. این آیه یکی از این اصول را بیان می‌دارد و آن این که گاه برای حفظ روحیه و توان خود باید از برخورد فیزیکی با دشمن دوری نمود و او را به خداوند واگذار کرد. این آیه به مؤمنان می‌فرماید شما بدخواهان خود را ببخشید و مکافات آنان را به ما بسپارید. این امر باعث حفظ توان مسلمین و دوری از تجزیه و تحقیر آنان می‌شود. البته باید موارد گذشت و برخورد را به دست آورد و آن را سنجید و چنین نیست که همیشه باید با دشمن و بدخواه خود درگیر بود و با او با سختی برخورد کرد. اصول سیاسی قرآن کریم بر سه بخش سیاست‌های قدرتی، درایتی و شطرنجی است. اگر کسی این اصول را از قرآن کریم استخراج نماید یکی از قدرتمندترین، بادرایت‌ترین و در عین حال خطرناک‌ترین تئوریسین‌ها در دنیای سیاست می‌گردد و می‌تواند تمامی رقیبان سیاسی خود را ضربه فنی کند، از این رو نمی‌توان آیاتی را که به تبیین اصول سیاسی می‌پردازد عمومی نمود و باید دست‌کم بخشی از آن را از مگوهای دینی دانست که تنها سینه به سینه به افراد شایسته و اهل آن منتقل می‌گردد. ما برخی از اصول سیاسی استنباط شده از قرآن کریم را در کتاب «شهرآیین سیاست» آورده‌ایم.

یکی دیگر از علوم قابل استفاده از متن قرآن کریم دانش تفأل است که پیش‌بینی حوادث مربوط به فرد یا جامعه را به دست می‌دهد. محققان که به مقام دوستی با قرآن کریم نایل می‌آید، گاه از این کتاب آسمانی موهبت‌هایی علمی می‌گیرد که «دانش تفأل» نمونه‌ای از آن است. چنین

کسی اگر قرآن کریم را به نیت تَفأل بگشاید و برای نمونه بخواهد آینده‌ی سیاسی کشوری را پیش‌بینی نماید و بخواهد از قرآن کریم در این زمینه خبر بگیرد و آیات زیر بیاید، بر بسیاری از امور پنهان آگاهی می‌یابد و آینده برای وی بر اساس این دو آیه، همانند روز روشن می‌شود:

﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾<sup>۱</sup>.

هیچ آیه‌ای را دگرگون نمی‌کنیم یا جا نمی‌گذاریم که بهتر از آن یا همانندش را می‌آوریم. مگر نمی‌دانی که خداوند بر هر چیزی بسیار تواناست. مگر نمی‌دانید چنین است که خداوند، حاکمیت آسمان‌ها و زمین برایش هست و برای شما، از غیر خدا، هیچ سرپرست و یآوری نیست.

برخی از نشانه‌ها مانند تکرار دوباره‌ی ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ﴾ در صدر آیه، قرار گرفتن ﴿مَا نَنْسَخُ﴾ در کنار ﴿نُنسِهَا﴾ و آمدن ﴿بِخَيْرٍ﴾ در کنار ﴿مِثْلَهَا﴾ شش فرازی است که با حساب تعداد نقطه‌ها، حروف، کلمات و با شماره‌ی حرکات زیر و زبر و مقایسه‌ی تکرار صدر با ذیل آیه، مطالب بسیار کارگشایی نسبت به کارها، افراد و زمان به دست می‌آید. قرآن کریم شناسنامه‌ی هستی است و هر کسی می‌تواند سرگذشت خود را با دانش «تفأل» از آن استخراج نماید و هم گذشته‌ی خود را در آن ببیند و هم آینده‌ی خویش را از آن بخواند.

۱. بقره / ۱۰۶ - ۱۰۷.

نمونه‌ی دیگری از آیات تفأل، آیه‌ی شریفه‌ی زیر است که از امام حسین علیه السلام و یاران کربلایی ایشان می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝۱﴾.

- آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان موهبت و دهش نعمت داشت. از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و از کسانی که آنان را رهنمود دادیم و برگزیدیم و هرگاه آیات خدای فراخ رحمت ورز بر ایشان به تدریج خوانده می‌شد بدون هیچ‌گونه منیتی (سجده‌کنان) و گریان به خاک می‌افتادند.

با علوم غریبه می‌توان نام تمامی یاران امام حسین علیه السلام که در کربلا حاضر بودند را از این آیه استخراج کرد.

این گونه است که می‌گوییم نحوه‌ی ساختار و چیدمان قرآن کریم معجزه است و از هنرمندی‌های خداوند می‌باشد. البته غیر از رطب و یابس، چیزهایی در علم خداوند هست که آن را بدون کتاب به برخی از بندگان برگزیده‌ی خویش می‌دهد.

در مثالی دیگر، می‌توان فهرست دشمنان آخر زمانی دین اسلام را از این آیه به دست آورد:

﴿ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا ۱﴾

- آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به‌جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به‌زودی سزای شر بودن خود را خواهند دید.



این آیه از دشمنان اسلام می‌گوید. دشمنانی که می‌تواند بنی‌امیه، بنی‌عباس یا دیگران باشند، اما دشمنان دیگر چه کسانی هستند؟ با حساب ابجد و برخی از علوم غریبه می‌توان فهرست تمامی دشمنان آخر زمانی اسلام را با خصوصیات که دارند از این آیه و چند آیه‌ی بعد استخراج کرد و برای هر یک، پلاکی خاص منظور نمود. روشن است چنین کاری از صرف و نحو و ادبیات عرب یا کتاب‌های تفسیری بر نمی‌آید. هم‌چنین از این آیات، می‌توان دوستان خداوند را نیز شناخت. آیاتی که دوستان خدا را معرفی می‌نماید و ویژگی‌های آنان را می‌گوید چنین است:

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا، جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا، لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا. تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا. وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِالْأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ۲﴾

۱. مریم / ۵۹.

۲. مریم / ۶۰ - ۶۴.

مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند که آنان به بهشت درمی آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت. باغ‌های جاودانی که فراخ رحمت‌ورز به بندگانش به پنهانی وعده داده است. در حقیقت وعده‌ی او انجام شدنی است. در آن جاسخنی بی‌هدف و دور از فایده که خوشایندی در آن لحاظ نشود، نمی‌شنوند جز درود و روزی‌اشان صبح و شام در آن جاست. این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که دارای الهام و التفات باشند به میراث می‌دهیم. و جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آن چه پیش روی ما و آن چه پشت سر ما و آن چه میان این دو است به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز از گذشته غفلت ندارد.

آیه‌ی آخر که آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی مریم است، این سند را می‌بندد. دانش تَفَال شعبه‌ای از دانش‌های قرآنی است که قدرت پیش‌بینی کارها و دورنگری در آن را با توجه به آیات و سوره‌های قرآن کریم به دست می‌دهد؛ برخلاف علم استخاره که به دست آوردن آگاهی کلی، نه جزئی و موردی، نسبت به آینده‌ی نزدیک می‌باشد، ولی ترسیم علل، اسباب، خصوصیت‌ها و آثار امور را به‌طور مشخص و دقیق در تیررس اذهان آدمی قرار نمی‌دهد، مگر در بعضی موارد آن هم نسبت به صاحبان استخاره و اولیای الهی که در این زمینه وامدار باطن خویش و صفای نفس و انسی که با قرآن کریم دارند هستند. این دانش تَفَال است که می‌تواند جزئی‌نگر باشد و به صورت موردی از آینده‌های دور و نزدیک نسبت به هر امری به صورت خرد و کلان خبر دهد و زمینه‌ی شناخت آن و تصرف

در راستای متفاوت علل، اسباب و خصوصیت‌ها و آثار آن را فراهم آورد که چنین علمی تنها در تیررس خصیصان از راه‌یافتگان به بارگاه عظیم و رفیع قرآن کریم می‌باشد. باید از این دانش در فرصتی مناسب و در جای خود سخن گفت که متأسفانه هنوز مجال و فرصت آن پیش نیامده است.



از دیگر دانش‌های وابسته به قرآن کریم که نعمتی باطنی دانسته می‌شود و دانشی دهشی است که قرآن کریم آن را به برخی از دوستان خود عنایت می‌نماید «دانش استخاره» است. این دانش همانند دانش تعبیر خواب و علم اسمای الهی از علوم موهوبی و مرتبط با غیب عالم است که ایمان به آن ایمان به غیب و باطن جهان دانسته می‌شود.

استخاره‌ی قرآن کریم در صورتی که توسط اهل آن گرفته شود، در مسایل کلان است که می‌تواند اعجاز خود را نشان دهد، نه در مسایلی بسیار جزئی و کم‌اهمیت افرادی بسیار ضعیف که قدرت گرفتن کوچک‌ترین تصمیمی را برای خود ندارند و به سستی و پوچی اراده دچار شده‌اند. افرادی که بیش از آن که به آخرت و سعادت خود بیندیشند به منافع محدود و بسیار جزئی خود می‌اندیشند و به اصالت سود و بهره‌بری اعتقاد دارند و چیزی جز عافیت و لذت را نمی‌طلبند. متأسفانه، قرآن کریم و انواع استفاده و بهره‌بری از آن، مورد بی‌مهری بزرگان و مسؤولان قرار گرفته و این کتاب آسمانی که باید جایگاه خود را در تصمیم‌گیری‌های کلان نشان دهد، به دست افرادی می‌افتد که در مسایلی بسیار کوچک که چندان جایی برای استخاره نیست مورد استفاده قرار

می‌گیرد و در مثل، این برخوردار با قرآن کریم مانند آن است که دانشمندی کم‌نظیر را معلم شاگردان سال اول ابتدایی قرار دهیم که هر چند می‌تواند شاگردانی خوب را پرورش دهد، ولی این کار، اتلاف دانش و نیروی دانشمندی کم‌نظیر و بی‌مهری به وی است.

دانش استخاره از دانش‌های بسیار سنگین و از اسرار ولایت است. این دانش از امور عنایی است، نه درایی، و فرایند استخاره به عنایت حضرت حق شکل می‌پذیرد، نه به درایت عقل. البته عقل با درایت خویش، حجیت، حقانیت و ارزش صدق آن را درمی‌یابد. ایمان به استخاره با قرآن کریم به معنای ایمان به عنایت و توجه حق تعالی است.

این علم مانند هر علم دیگری چنانچه حقیقی باشد، از دانش‌های ایجاد و انشایی به شمار می‌رود. علم حقیقی هیچ‌گاه از اخبار و مدد گرفتن از حافظه به دست نمی‌آید. استخاره با آن که برای نوع افراد مفهوم روشنی دارد، مصداق آن به‌درستی تبیین نگردیده است. دانش استخاره همانند دیگر دانش‌های اعطایی است که استخاره‌گیرنده باید ملکه‌ای قدسی را داشته باشد تا بتواند به استنباط مفاهیم و محتوای آن بپردازد؛ همان‌طور که فقیه نیز افزوده بر دانش‌های ظاهری و احاطه بر ادبیات، منطق، حدیث، رجال، درایه، اصول و فقه که همه از مبادی استنباط به شمار می‌رود، باید درون خود ملکه‌ای قدسی به معنای نوعی توانمندی معنوی در رابطه با استخراج حکم از شریعت پدید آورد که از آن به نیروی رد فروع بر اصول یاد می‌شود. دانش فقه، این ملکه‌ی قدسی را قاعده‌مند می‌کند تا فقیه با تکیه بر آن، قدرت رد فروع بر اصول را داشته باشد.



استخاره دانشی است با سیستم انشایی که استخراج و استنباط ویژه‌ی خود را دارد و چنین نیست که بتوان با حفظ قواعد و رموز دانش استخاره، به دقیق‌ترین استخاره‌ها دست یافت، بلکه دقیق‌ترین استخاره از آن کسی است که کتاب نفس وی گسترده‌تر، جزئی‌تر و دقیق‌تر باشد و وی بتواند با مراجعه به آن، از الهامات بهره ببرد. مدرسی ساختن چنین دانشی حکم یکی از مبادی را دارد که برای غیر صاحبان استخاره به اندازه‌ی مبادی و مقدمات تأثیر دارد، نه بیش از آن. البته این مقدمات چنان حایز اهمیت است که گاه با سعادت و شقاوت آدمی درگیر می‌گردد؛ زیرا ناآگاه از چیستی استخاره که در شناخت مصداق آن ناتوان است، با مطالعه‌ی این علم بر آن احاطه می‌یابد و جایگاه خود در این دانش را می‌شناسد و ناآگاهانه دست به قرآن کریم نمی‌برد و مردمی را به چالش و بدبختی و خود را به شقاوت و حرمان دچار نمی‌سازد.

ما اصول و قواعد دانش استخاره را در کتاب پنج جلدی «دانش استخاره» تبیین نموده‌ایم.

قرآن کریم افزون بر استخاره و تَفأل، کتاب مغیبات نیز می‌باشد. پیش از این گفتیم با دانش «تَفأل» می‌توان از آینده پیش‌بینی داشت، اما در این جا می‌خواهیم از مغیباتی بگوییم که قرآن کریم آن را بی‌پرده بیان داشته است. یکی از مغیبات مشهور قرآن کریم که در صدر اسلام اتفاق افتاد پیش‌بینی چیرگی رومیان بر فارس‌ها بود. آیه‌ی دیگری که یکی از مغیبات مربوط به قوم بنی‌اسرائیل و یهودیان را بیان می‌دارد آیه‌ی زیر است که می‌فرماید این قوم دو بار در تاریخ پیروز شده و بر روی زمین فساد بزرگی ایجاد خواهند کرد:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

- و در کتاب بر فرزندان یعقوب حکم کردیم که به قطع، دو بار در زمین فساد خواهید کرد و به قطع به برتری بسیار بزرگی بر می شوید.

اهمیت خبر ذکر شده در این است که ببینیم آیا این دو سلطه و برتری تاکنون اتفاق افتاده است یا در آینده به وقوع خواهد پیوست و اطلاع داشتن از آن به ویژه برای امروز حوزه‌ها که حکومت و نظام را در اختیار دارند بسیار حایز اهمیت است!

علوم فراوانی در قرآن کریم است که برای بشر امروز ناشناخته است و محققان باید به کشف این علوم روی آورند. برای نمونه، آیه‌ی شریفه‌ی زیر گزاره‌ی علمی را بیان می‌دارد:

﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا، كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ، وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

پس گفتیم: بعضی از آن را به او بزنید، چنین، خداوند مردگان را زنده می‌کند و آیاتش را می‌نماید به این امید که خردورزی کنید.

در قرآن کریم نسخه‌های علمی بسیاری وجود دارد که با مجاهدت و تلاش دانشمندان تجربی اگر طرح دوستی و انس با قرآن کریم بریزند، قابل دست‌یابی است. برای نمونه، در هر جای قرآن کریم که واژه‌ی ﴿كَذَلِكَ﴾

۱. اسراء / ۴.

۲. بقره / ۷۳.

به کار رفته و پیش از آن، از اعجازی سخن به میان آمده، نشان‌گر عمومی بودن آن معجزه و عدم اختصاص امر مذکور به خداوند متعال است و به این معناست که بشر عادی می‌تواند با تلاش تجربی خود، به نظام و فرایند آن معجزه دست یابد. در این آیه‌ی شریفه نیز بشر توانایی زنده کردن مردگان را به دست می‌آورد. حتی بشر می‌تواند به تولید غیر عادی و خارج از رحم انسان رو آورد که از آن در کتاب «دانش زندگی» سخن گفته‌ایم.

تحقیق علمی بر آیات قرآن کریم ضرورتی است که با آن می‌توان به دریای ژرف این کتاب خدا پی برد و دید که این کتاب آسمانی از چه موضوعات متنوعی بحث کرده یا بهتر بگوییم موضوعی نیست که از آن بحث نکرده باشد. با این پی‌گرد می‌توان رشته‌های علوم و موضوع‌های مختلف انسانی و حیاتی را با کاوشی دقیق به دست آورد و به قدر توان از آن بهره‌ی کافی برد. متأسفانه، مسلمین و دیگر ادیان در طول تاریخ قرآن کریم، در این جهت نیز کم‌تر کار کرده و توجه و دقت تمام بر آن مبذول نداشته‌اند. اگر تنها عالمان اسلام، آن قدر که به فقه و اصول اهتمام نموده‌اند، به آیات قرآن کریم نیز توجه می‌کردند، امروز معلوم می‌شد که از قرآن چه حقایقی به دست می‌آید و امت اسلامی چه ذخایر گران‌سنگی از آن داشت؛ از آن گذشته، اگر سنت معصومین علیهم‌السلام در سیر تاریخی خود از قرآن کریم جدا و مستقل نمی‌شد، انقلابی عظیم در حوزه‌ی دانش و معرفت پیش می‌آمد و آن می‌شد که برای ما هرگز قابل تصور نمی‌باشد؛ زیرا زمینه‌ی آن را با شرایط فعلی تاریخ خود نمی‌توانیم دریابیم.

قرآن کریم منبع اصلی تمامی علوم و فنون شناخته شده یا مجهول بشر



است که اصل و چگونگی آن را با ظرافت تمام بیان کرده است؛ حال، بشر تا کجا می‌تواند پیش رود، بستگی به همّت و استقبال خود از قرآن کریم دارد.

قرآن کریم ظاهری روشن و پاک و باطنی ژرف دارد: «ظاهره انیق و باطنه عمیق»<sup>۱</sup> و این باطن قرآن کریم است که آن را بی‌بدیل ساخته است و برای رسوخ در باطن قرآن کریم باید باطنی صافی و مصفا داشت. قرآن کریم حدیث همیشه زنده و همیشه تازه‌ی حق تعالی و سخن دل خداست که راز دل او را با انیس خود همراز می‌شود. کسی که با قرآن کریم انس می‌گیرد و اشارات آن را در می‌یابد ندای دل پروردگار سبحان را شنیده است. قرآن کریم بهار دل‌هاست: «ربیع القلوب»<sup>۲</sup> و شفای بیماری‌های سینه‌هاست: «شفاء الصدور»<sup>۳</sup>.

اگر در یافته‌های مغز جست‌وجو و اندیشه شود، همی حقایق به دست می‌آید و از این ظاهر آدمی می‌شود به باطن دل وی راه یافت. در قرآن کریم نیز مسیر این‌گونه است و چنانچه ظاهر آیه‌ای مورد مطالعه قرار گیرد و در آن دقت شود، به باطن آن می‌توان راه یافت. هم‌چنین با در دست داشتن باطن نخست، می‌توان به باطن دوم راه یافت و از ظاهر اجتماع بواطن نیز می‌توان به مشاهده‌ی باطن‌های دیگر نیز نشست یا از ظاهر قرآن کریم می‌شود باطن دوم را نیز کشف نمود و از آن به برزخ و

۱. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۶، خطبه‌ی ۱۱۰.

۳. همان.

قیامت رسید. در راه یابی به باطن قرآن کریم باید اندیشه را به کار بست و تماشا کرد و دید که ظاهر قرآن کریم با باطن‌های فراوانی که دارد آیا با اجتماع و طبیعت نیز هماهنگ هست یا نه و احکام آن را از این بواطن به دست آورد و از آن باید به باطن سوم و نیز به برزخ و قیامت راه یافت و هماهنگی میان آن را مورد سنجش قرار داد و چنانچه باطن آیه‌ای با ظاهر طبیعت یا اجتماع همگون نبود، باید دید چه مشکلی در ظاهر و فهم آیه وجود داشته است؟ همان‌گونه که می‌توان یافته‌های مغز را پاک کرد تا فراموشی به انسان دست دهد، درباره‌ی قرآن کریم نیز می‌شود باطن را نامفهوم جلوه داد و به ظاهر آن بسنده کرد و ظاهر را در مغز حفظ کرد و بعد از مدتی، آن را از حافظه بیرون نمود و آن را به فراموشی سپرد تا به این روش، انسان بتواند پس از مدتی با مطالعه‌ی دوباره بر آیه‌ای و انس گرفتن با آن، این آیه را با تمام وجود و با تمام باطنی که دارد در خود راه دهد و آن را یاد بگیرد. این کار از حفظ تمام قرآن کریم در مغز بهتر است. برای دریافت باطن قرآن کریم باید توجه داشت که قرآن کریم نزول‌های دفعی و تدریجی بسیاری داشته و هم‌اکنون نیز این نزول به صورت زنده در حال انجام است و شب قدر تنها مصداق و موردی از آن است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ

خَشْيَةِ اللَّهِ ۗ﴾<sup>۱</sup>.

- اگر این قرآن را بر سرشتی بزرگ فرو می‌فرستادیم به یقین آن را

محیی حرمت‌گذار، از هم‌پاشیده از دلهره‌ی بزرگی خدا می‌دید.

قرآن کریم به انواع مختلف و به چندین مرتبه نازل شده و نزول آن نیز به دو گونه‌ی دفعی و تدریجی بوده است. هنگامی که حق بر حضرت موسی علیه السلام تجلی کرد، همان ظهور قرآن کریم و حق تعالی بود که موجب انفجار کوه شد و تا کوه نابود نگردد، حق تعالی ظاهر نشد و زمانی که حق ظاهر گشت، کوهی به جا نماند، و این نیز نزول دفعی حق و قرآن کریم بود که صورت گرفت.

اما حق تعالی و قرآن کریم نزولی دیگر دارد که تدریجی است و باعث شکسته شدن و متلاشی شدن کوه می‌شود. حال، اگر این شکستگی و تغییر و تبدل به زبان زمین‌شناسی یا فیزیک بررسی شود، سیر نزولی جزیی می‌شود و چنانچه سرعت از این بالاتر محاسبه گردد، دیده می‌شود که حق تعالی هر لحظه بر کوه نازل می‌شود و کوه هر لحظه خاشع و سر به زیرتر می‌گردد و از خشیت حق تعالی دم نمی‌زند و بالاتر از کوه و استوارتر از آن، مردانی الهی هستند که قرآن کریم بر قلوب آنان نازل می‌شود و آنان از خشیت الهی، خاشع، فروتن و سر به زیر می‌شوند.

اگر چنین تحقیقی به دست کارشناسان فن و با گستردگی یاد شده انجام پذیرد، بشر به دانش‌ها و علوم‌ی دست می‌یابد که حتی انکارگرایان وجود حق تعالی را نیز به خضوع در برابر این کتاب آسمانی و این تنها کتاب خدا وا می‌دارد.

دنیا تشنه‌ی علم و فن‌آوری است و با آن‌که تحولی بی‌شمار در

شاخه‌های بسیاری از دانش‌ها داشته؛ ولی هنوز ابتدای راه است. بشر برای رشد باید به این حقیقت برسد که تمام علوم در قرآن کریم نهفته است. برای نمونه، اگر دانش ساخت نطفه از خاک و زمین بدون دخالت مزاجی انسان از قرآن کریم به دست آید و گروهی این پژوهش علمی را به انجام رسانند و این مسأله را پی‌گیر شوند، می‌توانند با فروش این دستاورد بزرگ و به دست گرفتن بازار ساخت انسان، به راحتی سرمایه‌های بسیاری را به سوی خود جذب نمایند.

دنیا تشنه‌ی دانش است و اگر این فن به دست آید، حتی کشورهای پیشرفته برای به دست آوردن آن استقبال می‌کنند و از این طریق، سود فراوانی بهره‌ی مسلمانان می‌شود و این کار باعث رواج دین و دین‌مداری نیز می‌شود؛ ولی گویا مسلمانان نمی‌توانند از این تکنیک‌ها و روش‌هایی که در قرآن کریم از آن یاد شده است استفاده کنند و اگر کسی این روش‌ها را از قرآن کریم بیاموزد و آن را بیان دارد، چه بسا مورد تکفیر و لعن قرار گیرد. گویا قرآن کریم تنها در قیامت است که باید خودنمایی نماید و دنیای مسلمانان باید همراه با جهالت و نادانی به فرجام ظهور رسد!

مسلمانان باید بتوانند به دست آورند که «خداوند در همین طبیعت از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است» به چه معناست و خلقت حضرت آدم و آفرینش حضرت عیسی علیه السلام که معجزه بوده است چه فرایندی دارد و دانش آن را بیابند؛ چرا که معجزه کاری خلاف طبیعت و انجام‌ناپذیر و محال نیست و دانش حضرات معصومان علیهم السلام نیز غیر طبیعی نمی‌باشد و باید بشر به امور طبیعی دست یابد و فرمول و مکانیسم تمامی معجزات را کشف کند و آن را عملی سازد.



ما در حوزه بهترین منبع اقتصادی یعنی قرآن کریم را داریم که می توان دانش های آن را به دست آورد و آن را به فروش رساند؛ ولی متأسفانه دست ما از قرآن کریم کوتاه شده است و دنیای اسلام در فقر علمی و مادی به سر می برد.

اگر در مراکز علمی، دانش های قرآنی رونق نگیرد، این مراکز در علم و معرفت عقب می مانند و به مراکزی مصرف گرا تبدیل می شوند و در این صورت، روزی فرا می رسد که قحطی و فقر علم دامنگیر آنان می شود و کسی از مسلمانان نمی تواند ادعای علم و معرفت نماید. اگر دانش های تجربی و نیز ماورایی از قرآن کریم استخراج شود، دنیای اسلام رو به رشد می رود و کم کم به حدی از رشد و بالندگی می رسد که دنیای کفر را نیز تابع و دنباله رو خود می کند و از گدایی علمی رها می شود. کفری که از یک موش استفاده می کند تا به علمی دست یابد، آیا نمی تواند همان علم را از عالمان بگیرد؟ به طور یقین، اگر کسی ادعا کند که من می دانم و داروی فلان بیماری را یافته ام، دنیای کفر او را به بهایی گران می خرد؛ البته اگر تنها ادعا نباشد.

باید دید امروزیان به چه علوم دست نیافته اند و همان را پی گیر شد. برای نمونه، برای شناخت حیوانات یا گیاهان باید به سراغ قرآن کریم آمد. اگر کسی آهنگ گیاه شناسی دارد، باید مطالعه ی خود را نخست از گیاهانی آغاز نماید که قرآن کریم از آن نام برده است؛ چرا که قرآن کریم کتاب راه نماست و چگونگی آن را نشان می دهد. هم چنین انسان شناسی را باید نخست از قرآن کریم به دست آورد، چون از تولید مثل تا ازدواج، تربیت و



دیگر مباحث انسان‌شناسی در قرآن کریم موجود است. اگر کسی نیز در جست‌وجوی حق تعالی است، باید باز از قرآن کریم که کتاب راهنماست شروع نماید و در رتبه‌ی دوم، بهترین شرح و تفسیر بر قرآن کریم، احادیث است.



به هر روی، باید ایمان آورد و باور داشت قرآن کریم تنها کتاب کامل آسمانی است که گذشته از مصون ماندن از گزند حوادث، راه‌گشای تمامی نیازمندی‌های مادی و معنوی انسان در تمامی زمینه‌های لازم می‌باشد. قرآن مجید تنها کتاب هستی و شناسنامه‌ی تمامی پدیده‌های هستی و نیز حق تعالی است. آنچه در این رابطه اهمیت بسیار دارد روش ورود به قرآن کریم و نوع کام‌یابی از آن است که چندان آسان نیست و باید با صفای باطن و استمداد تمام از سنت اولیای معصومین علیهم‌السلام به این کتاب الهی قرب پیدا کرد و با آن مأنوس گردید.

البته انس با قرآن کریم نیازمند انس با متن آیات قرآن کریم است، نه مطالعه‌ی کتاب‌های تفسیری که قابل اعتنا، توجه و اعتماد کلی نیست. برای انس با قرآن کریم لازم است متن آن را خواند تا بتوان از این رهگذر به تفسیر صحیح آن راه یافت و ذهن و دل را از گرفتاری به انحرافات علمی که دام‌گیر بسیاری از مفسران گردیده است مصون داشت؛ چرا که با افسوس بسیار، نویسندگان کتاب‌های تفسیری و علوم قرآنی، دانش‌های نهفته در این کتاب الهی و نقشه‌ی گنج‌های پنهان شده در آن را انس ندارند و به دلیل نداشتن قرب و ابتلا به بُعد از آن، قدرت رمزگشایی از کدهای آن را ندارند، از این رو پویندگان راه دین باید به خود قرآن کریم اهتمام ورزند

و «علیکم بالقرآن» را به هوش جان نپوشند و در پی فهم مستقیم آن از طریق انس و دوستی با این آخرین کتاب آسمانی باشند؛ وگرنه مراجعه به کتاب‌های تفسیری و علوم قرآنی موجود، راه را طولانی‌تر می‌نماید. البته اگر احتیاط و دقت تمام در خواننده باشد و پلاکی را به انحراف برنگزیند. علمی که امروز برای بشر سنگین و سخت می‌نماید، فردا به اطلاعاتی عمومی تبدیل می‌شود و تنها قرآن کریم است که هرچه از آن دانش استخراج شود نه گزاره‌های دانشی آن تمام می‌شود و نه به کهنگی می‌گراید و کدها و پلاک‌ها و شناسه‌ها و نقشه‌های آن به تازگی خود باقی است. قرآن کریم ظاهر و باطن دارد و خداوند کریم نیز هم ظاهر و هم باطن آن را برای بشر فرو فرستاده است. پس باید در شناخت و فهم آیات آن تلاش نمود و باور داشت قرآن کریم هنوز که هنوز است در میان دانشمندان و نویسندگان و حتی محافل و مراکز علمی مهجور است. دانشمندانی که در دوره‌ی التباس علوم و حقایق زندگی می‌کنند: در روایت نبوی رسیده است:

«فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن؛

فانه شافع مشفع»<sup>۱</sup>.

- چون فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک شما را در برگیرد، بر شما باد قرآن کریم که شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته است.

مردمان آخر زمان در دوره‌ی التباس و درهم‌پیچیدگی حق و باطل

۱. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲.

زندگی می‌کنند. در زمانی که حق به سختی یافت می‌شود و هزار باطل در لباس حق خودنمایی دارد، در این زمان است که باید راه درست و حق را از قرآن کریم جويا شد و به او پناه برد و تمسک جست تا راهنمایی در تاریکی‌های دیجور باشد. البته خواهیم گفت که راه تمسک به قرآن کریم در زمان غیبت گرویدن به اساتید معنوی و کارآزموده‌ی شیعی است به‌ویژه اگر محبوبی باشند.

در زمانی که مردمان با شور، احساس و عاطفه بر گرد علم‌هایی برافراشته گرد می‌آیند و نسبت به دین و ولایت حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام دل‌نگران هستند و شک از هر ناحیه به آنان هجوم می‌آورد، و شب تاریک فتنه‌ها آنان را در خود گرفته است، تنها ماه منیر قرآن کریم است که می‌تواند سِمَت رهبری و هدایت داشته باشد. قرآن کریم در این سیاهی تاریکی در صورتی می‌تواند راهبر باشد که برای نیل به ثواب قرائت، خوانده نشود، بلکه در آن تدبیر و دقت گردد. درست است که صرف توانایی بر قرائت قرآن کریم موهبتی بزرگ است، ولی نیل به حقیقت قرآن کریم است که می‌تواند فرد را از کوره‌راه‌های گمراهی برهاند. حقیقت قرآن کریم نیز در باب ولایت است که قابل پی‌گیری است. قرآن کریم برای چنین کسی که به آن تمسک دارد عصمت می‌آورد: «القرآن عصمة للمتمسك»<sup>۱</sup>؛ به‌گونه‌ای که می‌تواند باور نماید اگر تفسیری را که از قرآن کریم دارد به حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

۱. برگرفته از روایت تقلین. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

عرضه نماید، آن حضرت خشنود می‌شود و با وی ملاطفت دارد؛ نه آن که معنای گفته شده را رد نماید و آن را نامرتبط با آیه بداند.

تمسک به قرآن کریم در صورتی باعث نجات انسان‌ها می‌گردد که در آن تمسک و پیوند، روح و جان انسان با حقیقت قرآن کریم سنخیت بیابد و باطن و معنای قرآن، آمیخته با جان و ملکات نفسانی انسان شود و حالات درونی و خصلت‌های روانی انسان با معانی و حقایق قرآن مجید مطابق و موافق باشد. آن هنگام است که انسان به قرآن کریم متمسک شده و در مقابل هر آفت و انحرافی نفوذناپذیر می‌شود.

باید توجه داشت که تنها راه برای ادراک و رسیدن به باطن قرآن کریم، عبور از ظاهر آن است و باید از ظاهر و فهم الفاظ و عبارات به باطن آن و از باطن به بطون دیگر رفت و همان‌گونه که گذشت برای فهم ظاهر قرآن کریم باید از طریق مخصوص آن وارد شد که عبارت است از اتصال به ولایت.

به عنوان مثال، در قرآن کریم آمده است:

﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾<sup>۱</sup>.

- خانه‌ها را از ورودگاه آن بیایید.

و روایت آن را چنین تفسیر می‌کند:

«أنا مدينة العلم وعليّ بابها»<sup>۲</sup>.

ولایت در باطن قرآن کریم است و از این حیث، به قرآن کریم عنوان «فرقان» داده شده است که سه مرتبه در آخرین کتاب آسمانی به عنوان اسم آمده است:

۱. بقره / ۱۸۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.

﴿وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ﴾<sup>۱</sup>.

فرقان به معنای تفریق و جدا کردن است. زیور، صحف و تورات عهده‌دار تفریق بوده است و قرآن کریم هم تفریق است و هم جمع. تفریق است به این معنا که چهره‌های حادث و فناپذیر را حکایت می‌کند و چنین نیست که قرآن کریم تنها از امور ماندگار و جاوید بگوید. نسخ در آیات از باب تفریق است؛ همان‌طور که صحف، تورات و انجیل برای زمانی محدود نازل شده است. امور نسخ‌پذیر و فانی با امور جاوید قرآن کریم تناسب سه به هفتاد را دارد. قرآن کریم کتاب جمع است که می‌فرماید:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۲</sup>

اما کتاب تفریق هم هست و همین سبب می‌شود آیات محدودی نسخ شود. نسخ بر دو قسم نوشتاری و غیرنوشتاری است. آیاتی که از پدیده‌هایی می‌گوید که توان استمرار ندارد و بعد از مدتی که از ظهور آن می‌گذرد فنا می‌پذیرد از این قسم است. عمر تمامی پدیده‌ها از قرآن کریم به دست می‌آید. دانشمندان عمر یک درخت را از خط‌های آوندی آن به دست می‌آورند و اولیای خدا عمر همان درخت را از قرآن کریم برداشت می‌کنند.

«تفریق» چهره‌ی باطن قرآن کریم و وجه «ولایت» است. ولایت در قرآن کریم پنهان است و سه آیه‌ای که از فرقان می‌گوید به عنوان مستوره آمده است. تمام آیات قرآن کریم وصف تفریق دارد، ولی استخراج تفریق

۱. آل عمران / ۴.

۲. انعام / ۵۹.

کار مشکلی است. برای نمونه، قرآن کریم منشأ پیدایش جن و انس را بیان می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴾<sup>۱</sup>.

ولی از مبدء آفرینش فرشتگان که نور است چیزی نمی‌گوید. فرشتگان از نور خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام آفریده شده‌اند و این امر ولایی به ظاهر قرآن کریم نمی‌آید و در آن پنهان است؛ چرا که بحث ولایت قابل بیان نیست و نمی‌شود ولایت را ظاهر کرد و برای نمونه گفت فرشتگان از نور آفریده شده‌اند؛ چرا که بیان به این مقدار ناقص است و مراد، نور مبارک پنج تن آل عبا علیهم‌السلام است؛ برخلاف مرتبه‌ی جمعیت که قابل بیان و امری عمومی و همگانی است.

باب ولایت در فرقان قرآن کریم پنهان است و این باب است که سر بر باد می‌دهد و تنها اولیای خدای متعال هستند که از آن خبری دارند. ما حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام و حضرت زهر علیه‌السلام را از این جهت، مظلوم می‌دانیم؛ زیرا فرقان هستند. بابی که مردودی بسیار دارد. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «ارتدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ»<sup>۲</sup> همان تفاوتی که میان روش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که همه را حول پرچم لا اله الا الله جمع می‌کرد با حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام که فصل خطاب است و تنها سه نفر را در آزمون خود پذیرفتند میان «قرآن» و «فرقان» نیز وجود دارد، اما این که قرآن کریم به قرآن بودن خود اهتمام دارد و آن را تبلیغ می‌نماید به این معناست که

۱. اعراف / ۱۲.

۲. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶.

وحدت، هم‌بستگی و جمع را ارج می‌نهد و فرقان، تفرقه و جداسازی را خط مشی عمومی خود نمی‌خواهد.

قرآن کریم حقیقتی است که باید آن را در خانه‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام جست‌وجو نمود؛ چرا که اهل بیت علیهم‌السلام «من خوطب به» و طرف خطاب قرآن کریم هستند. حدیث ثقلین بهترین گواه است که قرآن کریم را باید در کنار اهل بیت علیهم‌السلام و با آنان سراغ گرفت؛ به این معنا که تمسک به عترت، تمسک به کتاب الهی دانسته می‌شود و کتاب و عترت هر دو در قیامت به حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرضه می‌گردد:

«إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ الْمَسْبُوحَةِ وَالْوَسْطَى - فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَزَلُّوا وَلَا تَضَلُّوا وَلَا تَقْدِّمُوهُمْ فَتَضَلُّوا»<sup>۱</sup>.

- همانا من در میان شما دو چیز بر جای می‌گذارم که تا زمانی که به آن تمسک می‌جوئید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند؛ زیرا خدای لطیف و آگاه به من پیمان داده که آن دو از هم جدایی نپذیرند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، مانند این دو (انگشت که با هم برابرند) و دو (انگشت سیب‌ابهی خود را به هم چسبانند) و نمی‌گویم مانند این دو انگشت (و انگشت سیب‌ابه و

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

وسطی را به هم چسباند. (این دو با هم برابرند و چنین نیست که) یکی بر دیگری پیش افتد؛ پس به هر دو امر چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و بر آن دو پیشی نگیرید که گمراه می شوید.

کتاب و عترت ظهور فعلی و در قوس نزول، نازل‌ه‌ی وجود نورانی و مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند که در قوس صعود به آن حضرت ورود دارند و این به آن معناست که باطن آن حضرت و دیگر حضرات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بلندتر و ژرف‌تر از باطن قرآن کریم است. «ولایت» حضرات چهارده معصوم در راستای بلند آن، همان ظهور و بروز در ساحت ذات وجود و تجلیات ذاتی، صفاتی و فعلی حضرت حق تعالی است. هویتی دور از تعیین که فراتر از هر مرتبه است و مقامات معنوی آن حضرات علیهم السلام تا هویت برتر از مقام و رتبه پیش رفته است و برای همین است که قرآن کریم با همه‌ی عظمت و بلندی که دارد شرح برخی کمالات حضرات چهارده معصوم علیهم السلام است، نه تمامی آن. «ولی» کمال الهی کسی است که روح بی‌تعیین او آینه‌دار طلعت ذات است و برتر از ظهور هر اسم، صفت و جلوه‌های آن است؛ هرچند از اسما و صفات الهی نیز جدایی ندارد و تعیین هر اسمی ظهور تعیین اوست و برای همین است که باطن وی بالاتر از قرآن کریم است. البته مقامی که «ولی» الهی داراست نه اسمی دارد، نه رسمی، نه به بیانی می‌آید، نه خردی آن را در می‌یابد و هر اشاره‌ای به آن نیز چون مقام مظهری حضرت حق در لاتعیّن و تعین ربوبی وی، کاستن از این مقام است. صاحبان این مقام، اولیای چهارده معصوم علیهم السلام؛ یعنی خمسه‌ی طیبه علیهم السلام و تسعه‌ی ثانیه علیهم السلام هستند که مقام ختمی صلی الله علیه و آله نفس حیدری علیها السلام و حضرت مولا علیه السلام نفس ختمی صلی الله علیه و آله



است. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ختم همه‌ی آنان علیهم السلام و حضرت قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ختم ولایت حیدری علیه السلام به شمار می‌روند. اگر بخواهیم رابطه‌ی قرآن کریم با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را در یک کلمه توصیف نماییم، باید به تعبیر شاعر قدسی زبان بگوییم:

قرآن تمام وصف کمال محمد است

صل علی محمد و آل محمد است

راه‌یابی به باطن آیات قرآن کریم در حوزه‌ی «تأویل» است که توان یافت حقایق پنهان قرآن کریم را می‌دهد. تأویل بعد از تفسیر قرار دارد. ما در فصل بعد از چگونگی «تأویل» می‌گوییم. باطن قرآن کریم برای هر وصول‌یافته‌ای مراتبی دارد، گذشته از آن که قرآن کریم، خود مواقف و بواطنی دارد که در تیررس همگان قرار نمی‌گیرد و مواقفی نیز دارد که تیررسی ندارد، جز برای آنان که از دیار ملکوت می‌باشند و از مبدء وحی، آب زلال نوشیده‌اند؛ اگرچه قرآن کریم برای هر انسان و اندیشمند عاقل و دانایی آبشخوری باز دارد که هیچ کس از آن بی‌بهره نمی‌باشد؛ چنان که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾<sup>۱</sup>.

-و به قطع قرآن را برای یادکردن آسان کرده‌ایم؛ پس آیا ذکرپردازی

هست؟!

تأویل دامنه‌ای گسترده دارد که باید بخشی مستوفی در فصل‌هایی بس

بلند گشوده شود تا اهل آن به جایی برسد و ما در فصل بعد به اقتضای این درآمد، از آن سخن می‌گوییم. در این باب، کلمات حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت به بطون قرآن کریم و گفتار عارفان واصل و رسیده و اندیشمندان محقق از عالمان ربانی و دیگر اسرار مکتوم و مکنون آن را باید با کمال دقت مطرح کرد و حقیقت را در میان آن جست‌وجو نمود تا از حقایق غیر متناهی این رمز خلقت و کیمیای سعادت به قدر توان و طاقت بهره‌ی کافی برد که استفاده از این گونه حقایق قرآنی جز برای اولیای الهی و علمای ربانی هرگز میسر نمی‌باشد و باید با صفای باطن و عنایت حق آن را دنبال نمود.

به هر روی، استفاده از قرآن کریم شرایط خاصی دارد و در هر زمینه، بهره‌برداری از آن بدون فراهم شدن آن شرایط خاص میسر نمی‌باشد و باید این موضوع قابل توجه باشد و دانسته شود که هیچ کس نمی‌تواند بدون تحصیل مبادی و شرایط و نیز بدون صفای باطن و انس با قرآن کریم، وارد حریم این خوان بی‌نظیر علمی و معنوی الهی گردد.

قرآن کریم برای فهم و درک حقایق خود برای کسی خط قرمز نگذاشته و راه باز است جز آن که باید صافی بود. برای تحقیق بر قرآن کریم باید به جای شهرک محققان، شهر قرآنی ایجاد نمود و با بهره بردن از اساتید و محققانی که با راهنمایی استادی کارآموده و محبوی تلاش دارند، به کشف استنباط داده‌های علمی هر یک از رشته‌ها روی آورد.

درست است قرآن کریم کتاب هدایت است و زندگی بدون راهنمایی گرفتن از آن برای آدمی تنگ و سخت می‌گردد، ولی قرآن کریم، افزون بر نقش هدایت‌گری، خود را کتاب تمامی دانش‌ها می‌داند که همه‌ی علوم در آن جمع است؛ چنان‌که در این آیه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾<sup>۱</sup>.

- و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه حکایت مشهوری آوردیم، ولی انسان در بیش تر هر چیزی سر محکم پایگی خصمانه بر باطل دارد.

قرآن کریم خود را کتاب تمامی دانش‌ها می‌داند و چون چیزی را فروگذار نکرده است قدرت تحدی دارد و می‌فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- یا می‌گویند این قرآن را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویند، ده سوره بر ساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فرا خوانید.

این آیه‌ی شریفه در مقام تحدی و مرد میدان طلبیدن با کسانی است که حقانیت قرآن کریم را نمی‌پذیرند. قرآن کریم می‌فرماید: اگر راست می‌گویید که این آیات مفتریات و دروغ است، شما از همین جنس آیات که می‌گویید دروغ است بیاورید. البته استمدادی از حق نیز نداشته باشید و کاری غیر الهی کنید: ﴿وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.

خداوند در آیه‌ای دیگر این مبارز طلبی را چنین بیان می‌دارد:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾<sup>۳</sup>.

۱. کهف / ۵۴.

۲. هود / ۱۳.

۳. اسراء / ۸۸.

- بگو اگر انس و جن پیوند خورند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند بعضی از آن‌ها برخی را پشتیبان باشند.

موقعیت قرآن کریم به حدی خطیر است که هم‌اوردی ندارد و حتی اجتماع جن و انس و مدد‌رسانی آنان به یک‌دیگر نیز نمی‌تواند همانندی برای آن بیاورد؛ زیرا کلامی نیست که در آن نباشد.

منظور از ﴿بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ﴾ همانندی در باطن و معناست و این باطن قرآن کریم است که آن را به بی‌بدیل‌ترین کتاب هستی و تنها مونس تنهایی‌ها و گرفتاری‌های بشر تبدیل ساخته است، از این رو کتابی با آن قیاس نمی‌شود و تفاوت آن با دیگر کتاب‌ها به اندازه‌ی تفاوت خداوند با پدیده‌هایی است که دارد. باید حریم و حرمت چنین کتابی را پاس داشت که کم‌ترین بی‌ادبی و بی‌احترامی عمدی نتیجه‌ای جز شکایت قرآن کریم و عاق آن شدن ندارد.

### برخی از اصول مهم تفسیری

برای آن که تفسیر تحقیقی قرآن کریم مسیر خود را به سلامت بگذراند و به بی‌راه مبتلا نشود، رعایت اصول تفسیری، حایز اهمیت بسیار است. در این جا برخی از مهم‌ترین اصول تفسیری یاد می‌شود و توضیح دیگر اصول تفسیری در ذیل آیات متناسب خواهد آمد. اصولی که خاطر‌نشانی آن اهمیت دارد عبارت است از: وضع واژه برای یک معنا، استعمال واژه در معنای حقیقی، اهتمام به دانش اشتقاق، توجه به وجوه مختلف

معنایی، دقت بر مرکز ثقل آیه، نبود محال در قرآن کریم، دقت به شمارگان و ازگان، تأمل در چیدمان آیات، ترجمه ناپذیری قرآن کریم، کثرت جعل در روایات قرآنی.

### ۱) وضع واژه برای یک معنا

هر واژه تنها برای یک معنا وضع شده است و نمی‌شود یک لفظ در چند معنا کاربرد داشته باشد. مفسر باید تلاش نماید تا معنای اصلی هر واژه را بیابد و بداند دو لغت نمی‌تواند دارای مترادف و یکسانی معنا باشد. قرآن عظیم هر واژه‌ای را در دقیق‌ترین و جامع‌ترین معنا و کامل‌ترین مفهوم مورد نظر بیان فرموده است؛ چرا که قرآن کریم سند عالم وجود و شناسنامه‌ی کامل هستی و تمامی پدیده‌های آن است. چنان‌که آیه‌ی زیر مثالی از آن است:

﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنَّا أَقْلَ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا﴾<sup>۱</sup>.

و چون داخل باغ شدی، چرا نگفتی: ماشاء الله. نیرویی جز قدرت خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کم‌تر از خود می‌بینی.

همان‌گونه که گفتیم قرآن کریم برای بیان هر معنایی دقیق‌ترین واژگان را به کار برده است و در این آیه‌ی شریفه از «قُوَّة» استفاده شده است؛ چرا که «قوة» به کارهای ایجابی اختصاص دارد و «حول» در امور سلبی. در این آیه تنها از «قُوَّة» استفاده شده است، نه «حول»؛ زیرا «دَخَلْتَ» از امور ایجابی است که «قُوَّة» را می‌طلبد.

قرآن کریم به زبان عربی نازل شده و خداوند متعال الفاظ و واژگان قرآن کریم را با آرایه‌های ادبی همراه ساخته و غنای مطالب را با صنایع ادبی فراوانی آورده و حقایق خود را در قالب بهترین متن ادبی که صنایع بلاغی آن اعجاز دارد ارایه داده است و چنین نیست که به نوع نگارش و پرداخت قلمی توجه نداشته باشد؛ چنان‌که سوره‌ی کوثر یکی از بهترین مثال‌ها برای این اعجاز است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ  
وَأَنْحَرْ، إِنَّ شَأْنِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾<sup>۱</sup>

- آغازگر والا؛ خدای تمام کمال، همیشه فراخ رحمت‌ورز و ویژه مهرپرداز. ما تو را کوثر دادیم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت خود بی تبار خواهد بود.

تبیین آیه‌ی شریفه را در مقام تفسیر آن خواهیم آورد. قرآن کریم در نگارش خود همواره رعایت عفت را داشته است و در گزارشی که از قوم لوط می‌دهد، نهایت عفت بیان را مراعات می‌نماید. برای نمونه در آیه‌ی زیر می‌فرماید:

﴿وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ  
تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ﴾<sup>۲</sup>

- و به لوط حکم و دانش عطا کردیم و او را از آن آبادی که کارهای پلید می‌کردند نجات دادیم. چنین است که آن‌ها گروهی بد و زیاده‌رو بودند.

۱. کوثر / ۱ - ۳.

۲. انبیاء / ۷۴.

آیه با این بیان، کار زشت قوم لوط را ذکر نمی‌کند و تنها به بیان این که آن‌ها کاری خبیث انجام می‌دادند اکتفا می‌نماید. فراز: ﴿قَوْمٌ سَوْءٌ﴾ نیز می‌رساند خباثت چنان بر این قوم سنگینی می‌کرده که ساختار طبیعی آنان گردیده است؛ به‌گونه‌ای که در بیان جرم قوم لوط می‌فرماید:

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا: أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ، إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آن‌ها مردمانی فرودین هستند که به پاکی نظاهر می‌کنند.

امت هر پیامبری با امت‌های دیگر، در طهارت و پاکی یا در خباثت و رذالت تفاوت دارند. یکی از خبیث‌ترین اقوام که در قرآن کریم از آنان ذکر شده، قوم حضرت لوط است. در سوره‌ی نمل، اولین ویژگی که برای این قوم یاد می‌نماید این است که اهل فحشا بودند. این امر فرومایگی آنان را می‌رساند. این قوم چنان پست بودند که در پاسخ پیامبر خود که آن‌ها را به دوری از فحشا دعوت می‌کرد، گفتند باید لوط و خاندان او را بیرون کنید؛ زیرا آن‌ها انسان‌های پاکیزه‌ای هستند و از بدی به دور می‌باشند. آنان دور بودن از گناه و زشتی را جرم می‌دانستند و مجازات آن را نفی بلد و اخراج از شهر و دیارشان قرار می‌دادند و این نهایت خباثت است؛ چرا که بدکاران نه تنها بدی می‌کردند، بلکه با خوبی‌ها نیز درگیر می‌شدند. این گروه هیچ ملاحظه‌ای در انجام فحشا نداشتند و آن را پنهان نمی‌کردند، بلکه به ارتکاب آن افتخار می‌کردند.

قرآن کریم با آن که به زبان عربی نازل شده و با آن که آرایه‌های ادبی فراوانی را با خود دارد، چیزی که به آن ویژگی دارد این است که عربی آن مبین، آشکار و روشن است؛ چنان که می‌فرماید:

﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup>.

- به زبان عربی (واضح) روشن.

قرآن کریم شناسنامه‌ی هستی است و مهندسی خاصی دارد که هر زبانی نمی‌تواند بار معنایی آن نظام خاص را بر عهده گیرد و انتقال دهد. از این رو قرآن کریم را نمی‌توان به معنایی که نازل شده است به زبان دیگری ترجمه نمود، بلکه این صاحبان زبان‌های دیگر هستند که باید عربی را آموزش ببینند تا این کتاب را به گونه‌ای تخصصی دریابند. البته ترجمه این کتاب آسمانی برای افراد عادی بسیار مناسب و لازم است، ولی برای ژرف‌پژوهان نازک‌اندیش کارایی ندارد.

قرآن کریم به سبب روشنی و گویایی که دارد نیازمند تفسیر و بیان نیست و فهم آن نیاز به حدیث و روایت ندارد و دقت در صدر و ذیل آیه، بیان‌گر معنای آن است. قرآن کریم کتابی صامت، گنگ و مهمل نیست، بلکه زبان خداست. زبانی که اعجاز دارد و روشن بودن آن نیز وجهی از اعجاز آن است. باید به خدا پناه برد از این که کسی بگوید کلام خداوند مهمل است و نیازمند آن است که دیگری آن را توضیح دهد. البته این درست است که چون ادراک ما ضعیف است و زبان نمی‌دانیم برای



فراگیری زبان قرآن کریم به معلم که همان مقام عصمت است نیازمندیم، ولی چنین آموزشی در ناحیه‌ی آموزش زبان است، وگرنه خود آن زبان برای صاحبان زبان گویاست؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و ما این کتاب را بر تو فرو نفرستادیم؛ مگر برای این‌که آن‌چه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنان توضیح دهی و آن برای بزرگانی که می‌گروند رهنمود و رحمتی است.

قرآن کریم به شهادت آیه‌ی شریفه قابل فهم است و کتابی است که برای همه بیان دارد؛ چرا که اگر این آیات قابل فهم نبود، هم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بیان آن مأمور نمی‌گردید و هم نزول آن فایده‌ای نداشت! قرآن کریم کتابی است که با هر کسی به اندازه‌ی عقل و فهمی که دارد هم صحبت می‌شود و برای او سخن دارد. قرآن کریم به خودی خود ناطق است، ولی ما به دلیل نقصی که در شناخت زبان داریم نیازمند مقام عصمت هستیم. معصوم نیز چنین نیست که عبارات این کتاب عزیز را پیرایش کند، بلکه وی چون زبان می‌داند خود از آن همان‌گونه که هست استفاده می‌کند. قرآن کریم کتابی است که خود مبین و آشکار است، ولی برای کسی که یک پیش‌فرض را داشته باشد و آن همان دانستن زبان است. همان‌طور که یک عرب زبان برای فهم متن انگلیسی که روان است نیاز به

دانستن زبان دارد. برای تقریب ذهن، می‌توان چنین مثال آورد که معنای هر آیه را از تعداد حروف و سطرها و از آهنگ آن می‌توان یافت و به سنجش سنگینی و ثقل آن پرداخت. در این نظام معناشناسی است که می‌توان معنای آیه‌ی زیر را به خوبی دریافت:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا  
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدمشان برای من بدون منیت‌اند.

در این آیه از سجده‌ی خورشید و ماه به یوسف گفته شده، اما چگونگی آن ذکر نگردیده است و با در دست داشتن نظام معناشناسی قرآن کریم که البته می‌تواند به آوا و آهنگ آیات هم باز گردد، چگونگی سجده‌ی آفتاب و مهتاب را دریافت.

قرآن کریم کتابی است که زبان آن هیچ تشابهی ندارد و تمامی آیات آن محکم است و اگر از آیات متشابه سخن گفته می‌شود برای کسی است که زبان نمی‌داند؛ همان‌گونه که تمامی آیات آن برای مقام عصمت که زبان می‌داند محکم و مبین است.

خداوند در این آیات می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ، أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. یوسف / ۴.

۲. شعراء / ۱۹۶ - ۱۹۷.

و (وصف) آن در کتاب‌های پیشینیان آمده است. آیا برای آنان این خود دلیلی روشن نیست که علمای از فرزندان یعقوب، از آن اطلاع دارند.

آیه می‌فرماید از جمله نشانه‌های حقانیت قرآن کریم این است که عالمان یهود از آن آگاهی دارند و آن را می‌دانند.

با آن که گفتیم قرآن کریم ترجمه‌پذیر نیست، می‌گوییم قرآن کریم قابل تلخیص است. در قرآن کریم برخی معارف، تکرار شده است. اگر بخواهیم تکراری که در بعضی آیات است را برداریم و قرآنی داشته باشیم که تکرار معنا با صرف نظر از صنایع بلیغی در آن نباشد، حجم چشمگیری از آن کاسته خواهد شد. نمونه‌ای از تکرار یاد شده در آیه‌ی زیر آمده است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ، لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ، فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ، وَلَكِنَّا كُنَّا لَا نَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند می‌گویند به قطع، شما به موجب آن چه در کتاب خداست، تا روز برانگیختگی مانده‌اید و این روز برانگیختگی است، ولی شما خودتان نمی‌دانستید.

در این آیه دو بار از: ﴿يَوْمِ الْبُعْثِ﴾ سخن گفته شده است. این تکرار در این جا قرینه دارد و جهت آن در خود آیه آمده است؛ چرا که می‌فرماید: ﴿لَا نَعْلَمُونَ﴾. شما نمی‌دانید و خداوند رستاخیز را تکرار می‌کند، تا بلکه به آن توجهی شود. در این آیه نیز چنین است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا  
وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ  
وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- کسانی که زندگی دنیا و شکوه ظاهری آن را بخواهند کارهایشان را  
در آن جا به طور کامل به آنان می‌دهیم و به آنان در آن جا کم داده  
نخواهد شد. اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان  
نخواهد بود و آن چه در آن جا کرده‌اند به هدر رفته و آن چه انجام  
می‌داده‌اند باطل (بدون غایت نهایی) است.

آیه‌ی دوم در واقع تکرار فراز ﴿وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ است و چیزی  
افزون بر آن ندارد. اگر آیات خود را نشان بدهند، قابل فهم و روشن است  
و برای دریافت معنا نیازی به مراجعه به آیات تکراری نیست. البته قرآن  
کریم حقیقت و بیانی است که جز با انس و قرب نمی‌توان به آن راه یافت و  
از آن بهره‌گرفت و اگر هزاران دانشمند جمع شوند، نمی‌توانند بدون  
داشتن انس و دوستی با این کتاب آسمانی، اندکی از حقایق آن را کشف  
کنند.

قرآن کریم را می‌توان تلخیص نمود و خلاصه و زبده‌ای از آن داشت که  
قرائت آن آسان‌تر است. کسی که چنین خلاصه‌ای در دست دارد به خوبی  
در می‌یابد هر آیه‌ای به چه منظوری در قرآن کریم آمده است؛ از جنبه‌ی  
زینتی گرفته تا امور دیگر. البته قرآنی که از آن سخن می‌گوییم برای عصر  
آینده مناسب است و برای جامعه‌ی حاضر کارایی ندارد. بنام به قرآن

کریم که تاروز قیامت برای همگان مفید است و هر کسی از این اقیانوس که در ژرفا بی پایان و بی کرانه است می تواند بهره ای ببرد. البته قرآن کریم در عصر آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که معنای خود را پیدا می کند.

## ۲) استعمال واژه در معنای حقیقی

در قرآن کریم به هیچ وجه استعمال مجازی وجود ندارد و تمامی واژگان در معانی حقیقی خود به کار رفته است.

قرآن کریم تمام، حقیقت است و در هر موردی که عقل مفسر حقیقت بودن آن را در نمی یابد باید آن را از کوتاهی فهم خود بشمرد و از توجیه آن بپرهیزد و ذهن خود را متهم نماید، نه استعمال واژگان قرآنی در معنای حقیقی آن را. برای فهم حقیقی بودن کاربرد واژگان قرآن کریم باید به اصل «وضع واژگان برای روح معنا» و دخالت نداشتن ویژگی های مصداق در وضع و نیز «وضع واژه برای یک معنا» توجه داشت که در جای خود از این قواعد سخن گفته ایم.

## ۳) اهتمام به دانش اشتقاق

تفسیر نیازمند آگاهی بر دانش اشتقاق است و کسی که این دانش و دیگر دانش های ادبی را نمی داند و در مبادی علمی دقت و توجه ندارد یا منطق و حکمت وی ضعیف است و عقل شکوفایی برای او نیست نمی تواند فهم مفهوم و معنای واژگان را به صورت تطابقی، نه التزامی، داشته باشد. علوم ادبی مفسر را در دریافت مفهوم تطابقی واژگان مدد می رساند. دقت برای فهم مفاهیم الفاظ از امور اولی مفسر است و او نباید

کمترین اهمالی به خود راه دهد؛ چرا که قرآن کریم متن معجزه و سند عالم هستی و نمودهای آن است و کمترین بی‌دقتی، به انحراف از این نقشه‌ی راه می‌انجامد و سلامت و سعادت فرد را به مخاطره می‌اندازد.

#### ۴) وجوه مختلف معنایی

قرآن کریم سخنی است که مهندسی آن بر اساس نظام هستی و پدیده‌های آن ریخته شده و داناترین و گسترده‌ترین دوست و آگاهی دهنده در تمامی زمینه‌هاست. سخنی بی‌عیب و نقص که هر دل صافی و آگاه را حیران، واله، دوست و شیفته‌ی خود می‌سازد. در عصر جاهلی، چون قرآن کریم نازل شد، بلیغان و فصیحان عرب که خود را فصیح و بلیغ می‌دانستند می‌پنداشتند قدرت مقابله و مبارزه با آن را دارند، ولی نمی‌فهمیدند قرآن کریم تنها در فصاحت و بلاغت نیست که اعجاز دارد، بلکه شطرنجی از حقایق و علوم از لغت تا علوم تجربی، فلسفی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست، تربیت، علوم غریبه و هر دانش دیگری می‌باشد و کتابی است که وجوه گوناگون معنایی را به صورت روشمند و علمی بر می‌تابد، نه آن که احتمالات معنایی داشته باشد که در آن صورت، این کتاب روشن و آفتابی را ناکارآمد می‌سازد. قرآن کریم همانند تصویرهای سه بعدی، وجوه زیادی دارد و از هر زاویه‌ی آن، تصویری دیده می‌شود. احتمال معنایی در ذهن علیل خواننده است که نقش می‌بندد و در الفاظ قرآن کریم، چنین چیزی وجود ندارد. قرآن کریم ابعادی بی‌کرانه و بی‌پایانه دارد که هر بعد آن تصویری از پدیده‌های هستی را می‌نماید و شناسنامه‌ای از آن را جلوه‌گر می‌سازد و حقایق را ارایه می‌دهد و چون قرآن کریم شناسنامه‌ی تمامی پدیده‌های

هستی است، معنایی ورای آن نیست که کسی بخواهد به غیر آن رجوع داشته باشد. اگر کسی به آیات قرآن کریم ایمان نیاورد و آن را سخنی راست، باور ننماید که می‌تواند از هر چیزی آگاهی دهد و نتواند با آن دوست و مونس گردد، دیگر به چه می‌خواهد ایمان و اعتقاد داشته باشد و با چه کسی می‌تواند انیس و دوست گردد؟ دیگر سخنی درست نیست که بتوان به آن ایمان آورد و دوستی امین نیست تا بشود به وی پناه برد و به او اعتماد داشت؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ، فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ  
وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- این‌ها آیات خداست که به حقیقت آن را بر تو می‌خوانیم. پس بعد از خدا و آیات او به کدام پدیده خواهند گروید.

این آیه لسانی توییخی دارد و می‌فرماید بعد از آن دیگر به چه چیزی می‌خواهید ایمان آورید؟

بر اساس این تحلیل است که می‌گوییم قرآن کریم «حمالة الوجوه» است؛ به این معنا که معانی علمی و روشمند دانش‌های بشری و الهی را با خود دارد و به قطع، گزاره‌ای علمی را بیان می‌دارد نه این که بر احتمالات معنایی حمل شود که چیزی جز گمان و برداشتی انحرافی از این عبارت نیست؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾<sup>۲</sup>.

۱. جائیه / ۶.

۲. نحل / ۹۸.

- پس چون قرآن را به تدریج و برای نازک‌اندیشیدن می‌خوانی از شیطان افکنده شده به خدا پناه بر.

رجوع به قرآن کریم که آیات آن معانی بسیاری را در خود دارد مانند بالا رفتن از کوه بسیار بلند و پر صخره و پر کمری است که پرتگاه‌های زیادی دارد و شبیه به شنا در اقیانوس بی‌کرانی است که غواص ناشی خود را در کم‌تر از آنی غرق می‌کند. این خطرات به قدری سترگ است که خداوند در این آیه حتی به پیامبر اکرم ﷺ سفارش به «استعاذه» و پناه بردن به خداوند می‌نماید. اگر کسی قرآن بخواند و اهل عمل نباشد یا حق آن را ادا ننماید یا معارف و مضامین آن را باور نداشته باشد، به شقاوت گرفتار می‌شود. آیات قرآن کریم دارای وجوه و چهره‌های بسیاری است و قاری آن در مظان خطرات گوناگون است و کم‌ترین اعتقاد نادرستی از یک آیه سبب گمراهی و انحراف انسان را پیش می‌آورد؛ پس باید در قرائت قرآن کریم به خداوند پناه برد.

سوگمندان باید گفت بیش‌تر تفاسیر قرآن کریم، افزون بر تکراری که در خود دارد، به انحراف معنایی گرفتار آمده و این کتاب آسمانی را معرکه‌ی هنر‌نمایی‌های ادبی - اما خنک و سرد - نویسندگان این تفاسیر ساخته است؛ در حالی که قرآن کریم نطایق سالم و بدون پیچیدگی معنایی دارد و عربی مبین است. برای نمونه، آیه‌ی چهل و دوم سوره‌ی بقره می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

و حق را به لباس باطل می‌پوشانید و حق را مخفی مدارید در حالی که (بسیاری چیزها) می‌دانید.



این آیه از عناد انکارگرایان می‌گوید که قصور و خطایی در کارشان نیست.

معنای گفته شده برای آیه‌ی شریفه ساده و صحیح است که در این معنا، جمله‌ی دوم به جمله‌ی نخست عطف شده است و به همین لحاظ نیازی به تکرار «لا» در آن نیست و هر دو جمله معنای نهی دارد و جمله‌ی سوم نیز حالیه است. کتاب «مجمع البیان» برای همین آیه، ترکیب دومی را می‌آورد و آن این که ﴿وَتَكْتُمُوا﴾ با «أن» مقدر منصوب شده، با آن که اصل، عدم تقدیر و اضمار در کلام است، چنین ترکیبی از بازی‌های نحوی است. کشف نیز این احتمال را آورده و سعی نموده به اشکال وارد بر آن پاسخ دهد. کتاب «اعراب القرآن» از ابوالبقاء عبدالله عکبری نیز ترکیب دوم را می‌آورد که آسانی وصول به معنای قرآن کریم را از دست می‌دهد. ما در هیچ جای قرآن کریم به وصله، حذف و تقدیر قایل نیستیم و جای ترکیبات نحوی، تقدیر و اضمار را در اشعار کهن عربی می‌دانیم، نه در متن قرآن کریم. باید قرآن کریم را همان‌طور که نازل شده است معنا نمود، نه آن گونه که ذهن‌های نحویان به جولان می‌آید و باید نحو را از قرآن کریم استخراج نمود، نه آن که نحوهای آمیخته با تفکرات و بافته‌های ذهنی نحویان قرون چهارم و پنجم را بر قرآن کریم تحمیل نمود. برای نمونه، در آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ  
مَن يَشَاءُ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾!

-و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از خداوند گسترش

یافته است. هر که را قدرت نمایی کند اثربری می‌کند و هر که را

قدرت نمایی کند عذاب می‌کند و خداوند اثربر ویژه مهرپرداز است.

لام در ﴿لَّهِ﴾ در اصطلاح نحویان لام اختصاص است؛ در حالی که قواعد ادبی استخراج شده از متن قرآن کریم که در ادبیات کنونی طرح نشده است آن را حرف بسط می‌دانند که برای تأکید معنا می‌آید. اصطلاحی که در کتاب‌های ادبی رایج مانند البهجة المرضیة، مغنی الیبیب، المطول، مختصر المعانی و جواهر البلاغه وجود ندارد.

آیات قرآن کریم خود دارای بیان و زیان است؛ به گونه‌ای که گاه معنای آن بدون هیچ گونه پیش مطالعه‌ای و به صرف دیدن آیه به ذهن می‌نشیند و آن را توضیح می‌دهد. بعضی این هنر را دارند که بدون این که قرآن کریم را دیده باشند می‌توانند سخن آن را بیان دارند. به قول مرحوم آیت‌الله اراکی اگر شیخ انصاری رحمته الله قوانین را ندیده بود و با نوشتن رسائل ادعای پیامبری می‌کرد، قابل پذیرش بود، ولی وقتی شیخ آن کتاب را دیده است، چنین ادعایی از او مسموع نیست.

در پایان باید نکته‌ای را در رابطه با وجوه متفاوت تفسیری گفت و آن این که تفسیر قرآن مجید علمی است چند وجهی که هر کس از دیدگاه دانش و رشته‌ی خود به آن نظر نموده و در این زمینه گامی برداشته است. بر این اساس، باید گفت: تمامی اختلافات مبنایی و انحرافات در معانی - از جهت ادب و اعتقادات یا ذوق عرفانی - از این نقطه سرچشمه گرفته است و هر مفسر در واقع از همان جهت آگاهی و دانش خود، خویش را مفسر و اهل نظر به شمار می‌آورد؛ هم‌چنان که مشهود است هر تفسیری از جهتی قابل اهمیت است؛ برای نمونه، مباحث ادبی را باید در

تفسیری مانند «کشاف» و بحث‌های کلامی را با تمام تشکیک‌های آن در تفسیر کبیر فخر رازی و مباحث عرفانی را در تفاسیر و کتاب‌های عارفانی هم چون محی‌الدین عربی و خواجه‌ی انصاری و تفسیر فلسفی را در آثار فیلسوفی هم چون ملاصدرا یافت. شاید تمامی گفته‌ها بر این اساس در همه‌ی رشته‌ها موقعیت واحدی داشته باشد و اختلاف چندان اساسی در کار نباشد، بلکه هر کس نسبت به قرآن کریم توان تخصصی خود را نشان داده و گذشته از اشتباهات و کج فکری‌ها و جهالت‌ها، همه یک غایت را دنبال نموده‌اند و تمام تفاوت‌ها در عدم درک افراد نسبت به رشته‌های گوناگون است، وگرنه قرآن کریم حقیقت واحد و چهره‌ی ثابتی دارد و فطرت سالم آدمی به‌دور از تمامی پیش‌داوری‌ها، آن حقیقت را به‌خوبی می‌یابد.

البته مسأله‌ی بطون قرآن کریم چنان که در مآثورات است و ما از آن در فصل سوم سخن خواهیم گفت، به این معنا نیست که هر بطنی با دیگری مباین و متفاوت است، بلکه هر یک مرحله‌ای از دیگری است تا جایی که دیگر کسی تحمل ادراک و توان دریافت آن را ندارد. برای مثال، یکی در لفظ، کسی در معنا، دیگری در تفسیر، چهارمی در تأویل و آن دیگری در عرفان و برتر از آن تا جایی است که می‌فرماید: از صمد و از بء بسم الله، قرآن کریم را چنان می‌یابم که دیگر شنیدن آن جز بر اندکی از صاحبان عزم و لبّ از عقول قابل تحمل نیست.

### ۵) دقت بر مرکز ثقل آیه

در تفسیر باید توجه داشت هر آیه‌ای ثقلی دارد که باید به آن رسید؛ همان‌طور که یک خودرو چراغ، درب، فرمان، اتاق و قطعات مختلف

دیگری دارد، ولی همه بر شاسی خودرو سوار می‌شود. یک آیه از قرآن کریم نیز واژگان و مطالبی متنوع دارد که باید شاسی و مرکز ثقل معنای آیه را یافت. البته این کار به مهارت بالایی نیاز دارد و در پرتو سال‌ها زحمت و تحقیق به دست می‌آید.

### ۶ ( نبود محال در قرآن کریم

قرآن کریم هیچ‌گاه از امری نمی‌گوید که محال باشد. بر این پایه، قرآن کریم می‌تواند مبادی لازم علمی را به انسان دهد تا کوه‌ها را به حرکت آورد و زمین را تکه تکه سازد و با مردگان سخن گوید؛ چرا که تمامی فرض‌های قرآن کریم شدنی و ممکن است و امری محال در آیات آن وجود ندارد.

قرآن کریم نقشه‌های مهندسی و کدهای پیدا و پنهانی دارد. یکی از این کدها توجه به حرف امتناعیه است که باید در پی فهم آن برآمد. کسانی که با رموز نقشه‌های گنج‌آشنایی ندارند، هر اندازه بیشتر به خطوط و کدهای نقشه نگاه کنند، کم‌تر از آن چیزی برداشت می‌کنند. خطوط و رموز نقشه برای افراد نسخه‌خوان و گنج‌شناس است که معنا دارد. کدهایی که در هیچ کتاب تفسیری از آن سخن گفته نشده است، گویی نویسندگان تفاسیر به این که قرآن کریم نقشه‌ی مهندسی و شناسنامه‌ی تمامی پدیده‌های هستی و گنج‌های پنهان تمامی عوالم است توجهی ندارند و یکی از کدهایی که بی‌توجه از آن گذشته‌اند گزاره‌هایی است که به زعم آنان امتناعی است.

تمامی تعلیق‌هایی که در قرآن کریم آمده است و محال می‌نماید، هیچ

یک محال نیست و بشر روزی تمامی آن را برای خود ممکن می‌سازد. در قرآن کریم، امر محال وجود ندارد و تمامی آن‌چه را که می‌فرماید، شدنی است. قرآن کریم دارای شرط محال یا لو امتناعیه نیست و آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و اگر اعراض کردن آنان از قرآن کریم بر تو گران است، اگر می‌توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان به شدت خواهان شوی تا معجزه‌ای دیگر برای آنان آوری، پس چنین کن، و اگر خدا قدرت‌نمایی می‌کرد به قطع، آنان را بر هدایت‌گرد می‌آورد. پس به حقیقت از نادانان مباش.

و حتی آیات شریفه‌ی زیر امری ممکن است و تعدد خدایگان نیز شدنی است و فساد نیز به تبع آن پیدا می‌شود:

﴿وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾<sup>۲</sup>

- در بهشت در نمی‌آیند مگر آن‌که شتر در سوراخ سوزن داخل شود.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۳</sup>.

- اگر در آن دو جز خدا خدایانی وجود داشت به قطع تباه می‌شدند.

## ۷) دقت به شمارگان واژگان

در تفسیر یک واژه باید شمارگان و عدد کاربرد آن در قرآن کریم را در

۱. انعام / ۳۵.

۲. اعراف / ۴۰.

۳. انبیاء / ۲۲.

دست داشت و نیز چینش و پراکنندگی این واژه در هر سوره و در تمامی قرآن کریم را به دست آورد و به فراوانی، اندکی یا نبود آن در هر سوره توجه داشت و ارتباط آن با نام سوره را به دست آورد.

همچنین باید توجه داشت عظمت و بزرگی برخی واژگان به کاربرداندک آن است؛ مانند «صمد» و برخی به پرکاربردی آن؛ مانند: «الله».

تمامی آیات دارای مهندسی چینش واژگان است که تنها برای مثال، نمونه‌ای از آن می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَبْنِيهِمَا حِجَابٌ، وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ،  
وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ  
يَطْمَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

-و میان آن دو گروه، حایلی است. و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از آن دو دسته را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده، ولی بدان طمع دارند آواز می‌دهند که سلام بر شما.

در این آیه با آن که وصف: ﴿لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾ برای بهشتیان آمده است و باید بی‌درنگ بعد از ﴿أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾ می‌آمد، اما فراز: ﴿أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ بر آن پیش افتاده است تا اهمیت سلام را برساند و سلامی که آنان بر بهشتیان دارند از دست نرود.

## ۸) تأمل در چیدمان آیات

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾<sup>۱</sup>

-و به یقین انسان را از چیدمانی پیوسته از گل آفریدیم.

خداوند در سوره مؤمنون، بعد از این که از رستگاری مؤمنان می‌گوید و آنان را وارث بهشت می‌خواند؛ یعنی کسانی که در نماز خود فروتنی دارند، از بیهوده‌ها روی می‌گردانند، زکات می‌پردازند، پاک‌دامنی خود را پاس می‌دارند، به حفظ امانت و پیمان خود وفادار هستند و برگزاردن نماز مواظبت دارند، روی سخن را تغییر می‌دهد و از خلقت و آفرینش انسان می‌گوید؛ در حالی که ساختار منطقی اقتضا می‌کند نخست از خلقت انسان سخن گفته شود و سپس ویژگی‌های مؤمنان بیاید و چنین چیدمانی با ساختار موجود در آفرینش نیز سازگاری داشت. آیا برای این چنین می‌توان دلیلی ارایه داد؟ ما این سخن را فرو می‌گذاریم تا آیندگان بر آن بیندیشند! بهتر است جمله‌ای نیز بر آن بیفزاییم و آن این که آیا می‌توان سوره‌ی مؤمنون از ابتدا تا آیه‌ی شریفه: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ را یک سوره دانست و نام آن را نیز «مؤمنون» گذاشت و از آیه‌ی یازده به بعد را سوره‌ای جداگانه به شمار آورد؟

هم چنین آیه‌ی: ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا﴾<sup>۳</sup> که «الای» استثنائیه در آن آمده است و می‌رساند آیه مربوط به پیش از خود می‌باشد، ولی در معنا چنین نیست؛ زیرا آیه‌ی پیش می‌فرماید:

۱. مؤمنون / ۱۲.

۲. مؤمنون / ۱۰.

۳. اسراء / ۸۷.





﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

و اگر بخواهیم به قطع آن چه را به باطن تو افکنده ایم می بریم، آن گاه برای آن در برابر ما برای خود واگذارده شده ای مورد اعتماد نمی یابی.

در چیدمان آیات قرآن کریم باید به این نکته توجه داشت که ترتیب موجود در آن به ترتیب نزول نیست و چنین نیست که قرآن کریم با چینش موجود نازل شده باشد، بلکه سوره ای مانند علق که آیات اول آن، نخستین آیاتی بودند که نازل شدند، آیات پایانی آن، چند سال بعد نازل شده و اولین سوره ای که به صورت کامل نازل شده است، سوره ی حمد است.

این ترتیب به دست مبارک رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنا به مصلحت کنار هم قرار گرفته است. هم چنین به فرموده ی حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام، قرآن کریم اقیانوسی است ژرف، و ما نباید اشکالی را ساده انگارانه به آن وارد کنیم یا به صورت سطحی و به گونه ای با احساسات و شور و عواطف از آن سخن گوئیم و مقتضای بحث علمی و نقد عقلی را نادیده بگیریم و سخن از قطعی بگوئیم که حصولی ندارد. این روزها، در بحث های علوم انسانی، اطمینان به سختی حاصل می شود، چه رسد به آن که کسی سطحی انگارانه مدعی قطع شود. باید با تشکیل کرسی های علمی و



تخصصی، سند حجیت قرآن کریم را یافت و آن را به صورت علمی به جهانیان ارائه داد تا حتی غیر مسلمانان نیز آن را به صورت علمی بپذیرند و با اطمینان خاطر علمی از آن استفاده نمایند.

## ۹) ترجمه ناپذیری قرآن کریم

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

ما آن را قرآنی واضح و روشن قرار دادیم، باشد که عقل ورزی کنند و چنین است که آن در ریشه‌ی کتاب به نزد ما سخت والا و سنجیده کار است.

خداوند متعال قرآن کریم را به زبان عربی نازل کرده است و آن را مادر تمامی کتاب‌ها قرار داده است. در واقع زبان این کتاب باید زبان مادری علم و عالمان دینی دانسته شود و کسی که آهنگ فهم تخصصی این کتاب آسمانی را دارد به زبان آن آشنایی یابد و معنای آن را از ترجمه‌ها - که تنها برای عموم افراد به صورت سطحی مفید است - سراغ نگیرد. عالم باید معارف خود را از متن سند زنده و از زبان عربی این کتاب آسمانی دریابد و این زبان را زبان حقیقی علم بداند و ریشه‌ی حقیقی و ام علمی خود را قرآن کریم قرار دهد، وگرنه به خود جفا کرده است که حقیقت خالص و غیرمشوب را در جایی که یافت نمی‌شود خواستار شده است. بهتر است این بحث را به گونه‌ای مورد دقت فلسفی و عقلی قرار

۱. زخرف / ۳ - ۴.



دهیم. این تحلیل دارای دو مقدمه است: یکی آن که: چپش آیات و سوره‌های قرآن کریم از نظر ترتیب و کیفیت، ملاکی دارد که از آن آگاهی چندانی نیست. ملاک این امر را کسی می‌داند که بر تمام هستی و پدیده‌های آن احاطه دارد. مطالب قرآن کریم از هماهنگی خاصی برخوردار است که به کتاب‌های تصنیفی انسان شباهتی ندارد.

مقدمه‌ی دوم این که: ترجمه‌ی قرآن کریم آن است که الفاظ قرآن کریم را در صورت امکان از زبانی به زبان دیگر تبدیل نماید در حالی که تمامی ظرایف آن را منتقل سازد و این کار هم بدون در دست داشتن تفسیر آن ممکن نیست و هم دقت‌هایی که در زبان مادر است در زبان ترجمه نیز آمده و برای دریافت آن باید زبان ترجمه را با تمامی ظرایفی که دارد دانست که چنین احاطه‌ای زحمتی می‌طلبد که با زحمت فهم زبان مادری یکی است. هم‌چنین تفسیر قرآن کریم آن است که مراد و لبّ و جان معنای آیه‌ای را از متن آن به دست آورد که این کار به صورت کامل جز از محبوبان رتبه‌ی نخست ممکن نیست که احاطه بر هستی و تمامی پدیده‌های آن دارند؛ زیرا قرآن کریم شناسنامه‌ی اصلی هستی و تمامی پدیده‌های آن است؛ به طوری که اگر قرآن کریم باز شود و باز هم آن قدر که باید، باز شود، روشن می‌گردد که هیچ ذره‌ای از هستی بدون شناسنامه‌ی قرآنی نیست و این است معنای:

﴿ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴾<sup>۱</sup>.

- و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن است.

محبوبان که انعامی‌های مورد عنایت خاص و مستقیم حق تعالی هستند و حکایت آنان را در جلد چهارم این تفسیر خواهیم آورد، استاد و مربی و ناطق به قرآن کریم می‌باشند و هر تفسیری که از جانب آنان باشد، حجّیت دارد و گرنه پیمودن غیر طریق آنان در تفسیر، به تفسیر به رأی می‌انجامد: «من فسّر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار»<sup>۱</sup> که گناهی بزرگ است و این است معنای حدیث ثقلین که اول، قرآن کریم و دوم عترت و اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشند؛ پس قرآن و امام، هر یک به تنهایی مانند امتی بی‌امام و امامی بی‌امت می‌باشند و این است معنای کلام حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که «من قرآن ناطقم»<sup>۲</sup> و این ادعا جز از ایشان مقدور نیست.

البته ترجمه‌ی قرآن کریم به تمامی زبان‌های زنده‌ی دنیا امری ضروری است؛ چرا که آن ترجمه برای استفاده‌ی همگانی از قرآن کریم است.

### ۱۰) کثرت جعل در روایات قرآنی

روایاتی که ذیل آیات قرآن کریم آمده بسیار است. برخی از این روایات دارای نکات تفسیری بسیار بلندی است که فهم آن نیاز به دقت فراوان دارد. در این میان، روایات بسیاری به‌ویژه در شأن نزول آیات و نیز تأثیر مداومت بر برخی سوره‌ها و آیه‌ها آمده که جعلی و ساختگی است و اساسی برای آن نیست و پژوهنده‌ی مطالب قرآنی در مراجعه به چنین اخباری باید احتیاط و دقت فراوانی داشته باشد تا به بی‌راهه کشیده

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۱۴.

نشود. چه بسا برخی اخبار که به نام معصوم آمده است، ولی از گفته‌های عالمان است؛ هر چند ممکن است سند آن اشکالی نداشته باشد. کسی که بتواند با قرآن کریم و مدارک ولایی انس داشته باشد نوری پیدا می‌کند که می‌تواند نقل‌های جعلی را تشخیص دهد. البته این امر در روایات فقهی کاربرد ندارد. جعل در روایاتی که از منزلت قرآن کریم می‌گوید نیز وجود دارد.

قرآن کریم با آن که کتابی محکم و برخوردار از حکمت تمام است، متأسفانه به سبب جدا شدن از حضرات معصومین علیهم‌السلام مانند مکتبی بی‌استاد شد که به افول و رکود گرایید. چیرگی خلفای جور، منع نقل حدیث تا صد سال بعد از نزول قرآن کریم و سردمداری و متولی‌گری کسانی که از قرآن کریم اطلاعی نداشتند بر آن و ترتیب اثر ندادن به دانستنی‌های آشنایان به وحی و نزول و آگاهان ترتیب آیات الهی که مورد توجه همگان بودند، از ریشه‌های این جدایی است.

آن‌چه در شأن نزول و ترتیب قرآن کریم از اهل سنت رسیده است، مورد اطمینان نیست؛ زیرا راویان آن کم‌ترین اطلاع اساسی از قرآن کریم نداشته‌اند، گذشته از آن که بر فرض وجود اطلاع، کم‌ترین اطمینانی به گفته‌های آنان پیدا نمی‌شود و سخنشان هرگز مورد استناد علمی و ارزش عملی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا از چهره‌های آلوده و افراد منحرف بوده‌اند و شرایط لازم برای حجیت نقلشان فراهم نمی‌گردد و آن‌چه از حضرات معصومین علیهم‌السلام با اسناد صحیح در جهت شأن نزول رسیده نیز اندک است و در این باب کافی نیست؛ به‌طوری که اطمینان حاصل می‌شود که حضرات معصومین علیهم‌السلام بیان این جهت از احکام قرآن مجید را مصلحت

ندانسته‌اند یا محذورات دیگری، علت کاهش جدی نقل در این زمینه شده است. مواجهه‌ی یاد شده در مورد حضرات معصومین علیهم‌السلام، از حقایق دردآلودی حکایت می‌کند که تحقیق آن مقام مناسب خود را طلب می‌کند.



روایاتی که از اهل سنت در شأن نزول آیات رسیده، مخدوش است و آنچه از حضرات معصومین علیهم‌السلام در دست می‌باشد، با کمبود روبه‌روست؛ بر این اساس، توجه به شأن نزول، همیشه در میان عالمان اهل سنت مرسوم بوده و شیعه در این جهت چندان تکاپویی نداشته است؛ زیرا شیعه به‌خوبی دریافته که این راه مسدود است و اگر در کتاب‌های تفسیر عامه و خاصه دقت گردد، روشن می‌شود که بیش‌تر شأن‌نزول آیات از عامه است.

شأن نزول آیات و ترتیب آن اگرچه نقش مهمی را در فهم آیات و سوره‌های آن دارد، بر اثر فاجعه‌ی بزرگ تاریخ اسلام - که انفکاک کتاب از سنت معصومین علیهم‌السلام است - امت اسلامی در فهم قرآن کریم از این جهت محروم گشته و کم‌ترین بهره را برده است. باشد که در کنار عصمت و قیام امام معصوم علیه‌السلام این نقیصه هم‌چون دیگر جهات از پیکر اسلام دور گردد. به امید آن روز.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که کمبود یاد شده کم‌ترین زیانی به استفاده‌ی امت اسلامی از اصل قرآن کریم وارد نمی‌آورد؛ زیرا آیات قرآن کریم قوانین کلی و مناط‌های شمولی است و مورد نمی‌تواند مقید یا مخصص وجود آن گردد، گذشته از آن که اگر کمبودی در کار می‌بود، حضرات معصومین علیهم‌السلام در مدت طولانی حضور خود، آن را بیان

می‌کردند و امت را درگیر این موضوع نمی‌ساختند؛ همان‌طور که در مواضع لازم و موارد ضروری، این کار را انجام داده‌اند؛ پس این کمبود جهت خاص و خارجی دارد و از جهت معنای قرآن کریم و استفاده‌ی لازم از آن، عارضه‌ای ایجاد نمی‌کند.

برخی روایات جعلی و ساختگی در جهت بیان فضیلت قرآن کریم یا برخی سوره‌هاست؛ در حالی که قرآن کریم اقیانوس پایان‌ناپذیر معارف است و برای ترسیم بلندای آن نیازی به مناقب ساختگی نیست؛ همان‌طور که در معرفی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که هرچه بگوییم از آن برتر است چنین می‌باشد و نیازی به جعل منقبت ندارند. روایات تفسیری پیش از آن که نیاز به بررسی سند داشته باشد به درون پژوهی و بررسی متن نیاز دارد. نمونه‌ای از گزاره‌هایی که به امام معصوم نسبت داده شده است اما روایت نیست در ذیل می‌آید.

در برخی کتاب‌ها به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «کتاب الله علی أربعة اشیاء: العبارة، والإشارة، واللطائف، والحقائق. فالعبارة للعوام، والأشارة للخواص، واللطائف للاولیاء، والحقائق للانبیاء»<sup>۱</sup>.

نخستین اشکال عبارت، مفرد آمدن دو واژه‌ی «العبارة» و «الإشارة» است؛ در حالی که به سیاق «واللطائف، والحقائق» باید جمع می‌آمد. این روایت، عبارت را برای عوام، اشاره را برای خواص، لطائف را برای اولیاء و حقایق را ویژه‌ی انبیاء می‌داند. عبارت برای عوام مناسب است که تنها قصد قرائت قرآن کریم را دارند. عبارت با معنا همراه است و مراد از

۱. ابن ابی‌الجمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۵.

عبارت، صرف قرائت نیست. بنابراین نباید گفت عبارت قرآن کریم برای افراد عادی است. کسی که لطائف را برای اولیای معصومین علیهم السلام می‌داند، حقایق را نیز باید برای آنان قرار دهد. انبیای الهی هرچه را دارند از اولیای چهارده معصوم علیهم السلام می‌گیرند و دو فراز آخر نیز با هم سازگاری ندارد. انبیای الهی - حتی در زمینه‌ی تأویل قرآن کریم - ظهور اولیای چهارده معصوم علیهم السلام هستند. اگر مراد، اولیای غیر معصوم باشد، باز تقسیم یاد شده مشکل دارد و باید اولیای چهارده معصوم علیهم السلام را بعد از آن نقل می‌کرد. افزون بر این، استفاده از لفظ «العوام» در احادیث مرسوم نیست. واژه‌ی «عوام» از واژه‌های استعماری است که برای محروم کردن مردم از اندیشه در معارف دینی وارد جامعه‌ی مسلمانان شده است. این گزاره را باید کلام یکی از عالمان یا عارفان دانست که ذهن آنان گوشه‌ای را چیره است و از جای دیگر غفلت دارد.

از دیگر گزاره‌های جعلی این وادی، روایتی است که می‌فرماید: «ما من حرفٍ من حروف القرآن الا و له سبعون الف معنا»<sup>۱</sup>: هیچ حرفی از حروف قرآن نیست، مگر آن که هفتاد هزار معنا دارد. قرآن کریم بسیار بزرگ است اما برای عظمت و بزرگی آن لازم نیست چنین از خود بزرگنمایی داشت و آسمان و ریسمان به هم دوخت. شیعه هر گزاره و روایت را بر اساس ملاک و مناط، مورد تحلیل عقلی قرار می‌دهد و حتی برای احکام الهی مناط و معیار قایل است و مانند برخی گروه‌های اهل سنت نیست که حسن و قبح عقلی را انکار نماید و بگوید: «هرچه آن خسرو کند شیرین بود»، بلکه:

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۹۵.

«هرچه آن شیرین بود خسرو کند». بله، این سخن از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است که قرآن کریم اقیانوسی بی پایان است و کسی نمی تواند به پایان آن برسد، ولی این تعبیر به قطع از معصوم نیست که برای هر حرف آن هفتاد هزار معنا قایل شده است؛ مگر آن که «حرف» را اصطلاحی با معنای خاص بگیریم. اصطلاحی که هیچ قرینه‌ای برای اراده‌ی آن نیامده است.

در این جا مناسب است از «اسرائیلیات» هم یادی بکنیم که از نقاط شروع انحراف در حوزه‌ی دین و ورود خرافات یا پیرایه‌ها به آن با جعل روایاتی است که عالمان یهود به عمد و به هدف براندازی دین اسلام و از بین بردن آن از درون، به این دین وارد کرده‌اند. انحرافات و گمراهی‌هایی که ما از آن و دیگر شعبه‌های آن به نام «پیرایه» نام می‌بریم و هدف اولی خود را مقابله با این پیرایه‌ها می‌دانیم که در شکل امور خرافی، انحرافات و بدعت‌های اعتقادی، تحجر فکری و ظاهرگرایی و خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه و افراط در تجددطلبی ظهور نموده است.

«اسرائیلیات» به واردات عامیانه در قصه‌ها و داستان‌های قرآن کریم گفته می‌شود که توسط عالمان یهود طراحی شده است. در قرآن کریم، اشاره‌هایی به افراد به‌ویژه نسبت به پیامبران الهی علیهم السلام آمده است که بیش‌تر جهت نمادین دارد یا بسیار کلی است و یا تنها به برخی ویژگی‌ها اشاره نموده است و هدف از ذکر آن این بوده که از آن بهره‌ی عام برده شود، اما برخی همین امور را مایه‌ای برای جعل اسرائیلیات کرده‌اند. اسرائیلیات زائیده‌ی بارور نمودن غیر روشمند و غیر منطقی و غیر علمی



این امور کلی یا مبهم است که برگرد آن تنیده شده، تا آنجا که اصل مسأله را تحت شعاع قرار داده است. برای نمونه، قرآن کریم درباره‌ی حضرت آدم، اصحاب کهف، حضرت موسی و حضرت خضر علیهم‌السلام به طور مختصر و کوتاه مطالبی بیان کرده و بسیاری از مسایل جزئی را فروگذار کرده است و اسرائیلیات، ماجرای آنان را با شاخ و برگ فراوان بیان می‌کند. برای نمونه، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

و گفتیم: ای آدم، تو و همسرت بهشت را آرام گیرید و از آن هر چه می‌خواهید به فراخی بخورید، و این درخت را نزدیک نشوید که از ستم‌گران می‌شوید.

به آدم گفته شد به بهشت برو، ولی به این درخت نزدیک نشو؛ قرآن کریم به این ترتیب هبوط انسان را بیان می‌کند، ولی اسرائیلیات به آن چنین دامن می‌زند که این بهشت کجاست؟ در مشرق است یا در مغرب؟ در لاهوت است یا در ناسوت؟ آن درخت چه بوده است؟ اغواگر چه کسی و اغواگری به چه شکلی بوده است؟ این که شیطان در هیأت یک مار وارد شده و آن مار به قدر شتر بوده و دست و پای بزرگی داشته، ولی خداوند دست و پای آن را قطع کرده و این که مار بی‌دست و بی‌پاست از این جهت است از جمله اسرائیلیات است. نمونه‌ی دیگر اسرائیلیات در ماجرای حضرت یوسف علی‌ه‌السلام است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ  
الزَّاهِدِينَ﴾<sup>۱</sup>.

و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند و در آن بی‌رغبت بودند.

برادران، یوسف را به درهم کمی فروختند و بیش از آن در این رابطه چیزی نفرموده است، اما اسرائیلیات این موضوع فراوان است و به آن چه که خداوند آن را به دلایلی مطرح نکرده است می‌پردازد و «رطب و یابس»ها به هم می‌بافد که ما اصطلاح «پیرایه» را برای آن مناسب می‌دانیم.

چنین پیرایه‌هایی با سرعت بالایی رشد گرفت؛ زیرا برخی افراد جامعه از اسرائیلیات استقبال می‌نمودند؛ زیرا هم آنان ساده بودند و هم آن که توان عالمان یهود در داستان‌سرایی و قصه‌پردازی بسیار بالا بود؛ چون آنان این داستان‌ها را به شکلی در کتاب خود داشتند. آن‌ها می‌خواستند با این کار که بخشی از آن در تورات بود، قرآن کریم را به چالش بکشند.

اسرائیلیات در روایات نیز کاربرد دارد، بلکه بسیاری از سنت‌ها که در اقوام و ملل وجود دارد به‌نوعی گرفتار اسرائیلیات شده است. برای نمونه، گفته می‌شد زمین روی شاخ گاو است و این گاو روی یک ماهی است و به هنگام تحویل سال، این گاو زمین را از روی این شاخ به روی شاخ دیگر می‌اندازد تا خستگی وی بیرون برود و به همین دلیل زمین تکان می‌خورد. جالب است که در کنار سفره‌های هفت سین آینه بود و تخم‌مرغی روی آن قرار داشت و حتی موقع تحویل سال می‌گفتند تخم



مرغ در حال تکان خوردن است. از این داستان‌ها بسیار است و به تمامی این واردات می‌توان «اسرائیلیات» اطلاق کرد؛ به‌ویژه آن که منشأ بیش‌تر این خرافات عالمان یهود هستند.

دلیل راه یافتن چنین خرافاتی ناآگاهی مردم درباره‌ی اصل مطلب بود و در مورد آیات و روایات نیز کسانی بودند که از این آب گل‌آلود بهره می‌بردند.

در گذشته حتی برای موارد مختلف، «خدا» می‌تراشیدند و می‌گفتند ما خدایی را می‌پرستیم که خودمان ساخته باشیم. بنابراین زمینه‌ی اسرائیلیات و به‌طور کلی پیرایه‌ها در بشر بوده است تا آن‌جا که موسی را به پیامبری قبول نمی‌کردند، ولی گاو را به خدایی می‌پذیرفتند. این عوامل همه دست به دست هم داده است تا «اسرائیلیات» هم در مورد آیات و هم در مورد روایات وارد شود و تا مخدوش کردن اصل آن پیش برود.

در برابر این توطئه‌ی هدفمند، باید برای پیراستن روایات از اسرائیلیات به نقد و بررسی متون دینی با معیار قرآن کریم رو آورد؛ هر چند تاکنون به‌طور جدی با این پیرایه‌ها برخورد نشده است و ما هدف اولی خود را بر پیرایه‌شناسی و پالایش دین از آن قرار داده‌ایم. مرحوم شیخ بهایی درباره‌ی روایاتی که از عبدالله بن سالم نقل شده می‌گوید: «کُلِّ سالم غیرسالم»<sup>۱</sup> چون سالم یاد شده مثل «کعب الاحبار» بوده که داستان‌های زیادی را نقل کرده است. بنابراین باید گفت عالمان شیعی در گذشته به این موضوع توجه داشته‌اند، ولی همان‌طور که اشاره شد این اهتمام و این توجه کافی نبوده است. در حالی که آسیب اسرائیلیات بسیار

۱. شیخ بهایی، جبل‌المتین، طبع قدیم، ص ۷.

فراوان است و نخستین آسیب را به مردم وارد می‌آورد؛ چون آن‌ها از این شاخ و برگ‌ها استقبال فراوان می‌کنند و آن قدر جذب می‌شوند و بدان می‌پردازند که اصل مطلب را فراموش می‌کنند. در مرحله‌ی دوم، این افراد آگاه و هوشمند هستند که از آن صدمه می‌بینند؛ چون وقتی آن‌ها این حرف‌های بی‌دلیل و بدون پشتوانه‌ی منطقی را می‌شنوند دیگر حتی اصل مطلب را از عالمان و آگاهان نمی‌پذیرند و همه را از درست و نادرست به یک چشم می‌بینند و تمامی آن را بی‌پایه و بی‌اساس می‌شمرند. اسرائیلیات و شاخ و برگ‌های وارداتی و دخیل آن باعث لوث شدن حقیقت می‌شود و آن را به شدت مخدوش می‌کند؛ چنان که گویی به هیچ وجه حقیقتی وجود ندارد. بیش از سی سال است که اعتقاد داریم باید رشته‌ای به نام «پیرایه‌زدایی» در حوزه‌ی علمی شکل بگیرد و پیرایه‌زدایی در همه‌ی زمینه‌ها اعم از فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و غیر آن را هدف خود قرار دهد تا حشو و زواید مذهب و خرافه‌ها و ناراستی‌ها را شناسایی کند. پیرایه و خرافه‌زدایی می‌تواند به عنوان یک رشته یا گرایش مستقل مطرح شود. از باب مثال می‌گوییم که اگر انسانی خود را مدت طولانی اصلاح نکند به هیولایی ترسناک تبدیل می‌شود و ما همان‌طور که خود را می‌پیراییم؛ باید باورها و اعتقادات و سنت‌های خود را نیز پیرایه‌زدایی کنیم؛ چرا که مطالب بی‌اصل و بدون اساسی همواره مراکز علمی و مذهبی را تهدید می‌کند. ما به خیلی از پیرایه‌ها مبتلا هستیم و دین تا پیرایه‌زدایی نشود، زنده و نو نمی‌شود. غفلت از این کار باعث رشد خرافه‌ها می‌گردد. از این روست که پیرایه‌زدایی اهمیت زیادی دارد. برای این کار باید دین را مستند کرد و آنچه را که سند ندارد، مطرح

نکرد. روایات و احکامی که فقط «شهرت» دارد، ولی ریشه‌ای ندارد و اجماع‌هایی که اصل و اساس ندارد شناسایی شود تا هرچه به دین نسبت داده می‌شود مستند و مدلل باشد. حال ممکن است این سند فقهی، نقلی، قرآنی، عقلی و یا تجربی باشد. مهم این است که مستند و قابل دفاع علمی باشد. نباید تنها به نقل مشهور و به این که آن را چه کسی گفته است بسنده کرد؛ چرا که منشأ بسیاری از خرافه‌ها همین مشهورات و مسلمات بی‌پایه است که تأثیر منفی آن بسیار است و دین‌گریزی و دوری مردم از دین را سبب می‌شود.

برای مستندسازی گزاره‌های علمی نخست باید آزاد اندیش بود و از تعصب نابه‌جا و انحصار محوری دوی گزید. دیگر این که در این مباحث از خشونت‌های مختلف پرهیز داشت و سخن علمی را با چماق تهمت و چوب تکفیر پاسخ نگفت. این آفت بسیار مخربی است که برخی مسلمین تحمل لازم در مباحث اعتقادی را ندارند و به صرف شنیدن نظریه‌ای، با آن برخورد سخت و خشن و فیزیکی دارند. چنین مخالفت‌هایی با معمار بزرگ انقلاب اسلامی؛ حضرت امام خمینی علیه السلام نیز صورت گرفت. وقتی ایشان می‌خواست تفسیر بگوید از چند سو مخالفت می‌شد. چه‌طور ممکن است کسی مثل امام علیه السلام با آن عظمت نتوانند سخن خود را بگویند؟ ظاهرگرایان مرتجع مانند کاهنان معبد آمون می‌مانند که با صندوق‌های جواهرات با اندیشه‌های نو چون مکتب یوسف پیامبر مبارزه می‌کنند. آن‌ها با آن وضعیت علیه مردم کار می‌کردند و با هر سخن تازه‌ای مخالفت می‌کردند و حتی برای نفی فیزیکی آن از هر خشونت‌ی روی‌گردان نبودند.

برای مبارزه با اسرائیلیات، خرافات و پیرایه‌ها باید بتوان در مرتبه‌ی نخست، خشونت و عصبیت غیر علمی را کنار گذارد و اجازه داد که هر صاحب‌نظری نظریه‌ی خود را با سند مطرح کند. باید یاد گرفت که هر چه گفته می‌شود؛ خواه در موضع مخالف باشد یا موافق، با سند و به صورت روشمند باشد و همه این فرهنگ را داشته باشند که سخنی را بی‌دلیل نپذیرند. سخن و نظریه اگر با دلیل همراه باشد از اداندیشی پیش می‌آید و شکوفایی و رونق علمی را در پی دارد. تردیدی نیست که با خشونت نمی‌توان به شکوفایی رسید. باید به قرآن کریم عمل کنیم که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>.

به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند. اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان بی‌پیرایه.

باید بتوانیم بشنویم و بتوانیم به آنچه خوب است عمل کنیم. چون صرف شنیدن کافی نیست. از این رو باید به بیان قرآن کریم اهل شنیدن و نیز عمل کردن بود. شیعه همواره به درایت عمل کرده است، نه به روایت تنها. با این حال، در روایات ما اسرائیلیات زیادی راه یافته و زمینه‌ی خرافه‌گرایی را فراهم آورده است. روایتی که حتی اگر سند صحیح داشته باشد، ولی دلیل عقلی برخلاف آن باشد، معتبر نیست؛ چون دین

ملاک‌هایی به ما داده است؛ چنان‌چه در روایات است اخبار را با قرآن کریم بسنجید و اگر روایتی با قرآن کریم هم‌خوانی نداشت، آن را وا نهید! شیعه فرهنگ معنویت و استناد است و در روایت نیز به استناد سخن به مقام عصمت توجه می‌شود. با آن که اهل سنت قیاس و استحسان را معتبر می‌دانند، شیعه چنین فرهنگی ندارد و تابع مکتبی است که بیش از دوپست و پنجاه سال معلم معصوم داشته است. بنابراین با توجه به این پیشینه، باید دقت بیش‌تری داشت و نباید در پیرایه‌زدایی و مقابله با خرافه‌ها کوتاهی کرد. این مهم را باید در تمامی مباحث علمی؛ اعم از انسانی و تجربی، سرایت داد و ساده‌انگاری را از خود دور ساخت. بنابراین باید نسبت به مسائلی که در بخش احکام، روایات، و در داستان‌ها و سنت‌ها آمده است اهتمام داشت و آنچه را مستند است پذیرفت و آنچه را با عقل و قرآن کریم سازگاری ندارد و خرافه و پیرایه است با جرأت دور ریخت تا راه برای اراییه‌ی درست دین اسلام هموار شود و پیروان آن به نیکی دریابند اسلام دینی است که برای هر عصری کارآمد، تازه و نو است.



۱. عن الصادق عليه السلام: ما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه. وسائل الشیعه، ج





فصل دوم:

تأویل قرآن کریم



## ظهور و بطون قرآن کریم

در پس ظاهر قرآن کریم لایه‌هایی است و هر لایه نیز دارای مراتبی است که «باطن» قرآن کریم نام دارد. دانشی را که از این باطن‌ها می‌گوید «تأویل» می‌خوانند.

ظاهر و باطن امری نسبی است و برای برخی، تمامی باطن‌های قرآن کریم ظاهر است؛ همان‌گونه که کشف هر باطن، سبب ظاهر شدن آن می‌گردد. باطن‌هایی که از ظاهر آن پرمحتواتر و درخشانده‌تر است. در روایت است:

«أَنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً»<sup>۱</sup>.

- همانا برای قرآن کریم ظاهر و باطنی، و برای آن باطنی است تا هفت باطن.

قرآن کریم کتابی است که به شیوه‌ی خردمندان سخن می‌گوید و وضع و جعلی مستقل و اصطلاحی ندارد و ظاهر آن حجت است و نقطه‌ی

۱. ابن ابی جمهور احسایی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۸.

آغازین و ورودگاه هر عالمی که آهنگ فهم قرآن کریم و یافت حقایق آن را دارد همین ظواهر است و اوج به بواطن آن بدون حفظ ظاهر و ورود به آن ممکن نیست؛ از این رو باطن هیچ گاه نمی تواند معنای ظاهری را تکذیب نماید و با آن به مخالفت برخیزد. ظواهر اذن دخول به حقایق را می دهد و کسی بدون فهم و یافت ظاهر به هیچ حقیقتی دست نمی یابد. راسخان در دانش نیز که به تأویل قرآن کریم راه می یابند چون به باطن ورود می نمایند از ظاهر دست برنمی دارند و آن را عین ظاهر می بینند.

### چیستی تأویل

تأویل؛ بیان باطن آیات الهی است؛ از این رو تأویل قرآن کریم و صف به حال موصوف است و تأویل قرآن یعنی بیان باطن قرآن. واژهی تأویل در قرآن کریم هفده مورد کاربرد دارد. این موارد هفده گانه تنها در چند سوره آمده است: یونس یک مورد، اعراف دو مورد، اسراء یک مورد، نساء یک مورد، آل عمران دو مورد، کهف دو مورد، یوسف هشت مورد.

بیشترین موارد تأویل در سورهی پیامبرِ زیبایی؛ حضرت یوسف علیه السلام آمده است. گویی تأویل با زیبایی ارتباط تنگاتنگی دارد؛ همان طور که در سورهی طولانی بقره حتی یک مورد از تأویل سخن گفته نشده است. چنین نیست که تمامی موارد یاد شده به تأویل قرآن کریم ارتباط داشته باشد، بلکه بسیاری از آن، تأویل خواب و احلام و حدیث یا حکمت و مصلحت پنهان امور را می گوید.

تأویل از «أول» به معنای رجعت؛ آن هم رجعتی خاص و ویژه است. راغب گوید: «التأویل من الأول؛ ای رجوع». وی بازگشت را امری عام می‌گیرد، اما ما آن را رجوع خاص می‌دانیم و آن بازگشت به اصل است. «موئل» به بازگشت‌گاه و غایت شیء گفته می‌شود.

براین اساس، مراد از تأویل در آیه‌ی:

﴿وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾<sup>۱</sup>.

-وگفت: ای پدر، این است مصداق خواب پیشین من!

اصل و موضوع خارجی خواب است که در آینده واقع می‌شود، ولی تأویل در آیه‌ی:

﴿سَأُتْبِكُ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾<sup>۲</sup>.

-به زودی تو را از حقیقت آن چه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت.

به کاری که در گذشته انجام گرفته است تعلق دارد.

تأویل؛ رجوع خاص به باطن است. هر پدیده‌ای حقیقتی دارد که رجوع خاص به آن، تأویل خوانده می‌شود و تأویل قرآن کریم بازگشت ویژه به حقیقت هر آیه و باطن آن است.

بعد از فهم مفهوم تأویل، باید گفت چگونه می‌توان به کشف باطن قرآن کریم و حقیقت تأویلی آن دست یافت.

۱. یوسف / ۱۰۰.

۲. کهف / ۷۸.



## واژه‌شناسی تأویل در قرآن کریم

تأویل معنای باطنی قرآن کریم است که ظاهر آیه به آن اشاره دارد، و رجوع خاص به باطن است، اما مصادیق باطن با لحاظ‌های گوناگون متفاوت است. تأویل، وصف به حال نفس لفظ است و تأویل قرآن به تأویل واژگان همین آیه اشاره دارد نه به حقیقتی جدا و متمایز از واژگان که از آن بیگانه باشد. تأویل، چهره‌ی حقیقی باطن است نه چهره‌ی مجازی. حقیقت و محکی با حکایت این لفظ است که تأویل دارد و قرآن نه آن حقیقت محض به تنهایی است و نه این مرکب نوشتاری صرف. هر آیه حقیقتی وجودی در عالم دارد که مکتوب و نوشته‌ی آن حکایت از این حقیقت دارد و لفظ و معنا با هم اتحاد دارد و قرآن کریم مکتوب با آن حقیقت است که تأویل دارد و چنین نیست که تأویل قرآن کریم تنها به آن حقیقت بازگشت داشته باشد. باز برای پرهیز از اشتباه تأکید می‌شود تأویل یک معنا بیش‌تر ندارد، اما مصادیق آن متفاوت است. بررسی تمامی موارد کاربرد تأویل در قرآن کریم این معنا را ثابت می‌نماید و این واژه حتی در یک مورد به صورت مجازی و از باب وصف به حال متعلق موصوف به کار نرفته است که نمونه‌هایی از آن در پی می‌آید:

الف: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>۱</sup>.



- ای کسانی که گرویده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید. این خیر و نیک‌ترین باطن و حقیقت است.



نیکوترین بازگشت، رجوع به خداوند متعال و رسول اکرم ﷺ است که در این زمان همان رجوع به قرآن کریم است که تنها این کتاب آسمانی در دسترس ماست و این کتاب با حجت بودن ظواهر آن است که می‌تواند در دعاوی پناه و داور قرار گیرد.

بِذَلِكَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلًا بِآلْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ<sup>۱</sup>

- آیا جز در انتظار تأویل آن اندروزی که تأویلش فرارسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند به حق فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند. پس آیا ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا بازگردانیده شویم تا غیر از آن چه انجام می‌دادیم انجام دهیم. به راستی که به خویشتن زیان زدند و آن چه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند.

تأویل در این جا همان وقوع قیامت است و این وقوع همان رجوع به باطن آن است بدون این که در این معنا مجازی پیش آمده باشد.

ج: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- بلکه چیزی را دروغ شمردند که بر علم آن احاطه نداشتند و هنوز

تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی که پیش از آنان بودند همین

گونه تکذیب کردند. پس بنگر که فرجام سستمرگان چگونه بوده

است!

تکذیب از سنخ تصدیق است و تصدیق فرع بر تصور است و تأویل

وقوع حقیقت آن و باطنی است که آن را نمی‌دانند و به تکذیب آن

می‌پردازند.

د: ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ

وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>۲</sup>.

- و چون پیمانه می‌کنید پیمانه را تمام دهید و با ترازوی درست

بسنجید که آن خیر و نسبت به باطن نیک‌تر است.

این آیه توصیه به حفظ وزن و پرهیز از کم‌فروشی دارد و حفظ چنین

میزانی و رجوع به آن همانند رجوع به خداوند و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که میزان

درستی، راستی و حقانیت هر چیزی است بهترین رجوع می‌باشد. رجوع

به چنین میزانی حقیقی است و مجازی در آن نیست و معیار قرار دادن

میزان همان رجوع به باطن و حقیقت است.

۱. یونس / ۳۹.

۲. اسراء / ۳۵.



ه: ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ

عَلَيْهِ صَبْرًا﴾<sup>۱</sup>

- گفت: این، جدایی میان من و توست. به زودی تو را از باطن و حقیقت آن چه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت.

تفسیر

این آیه از هنگامه‌ی جدایی موسای نبی عليه السلام که اهل ظاهر و شریعت است از خضر ولی عليه السلام که اهل باطن و حقیقت و از رجال غیب است می‌گوید. مردی که امروز نیز مانند هر روز دیگر در باطن عالم تصرف دارد. باطنی که حتی صاحب ید بیضا و پیامبر صاحب عزم توان تحمل آن را ندارد. البته چنین نبوده است که اعتراض موسی گناه باشد؛ چرا که او به حسب شریعت خود اعتراض می‌نماید چنان‌که خضر به حکم خویش عمل می‌نماید نه بر اساس شریعت موسی و هر دو نیز دو وجه و دو چهره از یک حق و حقیقت هستند. کاربرد واژه‌ی تأویل در این جا نیز وصف به حال موصوف است، نه وصف به حال متعلق موصوف و باطن کار حضرت خضر عليه السلام را بیان می‌دارد و نه - برای نمونه - باطن کشتی که امری مادی و از جنس چوب است، اما این فعل، نمودی مادی دارد که بر چوب کشتی ظاهر شده است.

و: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ

نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. کهف / ۷۸.

۲. یوسف / ۶.

- و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تاویل حادثه‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند؛ همان‌گونه که پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد. در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است.

مراد از احادیث، حوادث است و هر حادثه‌ای باطنی دارد که تاویل آن است و کاربرد آن نیز حقیقی است. همین معنا در سه آیه‌ی زیر نیز وجود دارد:

ز: ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبُنُّا بَنَاتًا وَيْلَهُ إِنَّا تَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و دو جوان با او به زندان درآمدند. یکی از آن دو گفت: خویشتن را بر خود رؤیا آوردم که شراب می‌فشارم. و دیگری گفت: من خود را خواب دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. به ما از حقیقت و باطن‌اش خبر ده که ما تو را از نیکو نهادان می‌بینیم.

ح: ﴿قَالُوا أَضَعَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ. وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾<sup>۲</sup>.

- گفتند خواب‌هایی است پریشان و ما به حقیقت خواب‌های آشفته دانا نیستیم. و آن کس از آن دو که نجات یافته و پس از چندی به خاطر آورده بود گفت: مرا بفرستید تا شما را از باطن آن خبر دهم.

۱. یوسف / ۳۶.

۲. یوسف / ۴۴ - ۴۵.

ط: ﴿وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و پدر و مادرش را به سریری کشیده برنشانید و پیش او بدون منیت به فروتنی درافتادند. وگفت: ای پدر این است حقیقت خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آن گاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان باز آورد پس از آن که شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی گمان پروردگار من نسبت به آن چه بخواهد صاحب لطف است؛ زیرا که او همیشه دانا سنجیده کار است.

پروردگارم، تو به من دولت دادی و از تأویل و حقیقت پدیده‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا گردن نهنده بمیران و مرا به درست‌کاران ملحق فرما!

بر اساس آیات یاد شده، تأویل چهره‌ی باطن هر پدیده است؛ خواه

۱. یوسف / ۱۰۰ - ۱۰۱.

قرآن کریم باشد یا امر دیگری و تمامی کاربردهای آن در قرآن کریم نیز وصف به حال تمام موصوف است، نه متعلق آن، و این خود آیه و ظاهر واژگان است که دارای باطن است. باطنی که می‌تواند مصادیق متعدد و چندگانه‌ای در طول هم داشته باشد. مشکل در چگونگی تصویر این معنا بوده که مرحوم علامه را ناگزیر نموده است تا تأویل را وصف به حال متعلق موصوف بگیرد و آن را از حیضی الفاظ و مفاهیم بیرون ببرد.

### چیستی باطن قرآن کریم

گفتیم تأویل باطن شیء است، اما مراد از باطن قرآن کریم چیست؟ این بحث چنان دقیق است که هیچ تفسیری نتوانسته است آن را به درستی و به وضوح تبیین نماید.

مراد از باطن قرآن کریم سیاهه و مرکب مادی نیست که بر کاغذ است و لحاظ نفسی دارد، بلکه این آیات لحاظ حاکی و آینگی دارد که محکی آن وجودی عینی و خارجی است. مراد ما از آیه، مکتوب بر کاغذ است، اما نه به لحاظ نفسی و اصالی، بلکه به اعتبار این که وجودی آلی و آینه‌وار دارد که از حقیقتی خارجی حکایت می‌کند. انواع قرائت از قرائت لفظی تا عقلی، نفسی، قلبی و حقی و قرائت تمامی پدیده‌ها لحاظی حاکی است و از حیث حاکی بودن است که به آن «آیه» و «قرآن» گفته می‌شود. باطن قرآن کریم نیز باطن آیه‌ای است که لحاظ نفسی ندارد و به گونه‌ی حاکی مراد است و نگاه «به‌یُنظر» و آینگی و آلی به آن می‌شود، نه «فیه‌یُنظر» و اصالی. با این نگاه است که می‌توان تأویل را وصف به حال موصوف و

باطن آیات الهی گرفت، وگرنه باطن این آیات به لحاظ نفسی امری مادی است و مؤلفه‌های مرکب و کاغذ و عناصر آن می‌باشد. آیات الهی امری جسمانی نیست، بلکه نمودی است که زبان مادی و وجود مکتوب گرفته است و مراد از باطن، باطن نفسی آن نمی‌باشد که امری مادی است، بلکه وجود معقول و مجردی است که می‌تواند به قرائت فرشتگان و یا حق تعالی در آید.

قرآن کریم، هم دارای ظاهر است که منطق و زبان دارد و هم دارای باطن. ظاهر آن لحاظ حاکی دارد و این ظاهر حاکی دارای باطنی است که محکی و حقیقت آن است. حقیقتی که می‌تواند متعلق و مصداق‌های فراوانی داشته و در هر مرتبه دارای نمودی باشد و نمود عقلی، نفسی، قلبی، ذهنی و نیز حقیقی برخی مراتب آن است. حق تعالی هم در مرتبه‌ی فعل، هم در مرتبه اسما و صفات و هم در مرتبه‌ی ذات به قرائت قرآن کریم می‌پردازد و تمامی این باطن که متعلق‌های گوناگونی می‌یابد از ظاهر لفظ که خاصیت حکایت‌گری دارد به دست می‌آید و ذهن و دل را به آن انصراف می‌دهد. باطنی که ما از آن سخن می‌گوییم باطن خود قرآن کریم است، نه باطن اشیا و امور خارجی؛ مانند فرشتگان، قیامت، ناسوت و پیامبر یا باطن اخلاق، ایمان و هر رطب و یابس دیگری. حتی خواب نیز تأویل دارد و تأویل آن امری متمایز از تعبیر آن است. هر انسانی نیز تأویلی دارد و کسی که به مقام رؤیت ارادی رسیده است می‌تواند باطن فرد را مشاهده کند و به تأویل آن دست یابد. منظور از تأویل، رسیدن به حقیقت و باطن هر چیزی از طریق قرآن کریم است، نه از طریق خود آن شیء.





تفاوت یافت این دو باطن نیز در این است که برای یافت باطن و تأویل هر چیزی باید آن را به صورت حضوری داشت، اما رسیدن به تأویل و باطن از طریق قرآن کریم به حضور آن شیء نیازی ندارد و تنها از ظاهر آیه می‌توان به باطن آن رسید؛ هر چند آن شیء در گذشته اتفاق افتاده باشد؛ مانند یافت باطن پیامبران الهی علیهم‌السلام، و یا در آینده حادث گردد. در واقع قرآن کریم در مسأله‌ی نمایش باطن، هر امر تسبیبی و غایب را به امر مباحثی و حضوری تبدیل می‌نماید و این گونه است که قرآن کریم به حقیقت، جام عوالم‌نماست و نمایشگری آن به نظام کیهانی منحصر نمی‌شود، بلکه تمامی پدیده‌های هستی و نیز حق تبارک و تعالی را فرا می‌گیرد؛ چنان‌که در روایت است خداوند برای بندگان خود در قرآن کریم تجلی و ظهور نموده است؛ چنان‌که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «لقد تجلی الله لخلقه في كلامه ولكنهم لا يبصرون»<sup>۱</sup>. قرآن کریم را باید قدر دانست و آن را ساعت‌ها پیش روی خود داشت و به آن نگاه کرد و آن را بوید. هم‌چنین حتی کسی که قرآن کریم را در حافظه‌ی خود دارد باید به متن آن نگاه کند، نه آن که به حافظه‌ی خود رجوع نماید؛ زیرا حضور در محضر قرآنی که در حافظه جای گرفته به همراه کثرت است و نگاه وحدت‌گونه و انحصاری را از حافظ می‌گیرد؛ به ویژه از حافظانی که قرآن کریم را با حفظ شماره‌ی صفحه و آیه در ذاکره‌ی خود دارند و حافظه‌ی آنان ضعیف‌تر از کسانی است که متن قرآن کریم را حفظ هستند و به همان

۱. عوالم‌النالی، ج ۴، ص ۱۱۶. رسائل‌الشهید الثانی، اسرار‌الصلاة (ط ق)، ص ۱۴۰.

توجه دارند. قرب به وحی الهی برای چنین شخصی سخت‌تر و همراه با مانع است و استجماع برای حصول رفاقت و دوستی را از او می‌رباید؛ از این رو افراد گفته شده را به رفاقت و انس با متن کتاب الهی توصیه می‌نماییم، نه به حفظ آن که از آموزه‌ها و تأکیدات مکتب بی‌محتوای اهل سنت است که می‌خواهد خلأ ناشی از دوری از مقام ولایت را با حفظ قرآن کریم پر نماید، اما نمی‌داند که به دوری هرچه بیش‌تر وی از قرآن کریم می‌انجامد. از دیگر آسیب‌های حفظ، ضعف اعصاب و اختلال در امور روزمره است.

### انحراف در معنای تأویل

متأسفانه چپستی تأویل و نحوه‌ی رسیدن به آن در کتاب‌های مفسران و عالمان به دانش‌های قرآنی بسیار متناقض و با تهافت و انحراف همراه است.

کلامیان ظاهرگرا میان تأویل و تفسیر تفاوتی قایل نیستند و این دو واژه را هم‌چون «مسکین» و «فقیر» می‌دانند که اگر در کنار هم آید اختلاف معنایی اندکی دارند و چنان‌چه جدای از هم ذکر شود یک معنا از آن اراده می‌شود و استعمال و کاربرد را دلیل بر حقیقت می‌دانند. روان‌شناسی این معنا از چیرگی فرهنگ جمود و تنبلی بر چنین افرادی حکایت دارد که زحمت تحقیق از خود بر می‌دارند و آسوده بر تخت روان زبان می‌خسبند؛ هر چند موضوع بحث آنان کتابی به عظمت قرآن کریم و بحثی به اهمیت تأویل و تفسیر باشد.

برخی به‌ویژه عارفان، تأویل را معنای مخالف ظاهر می‌شمرند. این



فرهنگ غلط در عبارات فصوص‌الحکم ابن عربی بسیار دیده می‌شود. او کافری چون فرعون را تبرئه و موحدی چون موسی را محاکمه می‌نماید. اندیشه‌ای قشری‌گرا و متعصبانه که به سبب بها دادن به عرفان، می‌خواهد هر چیز را در پرتو این دانش توجیه نماید. این اصطلاح می‌گوید شما می‌توانید هر معنایی را به صرف آن که با ظاهر آیه سازگار نباشد به عنوان تأویل بیاورید و برای آن حجیت و اعتبار قایل شوید. امری که دانش تأویل را از روشمند بودن و قاعده و اصل داشتن خارج می‌نماید و راه را برای تحمیل هرگونه معنایی که خلاف ظاهر باشد به قرآن کریم و به عبارت رساتر تحریف معنوی آن می‌گشاید. چنین اندیشه‌ای قرآن کریم را از اصل و سند بودن ساقط می‌نماید؛ چرا که حد و مرزی برای فهم روشمند آن قایل نیست و از هر قاعده و اصلی - غیر از مخالفت با ظاهر - رهاست و پایبندی به چیزی ندارد.

برخی مفسران گفته‌اند: تفسیر؛ معنای اولی واژگان، و تأویل غیر از معنای نخست است که از واژه به دست می‌آید.

در این تعریف، معنای دوم به بعد باید با ظاهر واژه سازگاری داشته باشد و بی‌مرزی تعریف دوم از آن برداشته شده است. البته این معنا به درستی توجیه نمی‌نماید آیا این معانی به صورت طولی از یک لفظ برداشت می‌شود یا به صورت عرضی. بر فرض دوم اشکال استعمال لفظ در بیش از یک معنا بر آن وارد می‌شود و چنانچه منظور از آن معانی طولی باشد، باید گفت معانی غیر اول آیا وضعی مستقل دارد یا همه در یک وضع به لفظ داده شده است. لفظ نمی‌تواند در یک وضع، چند معنای طولی به خود بگیرد.



## نقد معناسناسی تأویل در المیزان

علامه طباطبایی رحمته الله بر این نظرگاه است که تأویل معنایی نیست که تحت لفظ درآید، بلکه حقیقتی خارجی و نحوه‌ی وجودی یک آیه در جهان خارج است که لفظ از آن حکایت دارد و تأویل به محکی و حقیقت آن که امری باطنی است ارتباط دارد، نه به لفظ حاکی، و لفظ از آن حقیقت حکایت دارد، نه این که تأویل آن را بیان دارد. تأویل وصف چنین حقیقتی است، نه وصف به حال لفظ.

مرحوم علامه تأویل را وصف به حال متعلق موصوف می‌گیرد و برای لفظ تأویل قایل نیست و حقیقت لفظ را دارای تأویل می‌داند. ایشان در ذیل آیه‌ی:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>.

-اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم است. آن‌ها اساس کتاب‌اند و دیگر گوناگون تأویل‌پذیرند، اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف از حق است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل، از متشابه‌ی آن پیروی می‌کنند با آن که تأویلش را جز

۱. آل عمران / ۷.

خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. آنان که می‌گویند ما بدان گرویدیم. همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان بی‌پیرایه کسی خاطر نشان نمی‌شود.

می نویسد:

«وَالثَّانِي أَنَّ التَّأْوِيلَ لَيْسَ مِنَ الْمَفَاهِيمِ الَّتِي هِيَ مَدَالِيلٌ لِلْأَلْفَافِ بَلْ هُوَ مِنَ الْأُمُورِ الْخَارِجِيَّةِ الْعَيْنِيَّةِ وَاتِّصَافِ الْآيَاتِ بِكُونِهَا ذَاتِ تَأْوِيلٍ مِنْ قِبَلِ الْوَصْفِ بِحَالِ الْمَتَعَلِّقِ. وَأَمَّا إِطْلَاقُ التَّأْوِيلِ وَإِرَادَةُ الْمَعْنَى الْمَخَالَفِ لظَاهِرِ اللَّفْظِ فَاسْتِعْمَالُ مَوْلِدٍ نَشَأَ بَعْدَ نَزُولِ الْقُرْآنِ لَا دَلِيلَ أَصْلًا عَلَى كَوْنِهِ هُوَ الْمُرَادُ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنِّي نَسِيتُ تَأْوِيلَهُ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾؛ الْآيَةُ. كَمَا لَا دَلِيلَ عَلَى أَكْثَرِ الْمَعَانِي الْمَذْكُورَةِ لِلتَّأْوِيلِ مِمَّا سَنَنْقُلُهُ عَنْ قَرِيبٍ»!

تاویل از سنخ مفهوم نیست که لفظ بر آن دلالت داشته باشد، بلکه تاویل از مرز لفظ و معنا می‌گذرد و از امور خارجی عینی است و به حقایق واقعی اشاره دارد و این که گفته می‌شود آیات قرآن کریم دارای تاویل است از باب وصف به حال متعلق موصوف و همانند «زید ضارب ابوه» است که زننده شخص زید نیست، بلکه پدر اوست و این بدان معناست که آیات قرآن کریم و ظاهر الفاظ آن نیست که تاویل دارد، بلکه حقیقت خارجی آن است که تاویل می‌پذیرد.

وی این دیدگاه را در جای دیگر نیز می‌آورد و می‌گوید:

«إذا عرفت ما مرّ علمت: أنّ الحقّ في تفسير التأويل أنّه الحقيقة الواقعيّة التي تستند إليها البيانات القرآنيّة من حكم أو موعظة أو حكمة وأنّه موجود لجميع الآيات القرآنيّة محكمها ومتشابهها وأنّه ليس من قبيل المفاهيم المدلول عليها بالألفاظ بل هي من الأمور العينيّة المتعالية من أن يحيط بها شبكات الألفاظ وإنما قيدها الله سبحانه بقيد الألفاظ لتقريبها من أذهاننا بعض التقريب فهي كالأمثال تضرب ليقرب بها المقاصد وتوضح بحسب ما يناسب فهم السامع كما قال تعالى: ﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>. وفي القرآن تصريحات وتلويحات بهذا المعنى.

على أنّك قد عرفت فيما مرّ من البيان أنّ القرآن لم يستعمل لفظ التأويل في الموارد التي استعملها وهي ستّة عشر مورداً على ما عدت إلّا في المعنى الذي ذكرناه»<sup>۲</sup>.

نخستین نقدی که بر جناب علامه علیه السلام وارد است این است که آیا دو ضمیر «وَإِنْتَعَاءَ تَأْوِيلِهِ» و «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» به متعلق موصوف بازگشت دارد یا به خود موصوف که «مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» است و تلبس آن حقیقی است؟ منظور از آن نیز لوح محفوظ نیست که معاندان را به آن دست‌رسی نیست، بلکه منظور همین قرآنی است که برای آنان خوانده می‌شود.

۱. زخرف / ۲ - ۴.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۴۹.

این اصطلاح، مخالف با ظاهر آیه و برخلاف قواعد ادبی است که نمی‌توان معنای ظاهر عبارت را بدون در دست داشتن قرینه از آن انصراف داد. بررسی تمامی هفده موردی که از تأویل گفته است نشان می‌دهد در تمامی موارد یاد شده، تلبس حقیقی است، نه مجازی و منتسب به حال متعلق موصوف.

مرحوم علامه در جای دیگر نظری می‌آورد که با دیدگاه یاد شده تفاوتی اندک دارد. او می‌گوید:

«أما إجمالاً فلائك قد عرفت: أن المراد بتأويل الآية ليس مفهوماً من المفاهيم تدلّ عليه الآية؛ سواء كان مخالفاً لظواهرها أو موافقاً، بل هو من قبيل الأمور الخارجيّة، ولا كلّ أمر خارجي حتّى يكون المصداق الخارجي للخير تأويلاً له، بل أمر خارجي مخصوص نسبته إلى الكلام نسبة الممثل إلى المثل (بفتحيتين) والباطن إلى الظاهر.»<sup>۱</sup>

- هم‌اینک آگاه گشتی که تأویل از سنخ مفهوم نیست تا لفظ بر آن دلالت داشته باشد؛ خواه آن مفهوم با معنای آیه سازگاری داشته باشد یا نه (نفی دو قول نخست)، بلکه تأویل امری خارجی است که رابطه‌ی آن با لفظ مانند ممثل با مثال و باطن با ظاهر است.

وی در نظرگاه نخست، برای لفظ و مفهوم هیچ نقشی را لحاظ نمی‌کرد اما در این جا میان لفظ و حقیقت رابطه‌ای هم‌چون مَثَل با ممثل قرار

۱. همان، ص ۴۶ - ۴۷.

می‌دهد که لفظ حاکی بدون نقش و بی‌ارتباط با آن حقیقت نیست و می‌تواند سمت هدایت به آن را داشته باشد.

این تفاوت در ارایه‌ی نظر می‌رساند وی در ارایه‌ی معنای تأویل نگارشی منقح و پیراسته نداشته است.



مراد از کتاب همین قرآن کریم است که در دست ماست و ماجرای هر تر و خشکی و سرنوشت هر پدیده‌ی عینی و علمی در همین کتاب است که آمده است:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup>

- و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این‌که در کتابی روشن است.

واژگان همین قرآن مکتوب است که از تمامی حقایق حکایت دارد و همین آیات ملفوظ دارای تفسیر و نیز تأویل می‌باشند. بنابراین نمی‌شود گفت تفسیر و تأویل وصف باطن و حقیقت خارجی قرآن کریم است که آن در جای خود ظاهری است که تفسیر بر نمی‌دارد و اصلی است که به جایی بازگشت ندارد، بر این اساس، حقایق تمامی پدیده‌ها و خداوند هستی را باید در همین کتاب نوشته شده جست‌وجو نمود. الفاظی که بریده از حقیقت قرآن کریم نیست و با آن در ارتباط است و نقش حکایت و هدایت به آن را دارد و الفاظ و مفاهیم آیات، بیگانه از آن حقیقت نیست. بر این اساس است که ما در جای خود انواع قراءات از لفظ، ذهن، علم، عقل، نفس، روح تا قرائت ربوبی و صفاتی و تا قرائت حق را قرائت



و دارای حاکی و محکی می‌دانیم و میان آنها ارتباط قایل هستیم، اما با این تفاوت که قرائت الفاظ یک جزء زمان‌بر است و زمان فراوانی لازم دارد و قرائت عقلی در لحظه‌ای کوتاه انجام می‌پذیرد و قرائت ربوبی تمامی قرآن کریم فارغ از هرگونه زمان ناسوتی است؛ چنان‌چه گفته می‌شود حضرت امیرمؤمنان علیه السلام از این رکاب اسب به آن رکاب، یک ختم قرآن می‌نموده‌اند. ختمی که نیاز به آوردن الفاظ و انعکاس مفاهیم دارد و بدون خلع زمان و ورود به ملکوت آن ممکن نیست. همان‌گونه که تأویل سوراخ کردن کشتی حقیقتی همراه کشتی بود که از آن جدایی نداشت، حقیقت قرآن کریم نیز با ظاهر آیات همراه است و چنین نیست که لفظ هیچ‌گونه نقشی در حکایت از آن حقیقت نداشته باشد؛ همان‌طور که قرآن کریم منحصر در نمود کتبی و نوشتاری آن نیست و نباید قرآن کریم را فقط در این آینه دید.

این بحث در باب ذکر؛ به‌ویژه اسم اعظم مطرح است. اسم اعظم حقیقتی دارد که لفظ ویژه‌ای از آن حکایت دارد و هم لفظ و هم حقیقت را با هم داراست و چنین نیست که لفظ مؤثر در بهره بردن از خصوصیات و آثار مسما نباشد؛ همان‌گونه که چنین استفاده‌ای بدون صفای نفس ممکن نیست.

ما در تفسیر قرآن کریم همین معنا و رویکرد تفسیری را برگزیدیم و گفتیم برای تفسیر افزون بر چیرگی بر دانش‌های مقدماتی باید صفای نفس و ملکه‌ی قدسی داشت. این امر در تأویل قرآن کریم نیز خود را نشان می‌دهد. حرمت و احترامی که الفاظ قرآن کریم دارد - به‌طوری که حتی

نمی‌توان دست بدون وضو بر واژه‌ای از آن گذاشت - به سبب ارتباطی است که با حقیقت و باطن خود دارد. هم‌چنین تحدی قرآن کریم نیز ناظر به همین واژگان است، نه به حقیقت باطنی آن:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ  
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۱</sup>

و اگر در آن چه بر بنده‌ی خود رفته رفته فرو فرستاده‌ایم تردید  
اضطراب آور دارید، سوره‌ای از جنس آن بیاورید و گواهان خود غیر  
خدا را بخوانید؛ چنان چه راست‌گفتارید!

کسی که برای قرآن کریم حقیقتی قرار می‌دهد ماورایی که از الفاظ  
مکتوب آن بریده است، در حقیقت، قرآن کریم را از دست بندگان گرفته و  
آنان را از حقیقت دور داشته است و جایگزینی جز گمراهی نمی‌تواند  
برای آن بیاورد.

### مراتب تأویل

گفتیم از باطن هر چیزی می‌توان به باطن قرآن کریم راه یافت و  
آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>

- پس به آثار رحمت خدا بنگر!

به آن اشاره دارد؛ ولی چنین ورودی به حضور آن شیء نیاز دارد. با این

۱. بقره / ۲۳.

۲. روم / ۵۰.



توضیح به دست می‌آید وجود مکتوب و نوشتاری قرآن کریم لحاظ حاکی و خاصیت آینگی دارد، ولی نکته‌ای باریک و ظریف در این جاست و آن این که دست‌یابی به باطن قرآن کریم دارای مراتب است و اولیای الهی در استفاده از باطن قرآن کریم و تأویل آن مراتب و طوائف مختلف دارند و ممکن است یک ولی الهی در جهتی از قرآن کریم استفاده نماید و ولی دیگر در جهتی دیگر قوی‌تر باشد تا آن که حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام و اولیای کمال در این زمینه مقام جمعی دارند و از تمامی دانش‌های قرآن کریم و تمامی ابعاد آن بهره‌مند می‌باشند و بر آن چیرگی دارند. اهمیت قرآن کریم در این است که برای یافت باطن هر پدیده‌ای نیاز به حضور مباشری در محضر آن نیست و نیاز به احضار اشیا ندارد و برای نمونه بدون احضار روح حضرت موسی علیه‌السلام یا عرصه‌ی قیامت می‌توان باطن این دورا از قرآن کریم دریافت و قرآن کریم به هر چیزی حضور می‌بخشد. در واقع هر ثمره‌ای را می‌توان از طریق این کتاب آسمانی در اختیار گرفت و با قرب به این باطن است که می‌توان به هر چیزی قرب یافت و سفارش به پرخواندن قرآن کریم نیز برای حصول چنین قربی است:

﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾<sup>۱</sup>.

- هرچه از قرآن به آسانی دست می‌دهد به تدریج بخوانید و فهم

کنید.

با قرائت فراوان قرآن کریم است که ما به باطن هر پدیده‌ای برای



شناخت آن قرب می‌یابیم. قرب به پدیده‌ها و احضار آنها در سلوک معنوی و ربوبی بسیار حایز اهمیت است. چنین امری تنها با حصول انس به قرآن کریم و قرب به این تنها کتاب الهی و فهم زبان آن ممکن می‌شود و فرد در چنین فرایندی دانای به تمامی پدیده‌ها و شناسای حکایت هر امری می‌گردد و علم به گذشته، حال و آینده در او شکل می‌گیرد؛ چنان‌که کتاب شریف «بصائر الدرجات» در باب هفتم با عنوان: «باب فی أن الائمة عليهم السلام أعطوا علم التفسیر والتأویل» روایاتی پر اسرار در این رابطه می‌آورد که نمونه‌ای از آن چنین است:

«حدَّثنا أحمد بن محمد عن محمد بن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عنه قال: إنَّ في القرآن ما مضى وما يحدث وما هو كائن وكانت فيه أسماء الرجال فألقيت وإنما الإسم الواحد في وجوه لا تحصى يعرف ذلك الوصاة»<sup>۱</sup>.

- همانا در این قرآن، آنچه گذشته و پدید می‌آید و در حال حدوث است آمده و در آن نام‌های مردمان است که افکنده می‌شود. همانا نامی، چهره‌های بی شماری دارد که آن را وصیان می‌شناسند.

از همین جاست که می‌توان هر یک از حضرات چهارده معصوم عليهم السلام را قرآن ناطق نامید؛ یعنی آنان تفصیل و تبیین قرآن کریم را با خود دارند. گفتیم تأویل به طور کلی یافت باطن هر چیزی است، در این جا می‌توان با

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۱۵ - ۲۱۶.

توجه به توضیحات گذشته، تعریف تأویل نسبت به قرآن کریم را چنین  
ارایه داد:

«تأویل؛ راه‌یابی نفس صافی آدمی به باطن قرآن کریم و احضار هر پدیده  
و معناست از طریق توجه به ظاهر واژگان خاص و مرتبط با آن؛ به گونه‌ای  
روشمند و علمی و به مدد ملکه‌ای قدسی».

این تعریف، تفاوت تأویل با تفسیر را روشن می‌سازد؛ چراکه مفسر از  
ظاهر واژگان فراتر نمی‌رود و در پی کشف پرسش و پاسخ‌های نهفته شده  
در ظواهر الفاظ است. هم‌چنین رابطه‌ی باطن با الفاظ قرآن کریم و نقش آن  
را نیز خاطر نشان می‌شود و بیان می‌دارد برای آگاهی از چگونگی  
پدیده‌ای باید به لفظ ویژه‌ای که آن پدیده در قرآن کریم دارد توجه نمود و  
از رهگذر توجه تخصصی و کارشناسانه و با چیرگی بر دانش‌های مرتبط به  
لفظ است که می‌توان به باطن و حقیقت آن راه یافت. افزون بر آن، این  
نفس صافی است که می‌تواند به تأویل راه یابد و نفس آلوده را به آن راهی  
نیست؛ همان‌طور که در باب اذکار، به‌ویژه اسم اعظم نیز دورکن «توجه به  
لفظ» و «صفای نفس» است که آن را کارآمد می‌سازد و با از دست رفتن  
یکی، اصل آن از دست می‌رود و حفظ هر دو جهت فاعلی و قابلی نقشی  
اساسی و ریشه‌ای در بنای آن دارد و تأویل با مراجعه به متن قرآن کریم و  
طهارت نفس شکل می‌پذیرد و هرگونه سستی و اهمال در توجه به لفظ یا  
پاکی و تهذیب نفس به نقص در رؤیت باطن و حجاب آن می‌انجامد.

در واقع، قرآن کریم را باید مانند فراابرایانه‌ای دانست با برنامه‌ای  
بسیار پیشرفته که می‌تواند هر دانش و آگاهی را در اختیار بندگان بگذارد،

اما باید دانش استفاده از این نرم‌افزار بسیار پیچیده را به دست آورد و دانش تفسیر و تأویل می‌تواند این سیستم را راه‌اندازی و از برنامه‌ی آن رمزگشایی نماید؛ با این تفاوت که رمزهای آن، افزون بر تخصص و دانش‌های مرتبط، به انس گرفتن و قرب معنوی و طهارت روحی نیز نیاز دارد و دانش تأویل، فرد را به رؤیت پدیده‌های عینی و تجسم آن رهنمون می‌شود و معنای هر آیه را برای او مجسم می‌نماید و وی را به سیر و رؤیت باطن و می‌دارد و به او سلوک و قرب به کریمه‌ی الهی را عطا می‌کند.

### رفع موانع یافت تأویل

یافت باطن اشیا از طریق قرآن کریم تنها به وجود مقتضی نیاز دارد و بسیار آسان‌تر از یافت باطن شیء از طریق خود آن شیء است که افزون بر حصول مقتضی، به رفع موانع بسیار نیاز دارد؛ زیرا در ناسوت نمی‌توان به آسانی به حضور بسیاری از پدیده‌ها رسید یا به احضار آن نایل آمد و این کار افزون بر وجود مقتضی به دفع بسیاری از موانع نیاز دارد و نیز نتیجه‌ی حاصل از باطن قرآن کریم بسیار گویاتر، رساتر و شفاف‌تر از باطنی است که از خود شیء به دست می‌آید و رمزهای رؤیت این دو باطن و کیفیت آن بسیار متفاوت است. البته از خود نقطه‌ی باء بسم الله می‌توان باطن هر امری را به دست آورد و این امر در باب ولایت بحثی دامنه‌دار دارد؛ هرچند به دست آوردن باطن پدیده‌ها از تمامی قرآن کریم راحت‌تر است تا از نقطه‌ی باء که محل اندماج تمامی پدیده‌هاست، اما در همین امر نیز فقط به اقتضا نیاز دارد و مانعی در کار نیست.



خلاصه آن که باطن قرآن کریم باطن تمامی اشیا و حقایق است و همان طور که حقایق عینی کتاب تفصیلی هستی است، قرآن کریم کتاب اجمالی تمامی آن است و از آن می توان به کشف هر عالمی و هر گزاره‌ی علمی دست یافت و قرآن کریم کتاب تمامی دانش‌هاست<sup>۱</sup>.

### معناشناسی رسوخ

برای دریافت معنای «راسخ» باید نخست معنای «وارد» را دانست. قرآن کریم دارای راه‌ها و سبیل‌های متعددی برای ورود به محضر قدسی خویش است؛ مانند قرائت، علم - باگرایش‌های متعددی که دارد - حفظ ادب و دیگر چینش‌های ظاهری و وضعی، اما رسوخ در آن راه‌های متعدد ندارد، بلکه صراط آن واحد است و راسخان دارای حقایقی چندگانه و متفاوت نیستند؛ هر چند مراتب آنان گونه‌گونی دارد. هم‌چنین نمی توان گفت هر واردی به رسوخ در قرآن کریم رسیده، اما چنین است که هر راسخی به آن ورود یافته است. «رسوخ» امری باطنی و «ورود» امری ظاهری است. «ورود» به عنوان حاکی همان نوشته‌ی مکتوب است و «رسوخ» در باطن، رسوخ در حقیقتی بی‌کران و محکی این الفاظ است که پدیده‌ای محکم، حکیم و شعورمند است و عنوان حاکی و مکتوبی که در دست ماست به آن رهنمون می‌دهد و نیز از آن حرمت می‌گیرد؛ به گونه‌ای که رسیدن به آن حقیقت و رسوخ به آن، بدون ورود به ظاهر قرآن

۱. برخی گزاره‌های علمی قرآن کریم را در کتاب «آیه آیه روشنی» آورده‌ایم که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

کریم ممکن نیست و سر از تأویلات هورقلیایی و گمراهی در می‌آورد. ورود به ظاهر، اذن دخول به باطن است و ظاهر، ساحل قرآن کریم، و باطن، دریای آن است. ویژگی رسوخ این است که نمی‌تواند مکذّب ورود باشد و هر معنای باطنی و تفسیری که از حقیقت بگوید در صورتی که در تعارض با ظاهر قرآن کریم باشد باطل است. تفسیر راسخان در ادامه‌ی ظاهر است و رسوخ بیان ورود است. بعضی از تفاسیر تنها توانسته است به قرآن کریم ورود داشته باشد و تفسیر راسخان، بسیار اندک است.

از خصوصیت تفسیر راسخان این است که معانی آیات و حقایق گوناگون آن، خود را پی در پی می‌نماید و وقفه و کندی در آن پیش نمی‌آید؛ برخلاف تفسیر وارادانی که رسوخ ندارند. آنان از الفاظی بهره می‌برند با معانی یکسان و یک‌سو که ایستار دارد و رونده و متبدل نیست. واردان تنها از عهده‌ی بیان برخی وجوه تفسیر بر می‌آیند و راسخان افزون بر داشتن تمامی وجوه تفسیر، قدرت ارایه‌ی تأویل آیات را دارند. «تفسیر» پرده‌گشایی از مراد و مقصودی است که در ظاهر آیات تعبیه شده و امری است مربوط به سطح عمومی، کلی و ظاهری فرازهای قرآن کریم به عکس تأویل که حقیقت باطنی فرازهای قرآنی را نشان می‌دهد. در قرآن کریم تنها یک بار از واژه‌ی «فسر» استفاده شده است، ولی تأویل در هفده مورد به کار رفته است.

کسی که علم تأویل می‌داند علم تفسیر را نیز دارد. این بدان معناست که علم تفسیر را باید از راسخان در دانش جو یا شد.

در ادامه، معنای رسوخ را بر اساس دانش اشتقاق توضیح داده و کاستی‌های لغت‌شناسان را در توضیح آن خاطر نشان می‌گردیم.



## واژه‌شناسی رسوخ

کتاب‌های لغت معنای «رسوخ» را چنین آورده‌اند:

الف: «رسوخ: رسوخ الشيء رسوخاً، إذا ثبت في موضعه. وأرسخته إرساخاً، كالحبر يرسخ في الصحيفة، والعلم يرسخ في القلب، وهو راسخ في العلم؛ داخل فيه مدخلاً ثابتاً»<sup>۱</sup>.

- وقتی چیزی رسوخ می‌یابد که در جای خود ثابت و پابرجا گردد؛ همان‌طور که مرکب بر صفحه و علم در قلب فرو می‌نشیند و چنین کسی راسخ در علم است که در آن به صورت استوار داخل است.

ب: «رسوخ: رسوخ الشيء رسوخاً: ثبت. وكلّ ثابت راسخ، ومنه: «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>۲</sup>.

- وقتی چیزی رسوخ می‌یابد که در جای خود ثابت باشد. و هر ثابتی راسخ است. از همین معناست شریفه‌ی: «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ».

ج: «رسوخ: الرأء والسين والخاء، أصل واحد يدلّ على الثّبات. ويقال رسوخ ثبت، وكلّ راسخ ثابت»<sup>۳</sup>.

ابن فارس همان معنایی را آورده که جوهری در صحاح گفته و افزوده‌ای بر آن ندارد. کتاب «الفروق اللغویه» در تفاوت معنای رسوخ و علم گفته است: «الفرق بين الرسوخ والعلم: أنّ الرسوخ هو أن يعلم الشيء بدلائل كثيرة أو بضرورة لا يمكن إزالتها، وأصله الثّبات على أصل يتعلّق به، وسننّين

۱. کتاب العین، خلیل فراهیدی، ج ۴، ص ۱۹۶.

۲. الصحاح، جوهری، ج ۱، ص ۴۲۱.

۳. معجم مقائیس اللغة، أبو الحسین أحمد بن فارس زکریا، ج ۲، ص ۳۹۵.

ذلك في آخر الكتاب إن شاء الله، وإذا علم الشيء بدليل لم يقل إن ذلك رسوخ<sup>۱</sup>!

لغت‌شناسان معنای رسوخ را ثبوت، استواری، پابرجایی، فرونشستن و نهادینه گردیدن دانسته‌اند. آبی که بر روی شیشه می‌ریزد هیچ‌گونه نفوذ و رسوخی در آن ندارد؛ برخلاف آبی که بر خاک ریخته شود و در آن فرو رود و چون در آن فرو نشیند و ژرفا یابد آن‌گاه است که می‌گویند رسوخ یافته است.

باید دقت نمود که هر رسوخ یافته‌ای ثبوت و پایداری دارد، ولی چنین نیست که هر امر ثابتی دارای رسوخ باشد و رسوخ معنایی ضیق‌تر از ثبوت دارد و ثبوتی خاص است، اما کتاب‌های لغت از این معنا به اهمال گذشته و به اصول و قواعد اشتقاق و دلالت ماده دقت نداشته‌اند. ما این اصول و قواعد را در کتابی ویژه و منحصر، دانشی ساخته‌ایم تا موارد استعمال و کاربرد لفظ که بیش‌تر جنبه‌ی گزارشگری دارد با مورد وضع که نیاز به تحقیق دارد خلط نگردد. میان راسخ و ثابت رابطه‌ی عام و خاص مطلق است. برای مثال، دیوار ثابت است اما راسخ نیست، برخلاف کوه که می‌توان وصف راسخ را برای آن آورد. کوه چون در زمین ریشه دارد راسخ است، اما جدار ریشه‌ای ندارد. راسخ در علم به معنای ثابت در دانش نیست، بلکه به معنای ریشه‌دار در معرفت است، آن هم ریشه‌ای که طبیعی باشد. ریشه‌ی طبیعی مانند ریشه‌ی کوه در زمین است که کوه و

۱. الفروق اللغویة، أبو هلال عسکری، ص ۲۵۵.



زمین و ریشه از یک سنخ و از یک جنس است و نمی‌توان یکی را از دیگری جدا نمود. علم زیست و زمین‌شناسی در بررسی لایه‌های زمین می‌گوید ریشه‌ی زمین خود زمین است و کوه همان زمین است و تفاوتی میان آن نیست، برخلاف ریشه‌ی درختی که در زمین کاشته می‌شود و جنس آن از نبات است و به دلیل ناهمگون بودن با خاک و زمین، می‌توان آن را از زمین جدا نمود.

در مدح حضرت امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «کنت کالجبل الراسخ لا تحرك العواصف»<sup>۱</sup>. از مؤمن به «الشجر الراسخ» تعبیر نمی‌آید؛ هر چند درخت دارای ریشه است، اما ریشه‌ی آن طبیعی و از جنس موافق نیست. رابطه‌ی سنت با کتاب نیز رابطه‌ی رسوخی است، نه ثبوتی، و سنت همان کتاب است، اما تفصیل آن است، نه امری متمایز، و از همین جهت است که نمی‌تواند از کتاب افتراق و جدایی داشته باشد.

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» نیز به معنای کسانی است که از دانش جدایی‌ناپذیر هستند و میان عالم و علم یگانگی است. اگر قرآن کریم کتاب دانش الهی باشد راسخان در علم کتاب ناطق هستند و هر آن‌چه آنان می‌گویند تفصیل این علم الهی است. رابطه‌ای که هیچ‌گاه از قرآن کریم گسستگی نخواهد بود. در واقع «راسخ» را باید چنین معنا کرد: «نَفَذُ ثِبَاتُهُ»، یعنی ثبات آن دارای نفوذ است، آن هم نفوذی که از گونه‌ی میجانس و همگون است، نه نفوذ دو شیء نامتجانس.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۱.



## عاطفه یا استینافی بودن واو در آیهی تأویل

با توجه به آنچه در معناشناسی رسوخ گفته شد زمینه برای توجه به این گزاره‌ی بسیار مهم آماده می‌شود که هم خداوند و هم راسخان در دانش - که حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشند - آگاه بر تأویل هستند و در این زمینه با هم یگانگی دارند. این گونه است که نمی‌شود روایتی برخلاف کتاب الهی یافت شود، وگرنه روایت نیست و گفته‌ای جعلی است. سنت، تفصیل و گسترده‌ی کتاب است و معلم و آموزگار آن به شمار می‌رود. میان روایت و کتاب همواره باید هماهنگی و تجانس برقرار باشد. بله، درک تجانس در هر امری بسیار مشکل است و باید با دیدی ژرف و دقتی شگرف بر آن تأمل داشت تا یگانگی آن را به دست آورد و فهم نمود.

در آیهی شریفه‌ی تأویل آمده است:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾

- با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

در این آیه بحث و نزاع در «واو» است که آیا برای استیناف است که در این صورت، تأویل در انحصار خداوند است یا برای عطف است، که تأویل به راسخان در دانش نیز می‌رسد؟

برخی می‌گویند چون معصوم علیه‌السلام فرموده است: ما دانای بر تأویل هستیم، واو را برای عطف می‌گیریم، نه استیناف. چنین مواجهه‌ای با آیهی شریفه، از نداشتن توجه به رابطه‌ی عصمت با قرآن کریم حکایت



دارد. لسان کتاب و سنت واحد است و هر دو متجانس می‌باشد. دقت بر روایات از این معنا پرده بر می‌دارد. روایاتی که با ادبیات و لغت - البته آن‌گونه که ما می‌گوییم - هماهنگی دارد.

در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی تاویل، روایات فراوانی رسیده است. روایاتی که باید با دیدی کارشناسانه به آن نگریست، نه با دیدی تعبدی، و نکته‌های علمی نهفته در آن را کشف نمود و به هماهنگی میان روایت و آیه دست یافت؛ چرا که معصوم علیه السلام معلم کتاب الهی است و معلم نمی‌تواند با کتاب اختلاف داشته باشد و این برداشت درست نیست که گفته شود در اختلاف میان کتاب و سنت، ما تابع معصوم علیه السلام هستیم؛ زیرا معصوم علیه السلام معلمی است که جز از کتاب نمی‌گوید و گفته‌ای خلاف قرآن کریم ندارد.

در تمامی این روایات، معنای واو «عاطفه» گرفته شده است و ما باید تلاش نماییم وجه علمی آن را به دست آوریم؛ نه آن که مانند مرحوم علامه، آن را استینافی معنا نماییم و سپس از باب تعبد بپذیریم حضرات معصومین علیهم السلام دانای به تاویل هستند.

برخی از این روایات چنین است:

الف: «الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمة، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ قال أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة عليهم السلام ﴿وَأَخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾؛ قال: فلان وفلان، ﴿فَأَمَّا

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ؛ أَصْحَابُهُمْ وَأَهْلٌ وَلَا يَتَّبِعُونَ مَا  
تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ  
وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛ أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة عليهم السلام»<sup>۱</sup>.

- امام صادق عليه السلام در تأویل آیهی شریفه‌ی: «اوست کسی که این  
کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم است. آن‌ها  
اساس کتاب‌اند» فرمود: امیرمؤمنان عليه السلام و حضرات ائمه عليهم السلام است.  
«و دیگر گوناگون است» دو خلیفه‌ی جور است. «اما کسانی که در  
دل‌هایشان انحراف است» یاران و سرسپردگان آن‌ها هستند. «برای  
فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، از متشابه آن پیروی می‌کنند؛ با آن‌که  
تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند»  
(ریشه‌داران در دانش) امیرمؤمنان عليه السلام و حضرات ائمه عليهم السلام  
می‌باشند.

چنین نیست که این روایت، آیات را بر دو قسم محکم و متشابه تقسیم  
کند، بلکه آیات تمامی محکم است و متشابه را به خلفای جور منحصر  
می‌سازد و غیر آن دو - مانند معاویه - نیز ریشه در آن‌ها دارند.

در روایت حاضر، توجه به این فراز حایز اهمیت است که واژگان قرآن  
کریم می‌تواند کد و گرا باشد و برای نمونه، **﴿مُتَشَابِهَاتٌ﴾** کنایه و کد از دو  
خلیفه‌ی جور است؛ همان‌طور که دستگاه‌های فرستنده و گیرنده‌ی  
دیجیتالی امروز با کدهای صفر و یک است که پیام‌ها را دریافت و به زبان  
مربوط خود تبدیل می‌نماید تا قابل مشاهده باشد. حرف به حرف قرآن

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۵.

کریم نیز چنین است و هر یک کدی را گزارش می‌دهد، اما برای تبدیل آن به زبان قابل فهم باید دستگاه تبدیل‌کننده داشت که تنها در پرتو انس با قرآن کریم به دست می‌آید. کدهایی که اگر در دریافت آن مشکلی پیش آید، غیر قابل فهم می‌گردد. این معنا در روایت زیر آمده و به مراتب فهم آن و این که هر راسخی در مرتبه‌ای است و کلید رمزی را در دست خود دارد توجه داده است:

ب: «یا معاویة، إنَّ القرآنَ حقٌّ ونورٌ وهدى ورحمةٌ وشفاءٌ للمؤمنین. ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾<sup>۱</sup>.

یا معاویة، إنَّ الله لم يدع صنفاً من أصناف الضلالة والدعاة إلى النار إلا وقد ردّ عليهم واحتجّ عليهم في القرآن ونهى عن اتباعهم وأنزل فيهم قرآناً ناطقاً علمه من علمه وجهله من جهله.

إتني سمعت رسول الله ﷺ يقول: ليس من القرآن آية إلا ولها ظهر وبطن وما من حرف إلا وله تاويل: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾.

وفي رواية أخرى: «وما منه حرف إلا وله حدّ مطلع على ظهر القرآن وبطنه وتأويله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ الراسخون في العلم نحن آل محمد، وأمر الله سائر الأمة أن يقولوا: ﴿أَمَّا بِهِ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ وأن يسلموا إلينا ويردّوا الأمر إلينا وقد قال الله: ﴿وَلَوْ

رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾؛ هم‌الذین یسألون عنه و یطلبونه.

ولعمري لو أنَّ النَّاسَ حينَ قبضِ رسولِ الله ﷺ سلَّموا لنا واتبَعونا وقلَّدونا أمورهم لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم ولما طمعت أنت يا معاوية فما فاتهم ممَّا أكثر ممَّا فاتنا منهم! ۱. ای معاویه! همانا قرآن کریم حق، نور، هدایت، رحمت و شفا برای مؤمنان است. و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است.

ای معاویه، به قطع خداوند هیچ گروهی از گروه‌های گمراهی و مدعیان را به آتش فرانخوانده مگر آن‌که آنان را مردود دانسته و در قرآن کریم برای آنان احتجاج و استدلال آورده و از پیروی آنان منع کرده و در میان آنان قرآنی گویا نازل کرده است. می‌شناسد کسی که آن را می‌شناسد و ناآگاه است کسی که از آن ناآگاهی دارد.

از رسول خدا شنیدم که فرمود: آیه‌ای از قرآن کریم نیست مگر آن که برای آن پشت (ظهور) و شکم (نهاد و باطنی) است و حرفی از آن نیست مگر دارای تأویلی است: «تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند»؛ ریشه‌داران در دانش ما خاندان محمد ﷺ می‌باشیم و خداوند دیگر پیشوایان را امر نموده است که بگویند: «ما بدان ایمان آوردیم. همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود» و این‌که تسلیم ما شوند و امر را به ما باز گردانند؛ زیرا خداوند فرموده است: «و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۵۶.

خود ارجاع کنند به قطع از میان آنان کسانی اند که آن را دریابند». ایشان کسانی هستند که از آن پرسیده و پاسخ خواسته می شوند. به جان خود سوگند، اگر مردم به هنگام رحلت رسول خدا ﷺ تسلیم ما می گشتند و از ما پیروی داشتند و در کارهای خود از ما تقلید می کردند، (برکت چنان به آنان رو می آورد که) از فراز و فرود خود بهره می بردند و چون توای معاویه، طمع ورزیدی آن چه که از مردمان از دست رفت بسیار بیش از آن چیزی است که از دست ما رفته باشد.

باید توجه داشت راسخان در علم همان دانایان به تأویل کتاب عزیز می باشند و میان این دو عنوان تلازم است. هر کسی به میزانی که رسوخ دارد می تواند دانای به تأویل باشد؛ همان طور که میخ هر چه بیش تر در زمین نفوذ داشته باشد محکم تر و استوارتر می گردد. تأویل نیز بیان رسوخ است و اگر کسی فراتر از رسوخ خود سخنی بگوید، گمراه است.

ج : «الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمة، عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ﴿الرَّاسُخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ أمير المؤمنين والأئمة من بعده عليه السلام»<sup>۱</sup>.

- امام صادق عليه السلام فرمود: «ریشه داران در دانش» امیر مؤمنان عليه السلام و پیشوایان بعد از ایشان می باشند.

د : «أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن سيف ابن عميرة عن

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

أبي الصباح قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا الصباح، نحن قوم فرض الله - عز وجل - طاعتنا، لنا الأنفال، ولنا صفو المال، ونحن الراسخون في العلم، ونحن المحسودون الذين قال الله في كتابه: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾<sup>۱</sup> ۲.

- امام صادق عليه السلام به ابا صباح فرمود: ابا صباح! ما خانواده‌ای هستیم که خداوند پیروی ما را واجب نموده و انفال و برگزیده‌ی مال‌ها (خمس) برای ماست و ما ریشه‌داران در دانش هستیم و ما مورد حسد قرار گرفته‌ایم؛ همانان که خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند».

ه: «عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ نحن نعلمه»<sup>۳</sup>.  
- امام باقر عليه السلام فرمود: «خداوند فرموده: تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند؛ ما (اهل بیت) آن را می‌دانیم.

نباید این نکته را از ذهن دور داشت که حضرات ائمه‌ی معصومین عليهم السلام بزرگ ادیبان هر زبانی هستند و معنا و تفسیری که از آیات ارايه می‌دهند بر اساس قواعد ادبی است و دقت بر این روایات نشان می‌دهد استینافی

۱. نساء / ۵۴.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۷.

گرفتن واو اشتباه آشکار است.

و: «عن برید بن معاویة قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام قول الله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ قال: یعنی تأویل القرآن کله، ﴿إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، فرسول الله أفضل الراسخين، قد علمه الله جميع ما أنزل عليه من التنزيل والتأويل، وما كان الله منزلاً عليه شيئاً لم يعلمه تأويله، وأوصيائه من بعده يعلمونه كله، فقال الذين لا يعلمون: ما نقول إذا لم نعلم تأويله فأجابهم الله: ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾<sup>۱</sup>، والقرآن له خاص وعام، وناسخ ومنسوخ، ومحكم ومتشابه، فالراسخون في العلم يعلمونه»<sup>۲</sup>.

-برید گوید: برای امام باقر عليه السلام این آیه را خواندم: «با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند»، امام فرمود: (علم) به معنای تمامی تأویل قرآن است و ریشه‌داران در دانش، رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین آنان است که خداوند تمامی تنزل و تأویل را که بر او نازل کرده به ایشان آموخته است و چیزی بر ایشان نازل نشده که تأویل آن را ندانند. و جانشینان وی بعد از ایشان تمامی آن را می‌دانند. کسانی که آگاهی و علم (تأویل) ندارند می‌گفتند چه بگوییم وقتی تأویل آن را نمی‌دانیم و خداوند در پاسخ آنان فرمود: «می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم. همه از جانب پروردگار ماست».

۱. آل عمران / ۷.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۲۴.



برای قرآن کریم خاص و عام و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه  
است که ریشه‌داران در دانش آن را می‌شناسند.

ز: «عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: نحن الراسخون في  
العلم، فنحن نعلم تأويله»<sup>۱</sup>.

- امام صادق عليه السلام فرمود: ما ریشه‌داران در دانش هستیم و ما تأویل

قرآن کریم را می‌دانیم.

این روایت نیز میان رسوخ و قدرت بر داشتن دانش تأویل موازنه قرار  
می‌دهد و هر کسی به میزان رسوخی که دارد دارای تأویل است و حضرت  
رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برتر راسخان قرار می‌دهد که به تأویل هر آیه‌ای داناست  
و تصریح می‌کند: «وما كان الله منزلاً عليه شيئاً لم يعلمه تأويله». آگاهی بر  
تأویل قرآن کریم در انحصار خداوند نیست و خداوند، ظاهر و باطن قرآن  
کریم را برای بندگان خود می‌خواهد. مگر می‌شود حضرات  
معصومین علیهم السلام بر تنزیل و تأویل و هر حلال و حرامی و نیز دانش‌های  
نهفته در قرآن کریم آگاه نباشند که چنین علمی در برابر علم بی‌کران آنان  
چندان بزرگ نیست؛ چنان که می‌فرماید:

ح: «عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن برید بن معاوية عن  
أبي جعفر عليه السلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله أفضل الراسخين في  
العلم، قد علم جميع ما انزل الله عليه من التنزيل والتأويل وما  
كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله وأوصياؤه من بعده  
يعلمونه كله. قال: قلت: جعلت فداك ان أبا الخطاب كان يقول

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴.



فيكم قولاً عظيماً، قال: وما كان يقول؟ قلت: إنه يقول إنا تعلمون علم الحلال والحرام والقرآن. قال: علم الحلال والحرام والقرآن يسير في جنب العلم الذي يحدث في الليل والنهار»<sup>۱</sup>.

- برید گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین ریشه‌داران در دانش است که خداوند تمامی تنزیل و تأویل را که بر او نازل کرده به ایشان آموخته است و خداوند چیزی بر ایشان نازل نکرده که تأویل آن را به ایشان نیاموخته باشد. و جانشینان وی بعد از ایشان تمامی آن را می‌دانند.

برید گوید: به امام علیه السلام عرض داشتم: فدایتان کردم، همان اباخطاب گفته‌ای سنگین در مورد شما دارد. امام علیه السلام پرسید: او چه می‌گوید؟ عرض داشتم: او می‌گوید شما دانش حلال و حرام و قرآن کریم دارید. امام علیه السلام فرمود: دانش حلال و حرام و قرآن کریم در قیاس با دانشی که شبانه‌روز محقق می‌شود بسیار اندک است.

همواره میان تأویل و رسوخ موازنه است و رسوخ وصف تأویل است به این معنا که تأویل بدون رسوخ ممکن نیست. کسی که رسوخ ندارد تأویل وی باطل و حرام است. کسی که رسوخ دارد می‌تواند «مُتَشَابِهَاتُ» را به فلان و فلان تأویل برد و کنایه و کد آن را شناسایی کند.

همان‌طور که دیده شد باید هر آیه‌ای را بر اساس بحث‌های علمی و ادبی معنا کرد و روایات ذیل آن را بر محور اصول و قواعد علمی و ادبی

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۷.

تحلیل نمود؛ نه این که آن را به صورت تعبدی پذیرفت و تنها عصمت را پشتوانه‌ی پذیرش آن قرار داد؛ همان‌طور که در فلسفه نمی‌توان از روایت بدون داشتن تحلیلی عقلی دلیل آورد و آن را با تعبد پذیرفت و فیلسوفی نیست که در بحث‌های عقلی، تعبد را پیش کشد، مگر آن که بخواهد خود را از بدخواهان زمان خویش محفوظ دارد.



بر اساس بحث‌های ادبی، لغت‌شناسی و روایی - که چگونگی آن گذشت - این گفته‌ی ادب‌شناس اهل سنت؛ زمخشری که عاطفه بودن واو را بر استینافی بودن آن ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «والأول أوجه» اشتباه است، و استینافی بودن واو با تحلیل کارشناسی توجیهی ندارد و باطل است و صحیح، تنها عاطفه بودن آن است. این «واو» در توضیح اعتقادات شیعی نقش ممتاز دارد و نباید آن را دست‌کم و بی‌اهمیت گرفت.

### سیاسی و انحرافی بودن بحث استیناف واو

بحث استینافی بودن واو در آیه‌ی تأویل در واقع بحثی سیاسی است که یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که طراح و مغز متفکر توطئه‌ی سقیفه بوده آغازگر آن است و اهل سنت نیز آن را ادامه دادند و متأسفانه برخی عالمان شیعی در هیاهو و غوغای آنان منفعل و متزلزل شدند و قواعد علمی را از دست دادند و این تذبذب به نفع جبهه‌ی اهل سنت تمام شد و در نتیجه سبب اقتدار آنان در بحث گردید. هم‌چنین آنان حمایت دولت‌ها را نیز با خود داشتند. این همانند شایعه‌ای بود که سی سال پیش، وهابی‌ها بر علیه شیعه پیش کشیدند و قرآن چاپ ایران را دارای بیست و

پنج جزء تبلیغ می‌کردند.

باید توجه داشت اهتمام به بحث‌های علمی منافاتی با وحدت شیعه و سنی ندارد، بلکه بر انسجام میان آنان می‌افزاید. حفظ وحدت نباید بهانه‌ای برای ترک بحث‌های علمی و از دست رفتن فرهنگ اولی و حقیقی شیعه و گرایش به التقاط باشد. البته شیعه در صورتی می‌تواند از فرهنگ علمی و میراث اهل بیت علیهم‌السلام دفاع نماید که دارای نظام باشد و نظام شیعی از عالمان حقیقی حمایت نماید و اقتدار خود را پشتوانه‌ی تحقیقات و تبلیغات دینی نماید. در این صورت است که دانشگاه الازهر به بهانه‌ی تصحیح و چاپ کتاب‌های شیعی، نمی‌تواند به تحریف آن دست یازد و باورهای خود را در حاشیه‌ی آن نشر دهد.

تبادل فرهنگ میان شیعه و سنی خود را در چنین بحث‌هایی می‌نماید و حقانیت شیعه را بر اساس کتابی که هر دو گروه به سند بودن و حجیت آن اعتراف دارند به اثبات می‌رساند. بحث‌هایی که باید با لطف، امتنان، محبت، مهرورزی و تواضع همراه باشد. اگر به چنین اموری اهتمام نباشد، بانگ بر شبیخون فرهنگی زدن و نقش به دعوی خانگی ضرب کردن، ثمری جز تضييع دولت شیعی و تضعیف آن ندارد.

## راسخان در دانش

قرآن کریم تاویل را ویژه‌ی راسخان در دانش می‌داند، اما راسخان در دانش چه کسانی هستند؟ در کتاب گرانقدر بصائرالدرجات آمده است:

«حدَّثنا محمد بن الحسين عن محمد بن إسماعيل عن منصور

بن يونس عن ابن أذينة عن فضيل بن يسار قال سألت أبا

جعفر عليه السلام عن هذه الرواية: ما من القرآن آية إلا ولها ظهر ووطن، فقال: ظهره تنزيله، ووطنه تأويله، منه ما قد مضى، ومنه ما لم يكن يجرى، كما يجرى الشمس والقمر، كما جاء تأويل شيء منه يكون على الأموات كما يكون على الأحياء، قال الله ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، نحن نعلمه»<sup>۱</sup>.

- فضیل گوید: از امام باقر عليه السلام در رابطه با معنای این روایت پرسیدیم: آیه‌ای از قرآن کریم نیست مگر برای آن پشت و شکم است. امام عليه السلام فرمود: پشت تنزیل و شکم، تأویل آن است. برخی از آن گذشته و بعضی از آن نیامده است؛ همان‌طور که خورشید و ماه در آمد و شد است؛ همان‌طور که بعضی از تأویل آن برای مردگان است، برخی از آن برای زندگان است؛ خداوند می‌فرماید: تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. ما آن را می‌دانیم.

این روایت و روایات فراوانی که در این باب رسیده است راسخان در دانش را حضرات چهارده معصوم عليهم السلام معرفی می‌نماید و این از امور ضروری و بدیهی شیعه است. هم‌چنین کسی که رسوخ در دانش داشته باشد اهل تأویل است و علم باطن با اوست. اما همین‌طور که از لفظ این روایت بر می‌آید، راسخان منحصر به آن حضرات نمی‌باشند و راه باز است تا چه کسی بتواند به مقام قرب و انس با قرآن کریم برسد؟ راه برای

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۱۶.

رسوخ به باطن قرآن کریم به میزان قرب به این کتاب آسمانی و آشنایی با دانش ظاهر آن، رونده را به سوی خود می‌خواند و به هر کسی قرائتی از نفس، عقل، روح تا قراءات حقی و ربوبی می‌دهد و در نتیجه، تأویل به حسب این مراتب شدت و ضعف و روشنایی و صفا و مرتبه و مرحله می‌یابد و میان این مراتب تفاوت فراوانی است. اگر دو ولی الهی با تفاوت مرتبه بخواهند تأویل قرآن کریم را بیان دارند، تأویل آنان از هم متفاوت است. اختلاف آن نیز به تفاوت مرتبه و قدرت برد و مانور آنان است و امری متناقض و با تهافت نمی‌باشد. هم‌چنین قرآن کریم به انیس و مونس خود بیان می‌دارد قرائت وی در چه مرحله‌ای است و آن را به وی می‌شناساند و چنین کسی مرتبه‌ی خود را به دست می‌آورد و از وهم‌انگاری برتربینی خود مصون می‌ماند. او به نیکی می‌یابد قرآن ارایه شده بر وی لفظی است یا نفسی یا عقلی و یا بالاتر از آن. البته هر یک از این مراتب دارای ظهر(پشت) و بطن(شکم) خاصی است و قرآن کریم تفاوت جایگاه هر اهل تأویلی را به وی می‌نماید.

تأویل امور و یافت باطن و راهیابی به حقایق عالم و وصول به معارف و حقایق عینی، در صورتی که دارای ضوابط خاص خود باشد و شرایط اساسی و حدود نوعی آن محفوظ بماند، از بهترین راه‌های کشف باطن قرآن کریم است و گذشته از آن که منع شرعی و عقلی ندارد، از برترین راه‌های امکان وصول آدمی به معارف و حقایق معنوی و مادی به شمار می‌رود. با این وجود باید پرسید چرا در شریعت، عمل به تأویل؛ به‌خصوص تأویل قرآن کریم، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است؟

گفته شد که تأویل از برترین راه‌های امکان وصول آدمی به امور غیبی است و عظمت و رشد ادراکی بشر را نشان می‌دهد و از زمینه‌های کمالی انسان‌های برجسته می‌باشد و مورد مذمت و یا تنافی با قرآن کریم و یا روایات باب نمی‌باشد و گذشته از نداشتن منع و حرمت، از ثمرات طهارت و مراتب والای رشد انسانی حکایت می‌کند و اگر قرآن مجید و روایات باب تأویل، عمل به تأویل را مورد نکوهش قرار داده و آن را تخطئه نموده، تنها در مورد تأویل قرآن کریم است؛ آن هم تأویلی که ناهل از آن دارد و خیالات خام خود را بازگشت ظاهر به باطن و یافت حقیقت آن می‌شناسد، وگرنه نفس عمل به تأویل، با حفظ تمامی حدود روشمند آن - که همه‌ی پدیده‌های هستی را در بر می‌گیرد - از والاترین مراتب کمال است.

این امر باید روشن باشد که قرآن مجید اگرچه عمل تأویل سالم را منحصر در راسخان در علم و کمال می‌داند و راسخان نیز هرچند به تمام معنای کلمه حضرات انبیا و چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشند، معنای تنزیلی آن بر تمامی اولیای الهی و رجال غیب صدق می‌کند و معصوم نبودن آنان منعی برای چنین اطلاقی ایجاد نمی‌کند؛ گذشته از آن که راسخان در علم به معنای وسیع خود شامل همه‌ی اهل معرفت می‌گردد و اطلاق آن بر حضرات معصومین علیهم‌السلام از باب تمام اطلاق و کمال مرتبت می‌باشد؛ چنان که در همه‌ی صفات دیگر نیز این گونه است.

صاحبان کمال و اهل معرفت می‌توانند پدیده‌های هستی و حقایق معنوی و قرآن مجید را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و به مواهب غیبی





و حقایق پنهانی آن پدیده‌ها و نیز هستی، در حد توان راه یابند. چیزی که باید در این مقام مورد اهمیت فراوان قرار گیرد، دقت و احتیاط لازم در امر تأویل، به‌ویژه در تأویل قرآن کریم است که نباید از شیوه‌ی روشمند آن تجاوز نمود.

در مقایسه‌ی امور نسبت به پدیده‌ها باید هر فرد نازلی نسبت به امر عالی حریم کامل خود را رعایت نماید و در حد وصول، واقع را مورد ارزیابی و تأویل قرار دهد و بازیابی مجدد یافته‌ی خود را ترسیم نماید تا به این باور و اطمینان برسد که یافته‌ی وی دور از هر خلل می‌باشد.

تأویل غیر معصوم، همچون اطاعت از غیر معصوم است که باید با احتیاط هرچه بیش‌تر و حفظ شرایط لازم همراه باشد.

اگرچه اطاعت از خداوند متعال و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به‌طور مطلق است، پیروی از غیر معصوم چنین نیست و محدود است؛ همان‌طور که صاحبان امر به امامان معصوم علیهم السلام منحصر می‌باشد، اما صدق آن بر مجتهد عادل به‌طور تنزیلی ممکن است و چنین اطاعتی از مجتهد عادل، به وجود شرایط لازم در وی مقید می‌باشد.

کسی که قدرت تأویل امور و یا آیات قرآنی را دارد باید رعایت احتیاط را در جزم به امور داشته باشد و خود را چون معصوم نداند، همان‌طور که اولیای الهی خود را وابسته به معصوم می‌دانند و برای خود استقلالی قایل نمی‌شوند، فقیه نباید خود را در فتوا مستقل ببیند، بلکه وی ترجمان لسان معصوم علیهم السلام و شریعت است.

موضوعی که بسیار تأسف بار است و عامل بسیاری از نابسامانی‌های فرهنگی در میان مسلمین به شمار می‌رود، رویکرد بسیاری از متکلمان و



اهل تفسیر و ظاهرمداران دین به قرآن کریم می‌باشد. آنان قرآن کریم را کتابی مجمل برای افراد عادی می‌دانند و فهم آیات قرآن کریم را به اهل آن که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام باشند منحصر می‌دانند؛ به طوری که دیگران نمی‌توانند به مراد آیات الهی برسند و از آن استفاده‌ای نمی‌برند.



چنین سخنانی در طول تاریخ چیرگی برخی عالمان بر فرهنگ اسلامی، بزرگ‌ترین زیان‌ها را به امت اسلامی وارد آورده و سبب شده است که قرآن کریم در میان مسلمانان مهجور بماند؛ به طوری که امروزه دیگر نقش چندانی در جوامع اسلامی ندارد.

در حالی که افزوده بر تلاش برای درک معانی ظاهری قرآن کریم، باید فهم حقایق قرآن و تأویل و یافت باطن آن را در دستور کار اهل فن قرار گیرد و از آن به‌طور شایسته استفاده شود تا مشکلات جامعه‌ی انسانی به وسیله‌ی این تنها کتاب آسمانی موجود در دست بشر، رخت بندد.

هنگامی که معصوم می‌فرماید: همه‌ی قرآن کریم در سوره‌ی حمد جای دارد و من می‌توانم آن را استخراج نمایم یا حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: من نقطه‌ی تحت بای بسم الله می‌باشم<sup>۱</sup>، این خود بهترین شاهد بر امکان استفاده از قرآن کریم در امور غیبی و راهنمایی برای دیگران است. البته، در صورتی که قواعد این علم روشمند که باید در جای خود از آن گفت‌وگو شود، رعایت گردد و قرآن کریم امام این راه قرار داده شود، پیش‌فرضی منافی با قرآن کریم بر آن تحمیل نمی‌گردد.

۱. در این خصوص به جلد دوم تفسیر هدی مراجعه شود.

## نقد نظرگاه تفسیر المیزان

قرآن کریم راسخان در علم را صاحبان تأویل می‌داند. ما صرف نظر از بحث‌های روایی، متن قرآن کریم را در این رابطه بسیار گویا، روشن و شفاف می‌بینیم. قرآن کریم از راسخان در دو مورد سخن گفته است. راسخان افرادی متمایز از مؤمنان هستند و رابطه‌ی مؤمن و راسخ به لحاظ مفهومی عام و خاص من وجه و به لحاظ مصداقی عام و خاص مطلق است و میان این دو لحاظ مفهومی و مصداقی نباید خلط کرد. راسخ به لحاظ مفهومی کسی است که چیزی را به خوبی می‌داند، اما ممکن است به آن ایمان نداشته باشد؛ همان‌گونه که ممکن است کسی به چیزی ایمان داشته باشد، اما آگاهی و دانش وی از آن اندک و به اجمال باشد. هم‌چنین می‌شود کسی هم رسوخ و هم ایمان داشته باشد و به تعبیر دیگر، به لحاظ مصداقی، هر مؤمنی راسخ نیست، ولی هر راسخی مؤمن است؛ هم‌چون پزشکی که ممکن است به نسخه‌ی خود ایمان داشته باشد یا چنین نباشد و برای تشخیص بیماری به پزشکی دیگر رجوع نماید یا برای خود نسخه بنویسد و آن را باور نماید، اما تخصص وی کافی و راسخانه نباشد. تفاوت میان مؤمن و راسخ از این آیه به نیکی دانسته می‌شود:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>.

- با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

آنان که می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم. همه از جانب پروردگار  
ماست و جز صاحبان خرد ناب و بی‌پیرایه کسی خاطر نشان  
نمی‌شود.

پیش از این گفتیم اختلافی که در ترکیب نحوی آیه است سبب نزاع  
شده و آن این که آیا «واو» در فراز: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» برای عطف  
است یا استیناف؟

علامه طباطبایی رحمته الله می‌نویسد:

«هل يعلم تأويل القرآن غير الله سبحانه؟ هذه المسألة أيضاً  
من موارد الخلاف الشديد بين المفسرين. ومنشأه الخلاف  
الواقع بينهم في تفسير قوله تعالى: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ  
يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»؛ الآية. وأنّ الواو هل هو  
للعطف أو للاستيناف. فذهب بعض القدماء والشافعية ومعظم  
المفسرين من الشيعة إلى أنّ الواو للعطف وأنّ الراسخين في  
العلم يعلمون تأويل المتشابه من القرآن. وذهب معظم القدماء  
والحنفية من أهل السنة إلى أنّه للاستيناف وأنه لا يعلم تأويل  
المتشابه إلا الله، وهو ممّا استأثر الله سبحانه بعلمه، وقد  
استدلّت الطائفة الأولى على مذهبيها بوجوه كثيرة وبعض  
الروايات، والطائفة الثانية بوجوه آخر وعدّة من الروايات  
الواردة في أنّ تأويل المتشابهات ممّا استأثر الله سبحانه  
بعلمه. وتمادت كلّ طائفة في مناقضة صاحبها والمعارضة مع  
حججها. والذي ينبغي أن يتنبّه له الباحث في المقام أنّ المسألة  
لم تخل عن الخلط والاشتباه من أول ما دارت بينهم ووقعت



مورداً للبحث والتنقير، فاختلف رجوع المتشابه إلى المحكم،  
 وبعبارة أخرى المعنى المراد من المتشابه بتأويل الآية كما  
 ينبىء به ما عنواننا به المسألة وقرّنا عليه الخلاف وقول كل من  
 الطرفين آنفاً. ولذلك تركنا التعرّض لنقل حجج الطرفين لعدم  
 الجدوى في إثباتها أو نفيها بعد ابتنائها على الخلط. وأمّا  
 الروايات فإنّها مخالفة لظاهر الكتاب. فإنّ الروايات المثبتة؛  
 أعني الدالّة على أنّ الراسخين في العلم يعلمون التأويل فإنّها  
 أخذت التأويل مرادفاً للمعنى المراد من لفظ المتشابه ولا  
 تأويل في القرآن بهذا المعنى كما روي من طرق أهل السنّة: أنّ  
 النبي ﷺ دعا لابن عباس فقال: اللهمّ فقهه في الدين وعلمه  
 التأويل. وما روي من قول ابن عباس: أنا من الراسخين في  
 العلم وأنا أعلم تأويله ومن قوله: إنّ المحكمات هي الآيات  
 الناسخة، والمتشابهات هي المنسوخة، فإنّ لازم هذه  
 الروايات على ما فهموه أن يكون معنى الآية المحكّمة تأويلاً  
 للآية المتشابهة وهو الذي أشرنا إليه أنّ التأويل بهذا المعنى  
 ليس مورداً لنظر الآية. وأمّا الروايات النافية؛ أعني الدالّة على  
 أنّ غيره لا يعلم تأويل المتشابهات مثل ما روى أنّ ابن عباس  
 كان يقرء: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ - ويقول: ﴿وَالرَّاسِخُونَ  
 فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾. وكذلك كان يقرء أبي بن كعب وما  
 روي أنّ ابن مسعود كان يقرء: «وإن تأويله إلا عند الله -  
 والراسخون في العلم يقولون آمنا به» فهذه لا تصلح لاثبات  
 شيء. أمّا أولاً فلأنّ هذه القراءات لا حجّية فيها، وأمّا ثانياً  
 فلأنّ غاية دلالتها أنّ الآية لا تدلّ على علم الراسخين في

العلم بالتأويل وعدم دلالة الآية عليه غير دلالتها على عدمه

كما هو المدعى، فمن الممكن أن يدل عليه دليل آخر<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه می فرماید متن آیه ی: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ در این که راسخان در علم دانای به تأویل می باشند نطق ندارد و به صرف مراجعه به روایات نیز نمی توان چیزی را ثابت نمود. در حالی که قرآن کریم هر چیزی را در خود دارد و باید پاسخ هر پرسشی را از متن آن خواهان شد و توجه به این نکته، به ویژه در باب ولایت، بسیار حایز اهمیت است. اثبات مباحث ولایت در زمان غیبت با آیات قرآن کریم بهترین نوع دفاع و نیز هجمه به گزاره های باطل بدخواهان است.

به نظر مرحوم علامه این آیه بیان می دارد تأویل قرآن کریم تنها در نزد خداوند است و بس؛ چرا که او برای استیناف است و ﴿الرَّاسِخُونَ﴾ مبتدا و ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ خبر آن است؛ در حالی که ما او را عاطفه می دانیم که ﴿الرَّاسِخُونَ﴾ را به ﴿اللَّهُ﴾ عطف می نماید و جمله ی: ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ حال است.

در میان اهل سنت، شافعیان آن را او و عاطف و حنفیان استیناف گرفته و دانایی به تأویل آیات متشابه را ویژه ی خداوند دانسته و این دانش را از علوم پنهانی او شمرده اند.

علامه طباطبایی رحمته الله این نزاع را پرمشاجره می داند و از ورود به آن خودداری می ورزد؛ با آن که این مسأله با باب ولایت پیوند دارد و ما حضرات چهارده معصوم علیهم السلام را صاحب دانش تأویل می دانیم. وی خود را از نقل دلیل های هر دو طرف و نقض و ابرام آن کنار می کشد و برای آن اهمیتی قایل نمی شود، در حالی که این مسأله مرز میان عقاید شیعه و اهل

۱. المیزان، ج ۳، ص ۵۰.

سنت دانسته می شود و این بحث های قرآنی است که می تواند میان چنین نزاع های مذهبی داوری نماید، نه بحث های روایی. البته جناب علامه رحمته الله می پذیرد که حضرات ائمه ی معصومین علیهم السلام صاحب تأویل هستند، ولی سند خود را روایات قرار می دهد و نطق قرآن کریم را در این زمینه ساکت می شمرد. وی می گوید:

«والذي ينبغي أن يقال أن القرآن يدلّ على جواز العلم بتأويله

لغيره تعالى، وأمّا هذه الآية فلا دلالة لها على ذلك»<sup>۱</sup>؛

درست است که قرآن کریم بر جواز دانش تأویل برای غیر خداوند دلالت دارد، اما این آیه هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد.

جناب علامه رحمته الله کلام را چنین ادامه می دهد:

«فإنّما القصد الأوّل في ذكر الراسخين في العلم بيان حالهم

وطريقتهم في الأخذ بالقرآن ومدحهم فيه قبال ما ذكر من

حال الزائغين وطريقتهم وذمهم، والزائد على هذا القدر خارج

عن القصد الأوّل، ولا دليل على تشريكهم في العلم بالتأويل

مع ذلك إلّا وجوه غير تامّة تقدّمت الإشارة إليها فيبقى الحصر

المدلول عليه بقوله تعالى: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ من غير

ناقض ينقضه من عطف واستثناء وغير ذلك، فالذي تدلّ عليه

الآية هو انحصار العلم بالتأويل فيه تعالى واختصاصه به. لكنّه

لا ينافي دلالة دليل منفصل يدلّ على علم غيره تعالى به بإذنه

كما في نظائره مثل العلم بالغيب. قال تعالى ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ<sup>١</sup>، وقال تعالى: ﴿إِنَّمَا الْغَيْبُ  
لِلَّهِ<sup>٢</sup>، وقال تعالى: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ<sup>٣</sup>،  
فدلّ جميع ذلك على الحصر، ثم قال تعالى: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا  
يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ<sup>٤</sup>، فأثبت ذلك  
لبعض من هو غيره وهو من ارتضى من رسول ولذلك نظائر في  
القرآن<sup>٥</sup>.

مرحوم علامه در قرآن کریم دلیل متصل محکمی سراغ ندارد که دانش  
تأویل را برای غیر خداوند ثابت بداند، اما این امر را با دلیل منفصل که  
البته دلیل روایی و غیر قرآنی است اثبات پذیر می‌شمرد؛ چرا که درست  
است این آیه تأویل را ویژه‌ی خداوند متعال و منحصر به او بیان می‌دارد،  
ولی این امر منافاتی با این معنا ندارد که دلیل روایی منفصل این علم را  
برای دیگران نیز ثابت نماید.

سخن گفتن به این شیوه که در تفسیر المیزان آمده است برای اثبات  
دانش تأویل در حق حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام تنها می‌تواند برای  
پیروان مکتب تشیع مفید باشد و قدرت محاجه با اهل سنت را سلب  
می‌کند؛ زیرا تنها سند مشترک میان شیعه و اهل سنت قرآن کریم است.  
البته دقت شود که سخن مرحوم علامه این است که همان‌گونه که قرآن

١. نمل / ٦٥.

٢. یونس / ٢٠.

٣. انعام / ٥٩.

٤. جن / ٢٦ - ٢٧.

٥. المیزان، ج ٣، ص ٥٢.

کریم داشتن دانش تاویل برای غیر خداوند متعال را ناممکن نمی‌داند و چنین گزاره‌ای از انحصار یاد شده به دست نمی‌آید، هم‌چنین اشاره‌ای ندارد که راسخان در علم صاحب تاویل هستند؛ یعنی هم در جانب نفی و هم در جانب اثبات، ساکت است و این روایات است که اثبات‌گر گزاره‌ی یاد شده است؛ ولی ما با این نظر همراه نیستیم و قرآن کریم را دلیل موجه این معنا می‌دانیم که راسخان در علم صاحبان تاویل هستند و دانش تاویل از امور اختصاصی به خداوند نیست؛ چرا که اگر قرار بود تنها خداوند دانای به تاویل باشد آن را بر زمینیان عرضه نمی‌کرد و برای آنان آیات متشابه نازل نمی‌نمود و در قرآن خود از آن داد سخن نمی‌داد.

### عاطفه بودن واو

«واو» در این آیه عاطفه است و دلیل آن کاربرد واژه‌ی راسخان در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم است که نسبت به عالمان یهود می‌فرماید:

﴿وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. لَكِنَّ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>.

- و رباگرفتنشان با آن‌که از آن به شدت نهی شده بودند و بی‌هدف مال مردم خوردنشان. و ما برای کافران آنان عذابی دردناک آماده



کرده‌ایم. لیکن راسخان آنان در دانش و مؤمنان، به آن چه بر تو فرو فرستاده شده و به آن چه پیش از تو فرو فرستاده می‌گروند و نمازگزاران و زکات‌دهندگان و ایمان‌آوردگان به خدا و روز بازپسین، زود باشد که به آنان مزدی بزرگ خواهیم داد.



این آیه بهترین شاهد است که ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ غیر از ﴿الْمُؤْمِنُونَ﴾ هستند و همان‌طور که او در این آیه عاطفه است، در آیه‌ی مورد بحث نیز عاطفه می‌باشد و عالمان یهود را بر دو گروه راسخان و مؤمنان می‌شمرد. بر این اساس، ایمان نیازی به رسوخ ندارد و می‌شود امری تعبدی و تقلیدی باشد، ولی رسوخ، تخصص و صفای باطن می‌طلبد و به طور قهری با ایمان همراه است. در سوره‌ی آل عمران نیز ماجرا چنین است و علامت وقف «زا» که بعد از ﴿اللَّهُ﴾ و پیش از ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ آمده است را عالمان و قاریان اهل سنت گذاشته‌اند.

بنا بر آن چه در ترکیب این آیه گفته شد در واقع آیه‌ی شریفه برای راسخان در علم سه صفت می‌آورد: آنان دانای به تأویل می‌باشند؛ از مؤمنان هستند، و باور دارند هر چیزی از خداوند متعال است.

افزون بر این، استیناف دانستن او با محذور معنوی همراه است؛ زیرا معنا در این صورت چنین است: «و راسخان در دانش می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم» و مفهوم آن چنین است: غیر راسخان نمی‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، حال آن که خداوند در آیه‌ی:

﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾<sup>۱</sup>.

- لیکن راسخان آنان در دانش و مؤمنان به آن چه بر تو نازل شده است ایمان دارند.

ایمان را برای غیر راسخان نیز ثابت می‌داند و نیز قول به ایمان امر سنگینی نیست که با مقام راسخان تناسب داشته باشد و این مقام مؤمنان است که با قول و گفته سازگاری دارد؛ چنان‌که پیامبر اسلام ﷺ می‌فرمود: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا»<sup>۱</sup> و چنین است که میان مبتدا و خبر تناسب لازم وجود ندارد، در حالی که عاطفه گرفتن او هیچ محذوری را در پی ندارد، بلکه کمال تناسب در آن رعایت شده و معنا چنین است: تأویل قرآن کریم را جز خداوند و راسخان در دانش نمی‌دانند.

شیخ طوسی در مجمع البیان و زمخشری در کشاف نیز این بحث را دارد؛ با این تفاوت که زمخشری با دقت ادبی به آیه می‌نگرد و وجه نخست را عاطفه بودن او قرار می‌دهد و این نگاه ادبی وی به آیه است، وگرنه اگر می‌خواست با نگاه اعتقادی خود آن را لحاظ نماید باید مستأنفه بودن آن را قوت می‌بخشید، بلکه آن را منحصر می‌ساخت.

### دیدگاه فخر رازی و نقد دلایل نشش‌گانه‌ی وی

فخر رازی در تفسیر کبیر خود با نگاهی اعتقادی، «او» را مستأنفه می‌گیرد و برای آن دلیل‌واره‌هایی گرد می‌آورد. فخر رازی از باسوادترین عالمان اهل سنت است، اما ذهن نقاد وی همواره در پی اشکال‌تراشی و پشت سرهم اندازی اولاً، ثانیاً و ثالثاً و گاه تا عاشرماً است، نه حل مشکل!

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۱.

و در بحث‌ها عنوان را می‌آورد، ولی مسأله را با جنگ روانی و تعصب مذهبی طرح می‌نماید.

فخر مقتضای ظاهر آیه و ذوق ادبی را در عاطفه قرار دادن و او می‌داند، اما می‌گوید از این ظاهر باید دست برداشت؛ زیرا دلیل بر خلاف آن است؛ زیرا نمی‌شود کسی جز خداوند متعال تأویل بداند و تأویل امری متمایز از رسوخ است؛ همان‌طور که در آیه‌ی ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾<sup>۱</sup> باید برای پرهیز از مادی و جسمانی بودن خداوند از ظاهر آیه دست شست و به اقرب مجازات رو آورد؛ چرا که محال است غیر خداوند دانای به تأویل گردد. وی این امر را نخستین دلیل عقلی خود می‌داند بدون آن که تبیین نماید محال یاد شده عقلی است یا عادی یا دینی. البته محالی که ذهن فخر را بسته بغض وی به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است و همین امر او را واداشته تا دست و پا بزند و ثابت نماید این پیشوایان الهی نباید دانش تأویل داشته باشند.

فخر در دلیل دوم خود چنین می‌گوید: بر اساس صدر آیه، طلبیدن تأویل متشابهات امری مذموم و ناپسند است و تأویل‌گرایان را مذمت می‌نماید و مذمت خداوند از آنان دلیل بر ناروا بودن آن است.

این عالم اشعری توضیح نمی‌دهد اگر تأویل متشابه امری ناپسند است چرا خداوند آن را در ادامه برای خود ثابت می‌داند و توجه نمی‌کند امری که مذموم است و عقل آن را ناپسند می‌داند برای خداوند نیز پسندیده نیست. ضمن آن که صدر آیه در مذمت کسانی است که اهل تأویل نیستند و شایستگی آن را ندارند و برای فتنه‌انگیزی به تأویل دست می‌یازند و آیه

درصدد مذمت تأویل نیست، بلکه نالایقان را مذموم می‌شمرد. افزون بر این، تأویل منحصر به آیات متشابه نیست، بلکه تمامی آیات قرآن کریم اعم از متشابهات و محکمات تأویل دارد.

فخر رازی که در عبارت‌پردازی تواناست؛ چنان‌که کتاب «المباحث المشرقية» او مورد نظر فیلسوفی توانا چون ملاصدراست و وی بخش فراوانی از عبارت‌های فخر را بدون تغییر و تنها با اندکی تلخیص در کتاب خود می‌آورد، دلیل سوم خود را چنین می‌پردازد:

«الْحِجَّةُ الثَّلَاثَةُ: أَنَّ اللَّهَ مَدَحَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ، وَقَالَ فِي أَوَّلِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾<sup>۱</sup>، فَهَوْلَاءِ الرَّاسِخُونَ لَوْ كَانُوا عَالَمِينَ بِتَأْوِيلِ ذَلِكَ الْمَتَشَابِهَةِ عَلَى التَّفْصِيلِ لَمَا كَانَ لَهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِهِ مَدْحٌ، لِأَنَّ كُلَّ مَنْ عَرَفَ شَيْئًا عَلَى سَبِيلِ التَّفْصِيلِ فَإِنَّهُ لَا يَدَّ وَأَنْ يُؤْمِنَ بِهِ، إِنَّمَا الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ عِلِمُوا بِالذَّلِيلِ الْقَطْعِيَّةِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ بِالْمَعْلُومَاتِ الَّتِي لَا نِهَائَةَ لَهَا، وَعِلِمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى، وَعِلِمُوا أَنَّهُ لَا يَسْتَكَلِّمُ بِالْبَاطِلِ وَالْعَبَثِ، فَإِذَا سَمِعُوا آيَةً وَدَلَّتِ الدَّلَائِلُ الْقَطْعِيَّةُ عَلَى أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ظَاهِرًا مَرَادُ اللَّهِ تَعَالَى، بَلْ مَرَادُهُ مِنْهُ غَيْرُ ذَلِكَ الظَّاهِرِ، ثُمَّ فَوَّضُوا تَعْيِينَ ذَلِكَ الْمَرَادِ إِلَى عِلْمِهِ، وَقَطَعُوا بِأَنَّ ذَلِكَ الْمَعْنَى أَيُّ شَيْءٍ كَانَ فَهُوَ الْحَقُّ وَالصَّوَابُ، فَهَوْلَاءِ هُمُ

الرّاسخون في العلم بالله حيث لم يززعهم قطعهم بترك  
الظاهر، ولا عدم علمهم بالمراد على التعيين عن الإيمان بالله  
والجزم بصحّة القرآن»<sup>۱</sup>.

- خداوند راسخان در دانش را چنین مدح نموده است که آنان به وی  
ایمان آورده‌اند و در ابتدای سوره‌ی بقره فرموده است: «پس کسانی  
که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن (مثل) از جانب پروردگارشان  
بجاست». چنین راسخانی در صورتی که به تأویل متشابه به صورت  
تفصیل آگاه بودند، جایی برای مدح آنان به ایمان نبود؛ زیرا کسی که  
چیزی را به تفصیل شناساست گریزی نیست جز این که به آن ایمان  
دارد (و این مرتبه بالاتر از ایمان است). راسخان در دانش کسانی  
هستند که با دلایل قطعی می‌دانند خداوند بر دانسته‌های  
بی‌پایانی داناست و می‌دانند قرآن سخن خدای تعالی است و نیز  
می‌دانند که بیهوده و بی‌فایده سخن نمی‌پردازد؛ پس چون آیه‌ای  
را شنیدند و دلایل قطعی بر این دلالت داشت که ظاهر آن مراد  
خداوند تعالی نیست و معنایی که از آن ظاهر نیست مراد اوست،  
سپس تعیین معنای اراده شده را به علم خداوند واگذار نمودند و  
یقین داشتند که این معنا - هرچه باشد - همان حق و صواب است،  
چنین کسانی راسخان در علم به خدا هستند زیرا یقین آنان با ترک  
ظاهر از جای نمی‌جنبند و راسخ است و نیز ناآگاهی آنان از معنای  
اراده شده، ایمان به خداوند و باور جزمی آنان به قرآن را  
لرزشی ندارد.

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۷، صص ۱۸۹ - ۱۹۰.

فخر رازی می‌گوید آگاهی بر تأویل متشابهات مرتبه‌ای فراتر از ایمان است و چنانچه راسخان در دانش دانای بر تأویل بودند قرآن کریم باید آنان را با این وصف مدح می‌نمود، نه به وصف ایمان؛ در حالی که ذکر صفتی خاص بعد از ذکر وصفی عام امری فراگیر در ادبیات است و می‌شود کسی را به داشتن دانش توصیف نمود و سپس گفت وی ریاضی هم می‌داند؛ چنانچه خداوند در بسمله چنین کرده است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و نخست اسم جمعی ﴿اللَّهُ﴾ را آورده و سپس دو وصف ﴿الرَّحْمَنِ﴾ و ﴿الرَّحِيمِ﴾ را که پایین‌تر از آن است خاطر نشان گردیده است. در این جا نیز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

- با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. آنان می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم. همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

یعنی راسخان در دانش، نخست آگاه به تأویل هستند و نیز از کسانی هستند که به رُسوخ خود ایمان دارند و آن را از جانب خداوند می‌دانند و چنین گفته‌پردازی بسیار معمول است. فخر بر اساس تعصب و اندیشه‌ی دگم مذهبی خود است که می‌خواهد بنویسد و دلیل پشت دلیل اندازد، بدون آن که به محتوای گفته‌هایی که دارد بیندیشد. وی در دفاع از مکتب خود به راحتی از انواع مغالطات بهره می‌برد که جمع آن از دیوان کبیر وی کتابی ضخیم می‌گردد. او تنها این هدف را دارد که به نوعی گفته‌ی عایشه

را که او استینافیه است بر صدر بنشانند، اما هدف وی، استفاده از هر روشی را - هر چند غیر علمی و غیر منطقی باشد - توجیه می‌کند. در سوره‌ی نساء نیز راسخان در دانش به همین سیاق مدح شده‌اند و نخست آنان به رسوخ در دانش و سپس به ایمان مدح شده‌اند:

﴿لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾!

- لیکن راسخان آنان در دانش و مؤمنان، به آن چه بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان دارند.

به هر روی، مدح می‌تواند از خاص به عام یا از عام به خاص صورت گیرد، ولی چیزی که در مدح باید رعایت شود ترتیب آن است و نظمی که در سیر خود دارد.

دلیل چهارم فخر چنین است:

«الحجّة الرّابعة: لو كان قوله: ﴿وَالرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ﴾ معطوفاً على قوله: ﴿اِلَّا اللّٰهُ﴾ لصار قوله: ﴿يَقُولُوْنَ اٰمَنَّا بِهِ﴾ ابتداءً، وانه بعيد عن ذوق الفصاحة، بل كان الأولى أن يقال: «وهم يقولون آمنا به»، أو يقال: «ويقولون آمنا به». فإن قيل: في تصحيحه وجهان، الأوّل: أن قوله: ﴿يَقُولُوْنَ﴾ كلام مبتدأ، والتقدير: هؤلاء العالمون بالتأويل يقولون آمنا به، والثاني: أن يكون ﴿يَقُولُوْنَ﴾ حالاً من الرّاسخين، قلنا: أمّا الأوّل فمدفوع؛

لأنّ تفسیر کلام الله تعالی بما لا یحتاج معه إلى الإضمار أولى من تفسیره بما یحتاج معه إلى الإضمار. والثانی: أنّ ذا الحال هو الذي تقدّم ذكره، وههنا قد تقدّم ذکر الله تعالی و ذکر الراسخین فی العلم فوجب أن یجعل قوله: ﴿يُقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ حالاً من الراسخین لا من الله تعالی، فیکون ذلك ترکاً للظاهر، فثبت أنّ ذلك المذهب لا یتّم إلاّ بالعدول عن الظاهر، ومذهبننا لا یحتاج إليه، فكان هذا القول أولى<sup>۱</sup>.

فخر بر این باور است که اگر واو عاطفه باشد، جمله‌ی ﴿يُقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ ابتدائیّه است که مبتدای آن «هؤلاء العالمون بالتأویل» در تقدیر است و خبر آن ﴿يُقُولُونَ﴾ و در محل رفع است و چنین امری با فصاحت ناسازگار است و ذوق فصیح آن را نمی‌پذیرد؛ چرا که بهتر است کلام خداوند را به گونه‌ای ترکیب کرد که به تقدیر نیاز نداشته باشد. اگر این جمله حالیه و در محل نصب گرفته شود، حال از ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ است؛ در حالی که پیش از این و در دلیل قبل گفتیم از این ظاهر باید دست برداشت، اما در صورتی که واو استینافیه باشد هیچ محذوری ندارد. گفتیم زمخشری از ادیبان اهل سنت، واو را در کتاب کشاف خود عاطفه گرفته و برای آن هیچ محذوری نمی‌دیده است، ولی فخر محذوری جز اندیشه‌ی خطی و تعصب مذهبی خود ندارد که چنین انصاف را بر زمین می‌گذارد و از جوان‌مردی و آزادگی می‌گریزد. اگر این

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۷، ص ۱۹۰.



جمله حالیه باشد نیاز به هیچ تقدیری نیست. پاسخ محذور گفته شده‌ی وی نیز در نقد دلیل پیشین گذشت.

«الحجّة الخامسة: قوله تعالى: ﴿كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبَّنَا﴾؛ یعنی آنهم

آمنوا بما عرفوه على التفصيل، وبما لم يعرفوا تفصيله

وتأويله، فلو كانوا عالمين بالتفصيل في الكلّ لم يبق لهذا

الكلام فائدة»<sup>۱</sup>.

عبارت ﴿كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبَّنَا﴾ می‌رساند راسخان هم به آنچه به تفصیل شناسا گردیده ایمان آورده‌اند و هم به اموری که تفصیل و تأویل آن را نمی‌دانند و اگر آنان دانای به تفصیل تمامی آن بودند ذکر این عبارت فایده‌ای نداشت.

پیش از این گفتیم میان رسوخ در علم و ایمان تفاوت است و عبارت ﴿كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبَّنَا﴾ از وصف ایمان می‌گوید و این تعبیر به لحاظ مؤمنان آمده است، نه راسخان که رسوخ ایشان عین ایمان است و ذکر ایمان همانند ذکر فصل بعد از جنس نیست، بلکه وصفی پایین‌تر و نازل‌تر و وصف خاص بعد از ذکر وصف عام است و تعبیر ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ مشترک میان راسخان و مؤمنان است و فراز ﴿كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبَّنَا﴾ به لحاظ ایمان است که ذکر می‌گردد، نه رسوخ در دانش.

«الحجّة السادسة: نقل عن ابن عباس - رضي الله عنهما - أنه

قال: تفسير القرآن على أربعة أوجه: تفسير لا يسع أحداً

۱. التفسير الكبير، فخر رازی، ج ۷، ص ۱۹۱.

جهله، و تفسیر تعرفه العرب بألسنتها، و تفسیر تعلمه العلماء،  
و تفسیر لا يعلمه إلا الله تعالی. و سئل مالك بن أنس - رحمه  
الله - عن الاستواء، فقال: الاستواء معلوم، والكيفية مجهولة،  
والإيمان به واجب، والسؤال عنه بدعة، وقد ذكرنا بعض هذه  
المسألة في أول سورة البقرة، فإذا ضمّ ما ذكرناه ههنا إلى ما  
ذكرنا هناك تمّ الكلام في هذه المسألة، وبالله التوفيق»<sup>۱</sup>.

دلیل ششم فخر، گفته‌ی ابن عباس است. گویا فخر صحابه را  
مجتهدانی می‌داند که گفته‌ی آنان حجت است. ما صحابه را معصوم  
نمی‌دانیم و برای گفته‌های آنان حجیتی قایل نیستیم و در چنین  
بحث‌هایی تنها به دلایل قرآنی نظر داریم و به آیات استناد می‌کنیم، نه به  
غیر آن. قرآن کریم کتاب محکم و مبین است که در هر مسأله‌ای می‌تواند  
حاکم و داور باشد و در اختلافات قضاوت نماید. افزون بر این، روایات  
شیعی در ذیل این کریمه، با گفته‌ی ابن عباس سازگار نیست. سلحشوری،  
حریت و آزاد اندیشی شیعی که آن را به پیروی از مولای خود حضرت  
امیرمؤمنان علیه السلام دارد سبب می‌شود آنان هر گفته‌ای را نپذیرند و از هر کسی  
تمکین نداشته باشند. ابن عباس بخشی از تفسیر قرآن کریم را مخصوص  
اعراب و پاره‌ای از آن را ویژه‌ی عالمان و بعضی را مختص خداوند  
می‌داند. امری که بانزول فراگیر و همگانی این کتاب آسمانی منافات دارد.  
همان‌گونه که دیده شد هیچ یک از دلایل شش‌گانه‌ی فخر رازی برای

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۷، ص ۱۹۱.

اثبات استینافیه بودن او قابل اعتنا نیست، بلکه استینافیه گرفتن آن هم مشکل لفظی دارد و هم معنوی؛ چراکه آیه می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ و قول امری صوری است که بدون رسوخ تحقق می‌یابد و چنانچه ﴿الرَّاسِخُونَ﴾ مبتدای آن باشد، خبر با مبتدا مناسبتی نداشت و برای تحقق مناسبت، نیاز به ذکر وصفی خاص است که در این آیه وجود ندارد، اما حال گرفتن آن سبب می‌شود از ایمان که صفتی تنزیلی است سخن گفته شود و تناسب با صاحب حال حفظ می‌گردد.

نخستین کسی که عامدانه به این اشتباه دچار آمده بانوی طراح توطئه‌ی سقیفه است و اهل سنت، به‌ویژه فخر، برای حفظ سرسپردگی خود به وی هست که چنین دلیل می‌تراشند و گرنه از میان اهل سنت، هستند ادیبانی چون زمخشری که پای‌بندی به قواعد ادبی را بر حفظ تعصب مذهبی ترجیح داده‌اند.

### معیار صدق تأویل

در دانش ریاضی برای امتحان درستی ضرب، یکی از گزینه‌های ضرب را از حاصل ضرب تقسیم می‌کنند تا گزینه‌ی دیگر به دست آید. در منطق نیز مواد قضایا را در دانش‌های گوناگون و صورت آن را در یکی از اشکال برمی‌رسیدند تا اگر شکل قیاس را داشت آن را درست بدانند و شکل اول پشتوانه‌ی صدق تمامی شکل‌هاست. در عرفان نیز از ملاک درستی مشاهدات بحث می‌کنند. اما تأویل چه ملاک صدقی را به دست پژوهنده و راسخ در دانش می‌دهد تا وی تأویلی را که ارابه می‌دهد هم برای خود صادق بیابد و هم برای دیگری که از آن آگاه می‌شود؟ در واقع، معیار



صدق و درستی یافت باطن آیات الهی و تأویل چیست و ابزار امتحان و محک و تستر درستی داده‌های این دانش کدام است؟ پاسخ این پرسش در تأویل آیه‌ی شریفه‌ی تأویل آمده است. باید توجه داشت آیه‌ی تأویل خود دارای تأویل است و مثالی طبیعی برای گزاره‌ای است که از آن پرسش شد.

این آیه از چهارگروه یاد نموده است. آیه‌ی مبارکه چنین می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>.

-اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم است. آن‌ها اساس کتاب‌اند و دیگر گوناگون تأویل‌پذیرند، اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف از حق است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل، از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. آنان که می‌گویند ما بدان گرویدیم. همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان بی‌پیرایه کسی خاطر نشان نمی‌شود. این چهارگروه عبارت است از: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ»، «وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»، «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» و «أُولُو الْأَلْبَابِ». آیه در ابتدا درصدد گروه‌بندی تمام آیات آسمانی است؛ زیرا

می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ و الف و لام در ﴿الْكِتَابَ﴾ برای جنس است و تمام کتاب اعم از هر رطب و یابسی و از حق تا خلق و از دنیا تا آخرت را در بر می‌گیرد: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup>. کتابی که تمامی آیات آن محکم، اصل و ریشه‌دار نیست و دارای متشابهات و فروعی است که در آن اصل، ریشه دارد و باید به محکومات باز گردد؛ از این رو وصف ﴿هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ را دارد. حال تأویل یا نسبت به آیات محکم است و یا نسبت به متشابهات. تأویل آیات متشابه باید به محکومات باز گردد و تخالف و تکاذبی با آن نداشته باشد. تأویل آیات متشابه نیاز به تصدیق آیات محکم دارد و بدون آن حجیتی ندارد. همچنین اصل دیگر می‌گوید: هر دو گروه آیات محکم و متشابه دارای ظاهر است و هیچ تأویلی که مربوط به باطن آیات است نباید با ظاهر همان آیه و نیز آیات دیگر ناسازگاری و تکاذب داشته باشد. به تعبیر دیگر، منطق سنجش درستی تفسیر ارایه شده دانش‌های مرتبط با ظاهر قرآن کریم است، اما در باب تأویل به همان مقدار که عزیزتر و گرامی‌تر است، خطر انحراف و گمراهی آن فراوان‌تر و شدیدتر است، ولی راه تأویل همواره از تفسیر می‌گذرد و کسی که بر تفسیر قرآن کریم احاطه ندارد نمی‌تواند چیزی از تأویل بگوید و گزاره‌های ادعایی وی ارزش صدق ندارد.

این دو اصل از پایه‌ای‌ترین اصول برای شناخت تأویل درست از باطل است.

برای نمونه، ظاهر ﴿آيَاتُ مُحْكَمَاتُ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ همان آیات محکم قرآن کریم است و باطن و تأویل این فراز، مقام عصمت است و غیر

معصوم نمی‌تواند ﴿مُحْكَمَاتُ﴾ باشد. غیر معصوم تمام از ﴿مُتَشَابِهَاتُ﴾ است و می‌تواند انسان را به اشتباه اندازد، مگر آن که به معصوم بازگشت داشته باشد که تأویل آن در این آیه همان فلان و فلان هستند که چون از معصوم و ﴿مُحْكَمَاتُ﴾ دور افتاده‌اند عین گمراهی می‌باشند. در واقع، ﴿مُتَشَابِهَاتُ﴾ ائمه و پیشوایان کفر هستند.

اما گروه سوم تابعان پیشوایان کفر هستند: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ﴾. اینان زیغی و تابع هستند؛ تابع ﴿مُتَشَابِهَاتُ﴾ و بر منطق آنان می‌باشند.

گروه چهارم تابعان و پیروان ﴿مُحْكَمَاتُ﴾ هستند، اما قرآن کریم از آنان با عنوان صریح تابعان یاد نمی‌کند؛ زیرا تبعیت و پیروی از مقام عصمت و ﴿مُحْكَمَاتُ﴾ آسان نیست و نیاز به بصیرت و استقامت دارد؛ از این رو آنان به متذکران عنوان گرفته‌اند: ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. صاحب تذکر همان تابعی است که با بصیرت و استقامت دنباله‌رو ﴿مُحْكَمَاتُ﴾ و صاحبان عصمت و دارای درک مستقل هستند؛ از این رو به آنان تابع گفته نشده است. امر سنگینی که بدون داشتن تذکر دایم و همواره و خاطرنشانی مقام و رتبه‌ی صاحبان عصمت و عظمت آنان، توفیق خدادادی آن دست نمی‌دهد. توفیقی که عقل بصیرت و خرد هوشمندانه‌ی آن اعطایی است و ﴿أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ آن با مراجعه به کتاب عقل و جهل اصول کافی فهم می‌گردد. روایاتی که آن‌ها را در کتاب «آیین خردورزی» توضیح داده‌ایم.

﴿أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ دارای تأویل است و تأویل آن همان اصطلاح «شیعه» است. کسانی که در درک و فهم استقلال دارند و تبعیت و پیروی آنان نیز همراه با تحلیل عقلی است و تابعیت آنان جاهلانه و تبعیدی صرف

نیست. شیعه تابع عاقل است و هر حرکت وی تذکاری است؛ به این معنا که همراه با توجه است، آن هم توجه عقلانی استقلالی. شیعه بر اساس سند و فکر، حضور و توجه و تذکار عقلانی و استقلالی نسبت به عصمت مواجه دارد و چنین نیست که کاری را متوجه نشود و به صرف تعبد انجام دهد. منش شیعه منشی ادر اکی، فهمی، اصولی، معنوی و حقیقی است و برای هر عملیاتی توجیه عقلانی دارد. شیعه کسی است که این سه امر؛ یعنی حضور عقلانی و خردورزی استقلالی را داشته باشد، نه تقلیدی، و افزون بر این دو امر، فاصله‌ی خود با مقام عصمت را نامتناهی بداند؛ به این معنا که انتظار نداشته باشد عقل وی تمامی سخنان و کردار معصوم را درک می‌نماید، بلکه هر کسی به میزان خردی که دارد به فهم آن نایل می‌شود و فاصله‌ی تابع مؤمن اهل لب و خرد با معصوم بسیار فراوان است؛ برخلاف عادل که مرزی با فاسق ندارد جز یک معصیت، و در برابر، فاسق نیز به یک استغفار عادل می‌گردد و آیه‌ی شریفه به اعتبار فاصله‌ی فراوان خردمندان با معصوم است که از آنان به تابع یاد نمی‌کند.

بر اساس این آیه‌ی شریفه، متذکران با محکمت پیوند دارند و زیغی‌ها با متشابهات. البته گروه سوم در گمراهی از بینات هستند و متشابه در نزد این گروه است که متشابه است، وگرنه صاحبان لب با ارجاع متشابهات به محکمت، آن را به نیکی در می‌یابند؛ همان‌طور که محکمت حتی برای زیغی‌ها محکم است. با توجه به این نکته، به خوبی دانسته می‌شود «واو» در فراز شریف ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾<sup>۱</sup> برای عطف است، نه استیناف، و اوج تأویل برای مقام عصمت است و اهل متشابه نمی‌توانند تأویلی داشته باشند. در میان اهل سنت، کسی نیست که

۱. آل عمران / ۷.

داعیه‌ی عصمت داشته باشد؛ از این رو تاویلی نیز نمی‌توانند داشته باشند؛ همان‌گونه که اهل سنت نسبت به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام هیچ شبهه‌ی معنوی ندارند و به کمال آن حضرات و این که «آیَاتُ مُحْكَمَاتُ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» می‌باشند بدون هیچ شبهه‌ای اقرار دارند، ولی هم ثقل حق و هم دنیاطلبی بسیاری مانع از پذیرش حق شده و آنان را به اهل تشابه سوق داده است. تاریخ بارها به نقل از عمر آورده است: «لولا علی لهلك عمر»<sup>۱</sup>.

تاویل آیه‌ی تاویل در روایات آمده است که نمونه‌ای از آن در پیش گذشت که چنین بود:

«الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمة، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه‌السلام في قوله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ قال أمير المؤمنين عليه‌السلام والأئمة عليهم‌السلام ﴿وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾؛ قال: فلان وفلان، ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾؛ أصحابهم وأهل ولايتهم، ﴿فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ أمير المؤمنين عليه‌السلام والأئمة عليهم‌السلام»<sup>۲</sup>.

- امام صادق عليه‌السلام در تاویل آیه‌ی شریفه‌ی: «اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم است. آن‌ها اساس کتاب‌اند» فرمود: امیرمؤمنان عليه‌السلام و حضرات ائمه عليهم‌السلام است.

۱. ر. کز ابن عبد البر، الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج

۱۲، ص ۱۸۰ و نیز: ص ۲۵۰. الایجی، المواقف، ج ۳، ص ۶۲۷.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۵.



«و دیگر متشابهات اند» دو خلیفه‌ی جور است. «اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است» یاران و سرسپردگان آن‌ها هستند. «برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، از متشابه آن پیروی می‌کنند؛ با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند؛ (ریشه‌داران در دانش) امیرمؤمنان علیه السلام و حضرات ائمه علیهم السلام می‌باشند.



تأویل به صورت اولی و ویژه‌ی معصوم است و غیر معصوم باید از صاحبان خرد اعطایی و از ﴿أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ باشد که دارای درکی مستقل هستند و به میزان خرد خود می‌توانند تأویل داشته باشند؛ البته با ملاحظه‌ی دو اصلی که در پیش گذشت؛ یعنی تأویل وی نباید خلاف آیات محکم و سنت معصوم و نیز خلاف ظاهر آیات باشد، وگرنه جز گمراهی ندارد؛ مسیر صعبی که پیمایش آن راهی دراز است. از این رو میان ﴿آيَاتُ مُحْكَمَاتُ﴾ و تابعان آنان که ﴿أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ هستند فاصله‌ی بسیاری قرار دارد و تابع حضرات معصومین علیهم السلام برای وصول به آیات عظمای الهی باید از سد اصحاب تشابه و صاحبان زیغ بگذرد. سدی که همواره لباس دین به خود می‌گیرد و چه بسا قالب آن چارچوبی شیعی باشد و عنوان‌هایی مقدس را علم علم گمراه‌ساز خود نموده باشد. علمی که در محتوا میان حق و باطل درآمیخته است.

با نگاهی کلی به آیه‌ی شریفه، می‌توان موضوع آن را به دو گروه کلی اصحاب محکمت و متشابهات تقسیم نمود. همان‌که در علم اسما، به جمالی و جلالی تعبیر آورده می‌شود. این گونه است که هر آیه‌ای را

می‌توان به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام یا دشمنان ایشان تعبیر نمود. نعمت نعیم و عذاب جحیم نیز به همین معنا بازگشت دارد و اصحاب متشابهات همان آیات جحیمی است.

پرسش دیگری این جا مطرح است و آن این که تأویل یافت باطن است و باطن دارای مراتبی است، اما از کجا باید دانست تأویل ارایه شده به چه مرتبه‌ای ناظر است؟ میان داشتن مرتبه یا به تعبیر دیگر: «رسوخ»، تلازم است و هر کس تنها به میزان مرتبه و رسوخی که دارد مجاز به تأویل است و بیش از آن، هر چه بگوید گمراهی است و نه برای خود و نه برای دیگران حجیتی ندارد و صاحب تأویل، مرتبه‌ی خویش را می‌شناسد و می‌داند تا چه اندازه به باطن راه یافته است، اما دیگران، تأویل را باید همواره با محک برهان به عیار کشند؛ همان‌طور که آیه‌ی شریفه‌ی تأویل، از این عیار و منطق سنجش تأویل گفته است. مرتبه‌ی هر کسی نیز با مراجعه به برهان که در عرفان نظری از آن سخن گفته می‌شود به دست می‌آید. این امر را در کتاب‌های دیگر توضیح داده‌ایم.

### تأویل در نگاه روایات

در پی نمونه‌ای از روایات می‌آوید که هم تأویل را معنا می‌کند و هم برای آن مرتبه قایل است و مراتب آن را می‌شمارد و هم مثال‌هایی از آن را ارایه می‌دهد:

**الف:** «روی جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أيتها الناس، أنكم في زمان هدنة وأنتم على ظهر

السفر، والسير بكم سريع، فقد رأيتم الليل والنهار والشمس والقمر يبليان كلَّ جديد، ويقربان كلَّ بعيد، ويأتیان بكلِّ موعود، فأعدّوا الجهاز لبعث المفاز.

فقام المقداد فقال: يا رسول الله ﷺ، ما دار الهدنة؟ قال: دار بلاء وانقطاع، فإذا التبتت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم، فعليكم بالقرآن، فإنه شافع مشفع، وماحل مصدق، من جعله أمامه قاده إلى الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار، وهو الدليل يدلّ على خير سبيل، وهو تفصيل وبيان وتحصيل، وهو الفصل، ليس بالهزل، له ظهر وبطن، فظاهره حكمة، وباطنه علم، ظاهره أنيق وباطنه عميق، له تخوم وعلی تخومه تخوم، لا تحصى عجائبه ولا تبلى غرائبه، فيه مصابيح الهدى ومنازل الحكمة، ودليل على المعروف لمن عرفه»<sup>۱</sup>.

-رسول خدا ﷺ فرمودند: ای مردم، در زمان سست ارادگی به سر می‌برید که با شنیدنی، از تصمیم خود باز می‌گردید. مسافرانی هستید که رفتن شما سرعت دارد و شب و روز و ماه و خورشید را می‌بینید که هر تازه‌ای را کهنه می‌سازند و هر دوری را نزدیک می‌گردانند، و هر وعده‌ای را عملی می‌نمایند، پس توشه را برای بیابان دور و دراز آماده نمایید.

در این هنگام، مقداد برخاست و عرض داشت: ای رسول خدا ﷺ، وادی هدنه - که در آن هر کسی از تصمیم خود باز می‌گردد - چیست؟ حضرت فرمود: جایگاه بلا و بریدن است. چون فتنه‌ها

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲.

مانند پاره‌های شب تاریک شما را در برگیرد، بر شما باد قرآن کریم که شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته است و بر وساطت خود در بارگاه الهی اصرار می‌کند و تصدیق می‌شود. کسی که آن را پیشوای خود قرار دهد به بهشت رهنمونش دهد و کسی که به آن پشت کند به آتش در اندازدش. راهنمایی است که بهترین راه را می‌نماید و گسترده‌ساز، تبیین‌کننده و به دست آورنده است. جدایی‌ساز است، نه یاوه‌پرداز. برای آن ظاهر و باطن است، آشکار و ظاهر آن حکمت و پنهان و درون آن علم است. ظاهرش شگفت‌انگیز و باطنش پرژرفاست، برای آن نشان و حد فاصلی است و برای آن نیز مرزی است (باطن آن دارای باطنی دیگر است). شگرفی‌هایش به شمارش نمی‌آید و شگفتی‌هایش را پایانی نیست. چراغ‌های هدایت و منزل منزل حکمت در آن است. راهنماست بر نیکی‌ها برای آن که بشناسدش.

این روایت برای قرآن کریم هم «ظهر» قرار می‌دهد و هم «بطن». ظاهر آن حکمت است؛ یعنی سند دارد و باطن آن دانش. بر این اساس، علم برتر از حکمت است؛ چرا که علم در باطن حکمت قرار دارد. این علم همان اصطلاح معروف است که می‌فرماید: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یرید أن یهدیه»<sup>۱</sup>. باطن آن که دارای علم است خود باطنی تو در تو دارد. باطن‌هایی که با ترتیب و ترتب در هم تنیده شده است: «له تخوم وعلی تخومه تخوم»<sup>۲</sup>. تا کسی به باطن نخست رسوخ نکرده باشد

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۴۰.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲.

نمی‌تواند به باطن بعد در آید و تأویل آن را به دست دهد. روایت حاضر در باب تأویل این معنا را به دست می‌دهد که تأویل دارای سند است و برای گذر از این باطن به باطن دیگر، باید ترتیب و ترتب را رعایت نمود.

و: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ،

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصِّيرْفِيِّ، عَنِ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ

لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ. قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ

الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، وَأَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يَفْتِيَ عَلَى

سَبْعَةِ وَجُوهِ، ثُمَّ قَالَ: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ

حِسَابٍ<sup>۱</sup>﴾<sup>۲</sup>.

- حماد گوید: به امام صادق عليه السلام عرض داشتیم روایات و سخنان از

شما مختلف است. امام فرمود: قرآن نیز بر هفت حرف نازل شده و

این برای امام کم‌ترین است که بر هفت وجه پاسخ دهد. سپس

فرمود: این بخشش ماست، آن را بی‌شمار ببخش یا نگاه دار.

هفت حرف در این روایت همان هفت باطن است و فراز «وآدنی ما

للإمام أن يفتي على سبعة وجوه» استدلال بر این معناست که کم‌ترین ورود

و رسوخی که امام معصوم به تأویل و باطن دارد هفت باطن است، وگرنه

شماری برای باطن نامحدود قرآن کریم نیست.

۱. ص / ۳۹.

۲. شیخ صدوق، الخصال، ص ۳۵۸.

ج : عن علي بن الحكم، عن محمد بن الفضيل، عن شريس الوابشي، عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من التفسير فأجابني، ثم سأله عنه ثانية فأجابني بجواب آخر، فقلت: جعلت فداك، كنت أجبتني في هذه المسألة بجواب غير هذا قبل اليوم، فقال: يا جابر، إنَّ للقرآن بطناً وللبطن بطناً وله ظهر وللظهر ظهر. يا جابر، ليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، إنَّ الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء، وهو كلام متصل منصرف على وجوه<sup>۱</sup>.

- جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السلام پرسشی تفسیری داشتیم که به من پاسخ گفتند، سپس همان را دوباره پرسیدم، اما امام علیه السلام پاسخی دیگر فرمودند. به امام عرض داشتیم پیش از این همین پرسش را داشتیم و پاسخ دیگری فرمودید. امام در پاسخ فرمودند: جابر، برای قرآن باطنی و برای باطن و درون آن درون و باطنی دیگر است و برای آن ظهوری و برای ظهور آن نیز ظهوری دیگر است. جابر، چیزی به اندازه‌ی تفسیر قرآن کریم از خرد مردمان دوردست تر نیست. یک آیه ابتدای آن برای چیزی است و پایان آن برای مسأله‌ای دیگر؛ در حالی که کلامی متصل است که بر وجه‌های مختلفی حمل می‌گردد.

قرآن کریم فقط با تحقیق عقل و تحلیل‌های خشک علمی به دست نمی‌آید، بلکه تحقیق علمی باید زمینه‌ی انس، صفا و قرب به این کتاب

۱. أحمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۰۰.

آسمانی باشد تا آن را قابل فهم سازد و کلیدهای رمز و کدهای گشایش آن را بنمایاند. لفظ به لفظ قرآن کریم دارای معنایی متفاوت است.

مراد از چنین معنایی همان تأویل است و تفسیر و تأویل در روایات همانند فقیر و مسکین به کار رفته است که در محل افتراق و جدایی به جای هم کاربرد دارد و قرینه‌ی تعیین‌گر، معنای آن را مشخص می‌نماید.

این روایت می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَلِلْبَطْنِ بَطْنًا وَلَهُ ظَهْرٌ وَلِلظَهْرِ ظَهْرٌ»؛ قرآن کریم دارای باطن و باطن آن نیز باطنی دیگر دارد که بر هم مترتب و پیوسته و دارای ترتیب و چینش منظم است. هم‌چنین ظاهر آن نیز دارای ظاهری دیگر است. سخن سنگینی که فهم آن دقت می‌خواهد. آیا ظاهر قرآن کریم می‌تواند دارای تعدد معنا و وجوه باشد و یک لفظ در بیش‌تر از یک معنا به کار رود؟ ظاهر می‌تواند صریح باشد یا غیر صریح. باطن غیر صریح یا به اشاره است و یا به کنایه. اشارات از ظاهر قرآن کریم به دست می‌آید، اما ظاهری نیست که با اندک التفاتی به ذهن نشیند و معنای مراد را به دست دهد، بلکه با دقت و توجه فراوان است که به دست می‌آید و از معنای اولی انصراف پیدا می‌کند و با یک تلنگر یا اشاره‌ی استادی کارآموده، معنایی متفاوت پیدا می‌کند.

د : «عن الفضیل بن یسار قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن هذه الرواية: ما في القرآن آية إلا ولها ظهر و بطن، وما فيه حرف إلا وله حدّ ولكلّ حدّ مطلع، ما يعني بقوله: لها ظهر و بطن؟ قال: ظهره و بطنه تأويله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجرى كما يجرى الشمس و القمر، كلما جاء منه شيء وقع قال الله

تعالی: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>۱</sup> نحن نعلمه»<sup>۲</sup>.

- فضیل گوید: از امام باقر علیه السلام در رابطه با این روایت پرسیدم: آیه‌ای در قرآن کریم نیست مگر آن که برای آن ظاهر و باطن است و حرفی در آن نیست مگر برای آن حدی است و برای هر حدی مطلعی است که مراد از ظهر (پشت) و بطن (شکم) چیست؟ امام علیه السلام فرمود: ظهر و بطن آن تأویل است. برخی از آن گذشته و پاره‌ای از آن هنوز نیامده است. جریان می‌یابد همانند حرکت خورشید و ماه، هر گاه چیزی از آن آید، حادث شود. خداوند می‌فرماید: تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش، کسی نمی‌داند. و ما آن را می‌دانیم.

این روایت، هر یک از دو پاسخ امام علیه السلام را در مرتبه‌ای از تفسیر یا تأویل می‌شمرد. امری که ترتیب، تناسب و نظم دارد. تأویلاتی که در روایات به صورت متفاوت آمده، برخی از آن برای گذشته است و تأویل برخی از آن حادث نگردیده و ممکن است تا دامنه‌ی قیامت را در بر بگیرد. تأویلاتی که به هیچ وجه منافاتی با ظاهر ندارد و تنها داعیه‌دار آن حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشند و کسی از اهل سنت چنین داعیه‌ای ندارد که تأویلی درست از آیات قرآن کریم ارائه داده باشد.

فرازی که در این روایت حایز اهمیت است شمردن برخی مراتب تأویل است. روایت می‌فرماید: «وما فیہ حرف إلا وله حدّ ولکلّ حدّ مطلع».

۱. آل عمران / ۷.

۲. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱.



هیچ حرفی از قرآن کریم نیست؛ مگر آن که دارای حد و مرزی است و هر محدوده‌ی آن دارای طلوع‌گاهی است.

این که منظور از «حرف» چیست، اجمال دارد، اما ما مراد از حرف را معنای کلمات می‌دانیم، نه حکم یا احکام الهی. این فراز دو مرتبه از تأویل را «حد» و «مطلع» معرفی می‌نماید. مطلع یکی از ظرایف قرآن کریم است که بعد از اشارات قرار دارد با این تفاوت که اشاره لحاظ ظاهر کلام است و مطلع لحاظ باطن است. هم‌چنین اشاره با فهم و توجه است که به دست می‌آید ولی مطلع معنای باطنی است که از ظاهر لفظ و اشاره دانسته می‌شود و در باب تأویل که با انس و قرب به قرآن کریم پدید می‌آید، صاحب مطلع دارای قرب بیش‌تری نسبت به صاحب اشارات است.

گزاره‌ی «ولکلّ حدّ مطلع» نظریه‌ی کسانی که مراد از حد را احکام الهی معنا می‌کنند باطل می‌داند؛ زیرا مطلع منحصر به آیات احکام نیست و هر آیه‌ای دارای مطلع است؛ بنابراین حد را باید صرف معنا دانست.

احکام فقهی دارای مطلع است و مطلع آن به بیان مبارک امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که برای مردم آشکار می‌شود و این امر سبب می‌گردد فقهی متفاوت از آنچه میان فقیهان مشهور است عرضه شود؛ به‌گونه‌ای که گفته می‌شود: «دعا الناس إلى أمر جدید»<sup>۱</sup>. فقهی که بسیاری از فقیهان به دامنه‌ی آن نرسیده‌اند تا چه رسد به بلندای آن. دینی که جدید نیست؛ زیرا امامت چیزی جز استمرار نبوت و رسالت نیست و امام نمی‌تواند کلام غیر رسول را دنبال کند، اما جدید بودن آن به

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، ص ۳۳۶.

خاطر عدم دسترسی فقیهان مشهور و چیره به آن است. هم‌چنین نباید گمان برد که با ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آیات جدیدی به قرآن کریم افزوده می‌گردد، بلکه همین آیات به درستی معنا خواهد شد؛ چرا که تفصیل و روشنی آیات، ما را از نزول آیات جدید بی‌نیاز می‌کند. امری که در ضمن بر شمردن اوصاف قرآن کریم از آن خواهیم گفت.

ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای دنیای علمی و عالمان حقیقی دین که در پی فهم حقیقت هستند بسیار گواراست. زمانی که خداوند خرد بندگان را جمع می‌نماید و خرد جمعی عقلی کل است. در روایت است:

«إِذَا قَامَ قَائِمَنَا عجل الله تعالی فرجه الشریف وَضَعَ اللهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عَقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»<sup>۱</sup>.

زمانی که تاریکی دی‌جور غیبت به نور حضور معصوم روشنا می‌گردد و مطالع قرآن کریم برای مردم بیان می‌گردد. زمانی که دیگر فتوای کفر فقیهی کارگر نمی‌افتد و سکه‌ی فقیهان ظاهرگرای موج سوار از رونق می‌افتد؛ هر چند به مخالفت با پسر فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز بر خواهند خواست.

پیش از این نمونه‌ای از تأویل ذکر گردید و گفته شد تأویل «مُتَشَابِهَاتُ» فلان و فلان است. در زیارت عاشورا نیز صد لعن آمده است. هر لعنی به کسی باز می‌گردد. صد نفری که هر یک برای خود شناسنامه دارند و چنین نیست که صد لعن آن به چند نفر خاص باز گردد. کسی می‌تواند نام این صد نفر را بیابد که «له تخوم وعلی تخومه تخوم» را بشناسد و متشابهات منحصر در این صد نفر است. ائمه‌ی کفر تا دامنه‌ی قیامت همین صد نفر

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

می‌باشند. افرادی که برخی از آنان در لباس دین‌داری پنهان می‌شوند؛ از این رو در زمان غیبت نمی‌توان به هر دستی دست داد. تمام افراد و مصادیق متشابهات را می‌شود از باطن قرآن کریم شناخت؛ چنان‌که دو روایت زیر گواه این معناست که تنها برای نمونه گفته می‌شود و شمار چنین روایاتی کم نیست:



ه: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى السَّامِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: وَاللَّهِ أَنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي. فِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَخَبْرُ الْأَرْضِ وَخَبْرُ مَا يَكُونُ وَخَبْرُ مَا هُوَ كَائِنٌ. قَالَ اللَّهُ: ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup>.

- عبدالاعلی گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند من کتاب خدا را از ابتدا تا پایان آن می‌دانم، گویی آن را در دو دست خود دارم. خبر آسمان و زمین و آن چه هست و آن چه خواهد شد، تمامی در آن است. خداوند می‌فرماید: (این کتاب) روشنگر هر چیزی است.

و: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍ، عَنْهُ عليه السلام قَالَ: إِنَّ فِي الْقُرْآنِ مَا مَضَىٰ وَمَا يَحْدُثُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ وَكَانَتْ فِيهِ أَسْمَاءُ الرِّجَالِ فَأَلْقَيْتُ، وَإِنَّمَا الْإِسْمُ الْوَاحِدُ فِي وَجْهِهِ لَا تَحْصِي، تَعْرِفُ ذَلِكَ الْوَصَاةَ»<sup>۳</sup>.

۱. نحل / ۸۹.

۲. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۱۵ - ۲۱۶.

۳. همان، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

- امام معصوم علیه السلام می فرماید: البته در قرآن کریم آن چه گذشته و آن چه به وقوع می پیوندد و آن چه خواهد آمد و نیز نام تمامی افراد است که به من رسیده است. همانا یک اسم دارای بُعدهای بی شمار است که اوصیا آن را می شناسند.

این دو روایت، قرآن کریم را یکی از منابع دانش بی پایان اهل بیت علیهم السلام معرفی می نماید. دانشی که بر ذره ذره تمامی عوالم چیره است و چیزی را از دید آنان مخفی نمی نماید مگر آن که خود بخواهند چیزی را ندانند. دستگاه عظیمی از ثبت تمامی احوال بندگان و همه ی آفریده ها. دستگاهی اطلاعاتی که تمامی دوست و دشمن را می شناسد و از قرآن کریم می توان بر آن آگاهی یافت. البته شناخت و دانش اهل بیت علیهم السلام منابع دیگری نیز دارد. علم آنان از احاطه ای چیره بر هر پدیده ای نیز به دست می آید. تمامی پدیده ها ظهور صاحب ولایت کلی و مطلق است که «بیمنه رزق الوری»<sup>۱</sup>. به میمنت و مبارکی وجود صاحب ولایت مطلق و کلی است که دیگر پدیده ها روزی داده می شوند. به تعبیر دیگر، ظهور تمامی آنان به یمن وجود اوست، بلکه همه ی پدیده ها به او ظاهر می شوند.



۱. حافظ رجب برسی، مشارق أنوار الیقین، ص ۱۵۷.